

زندگی نامه، اندیشه و آثار
میر غوری
استاد غوث الدین



تالیف: میراجان راسخ

از انتشارات: بنیاد فرهنگی جهانداران غوری ۱۳۹۱

الحمد لله
البرحمين
البرحمين



شناسنامه کتاب

نام کتاب: زندگی نامه، اندیشه و آثار استاد غوث الدین مستمند غوری

تالیف: میرا جان (راسخ) لیسانسہ زبان و ادبیات دری

صفحه آرای: عبدالحی مستمند غوری

تاریخ چاپ: سال ۱۳۹۱ هـ ش

نوبت چاپ: اول

تعداد: ۱۰۰۰ جلد

ناشر: بنیاد فرهنگي جهانداران غوری

محل چاپ: هرات، چاپخانه ستاره نقره یی



وزارت تحصیلات عالی
ریاست پوهنتون هرات
پوهنځی تعلیم و تربیه
دپارتمنت زبان و ادبیات دری

زندګۍ نامه، اندیشه و آثار استاد غوث الدین مستمند غوري

پایان نامهٔ تحصیلی: میراجان (راسخ) لیسانسه زبان و ادبیات دری
استاد راهنما: پوهنوال نجیب الله (فریور) استاد زبانشناسی
دپارتمنت زبان و ادبیات دری.

سال: ۱۳۹۰ خورشیدی

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
سخن ناشر	الف.....
عرض سپاس	ب.....
تقریظ بقلم استاد نجیب الله (فریور)	ج.....
خلاصه	د.....
پیشگفتار	ه.....
۱- مقدمه	۱.....
۲- زندگینامه	۲.....
۳- تأثیر حافظ بر مستمند	۳۱.....
۴- سوگنامه	۳۳.....
۵- وظایف رسمی مستمند	۳۶.....

- ۴۲- تفکر و اندیشه شاعر.....
- ۴۳- ۱-۶. عاشقانه و عارفانه.....
- ۴۷- ۲-۶. اجتماعی و سیاسی.....
- ۵۱- ۳-۶. وطنی.....
- ۵۵- ۷- قالبهای شعری.....
- ۵۷- ۱-۷. قصیده.....
- ۵۸- ۲-۷. غزل.....
- ۵۹- ۳-۷. مثنوی.....
- ۶۴- ۴-۷. رباعی.....
- ۶۴- ۵-۷. دوبیتی.....
- ۶۵- ۶-۷. قطعه.....
- ۶۵- ۸- ویژه گهای سبکی آثار او.....
- ۷۷- ۹- تحلیل اشعار مستمند.....
- ۷۷- ۱-۹. اخلاقی.....
- ۸۱- ۲-۹. حماسی.....
- ۸۷- ۳-۹. جهاد و مقاومت.....
- ۹۱- ۴-۹. دانش و معرفت.....
- ۹۵- ۱۰- علاقه استاد به کتاب و ابداعات ادبی.....
- ۱۰۱- ۱-۱۰. ارمغان سنگر.....
- ۱۰۳- ۲-۱۰. ارمغان جهاد.....
- ۱۰۴- ۳-۱۰. دیوان سوگنامه.....

- ۱۰۶-۴. لاله های نعمانی.....
- ۱۰۹-۵. تاریخ مختصر غور.....
- ۱۱۲-۶. دیوان مروارید اشک.....
- ۱۱۴-۷. تاریخچه کרוخ.....
- ۱۱۴-۸. گلگشتی در باغچه هرات.....
- ۱۱۵-۹. فتوی و اساسات آن در فقه اسلام.....
- ۱۱۷-۱۱. نمونه کلام.....
- ۱۴۲-۱۲. نتیجه و مناقشه.....
- ۱۴۴-۱۳. مآخذ.....

سخن ناشر

بنیاد فرهنگی جهانداران غوری، از بدو تأسیس خود تا کنون در پهلوی کارهای ارزنده دیگر در جهت احیای افتخارات نیاکان بزرگ مرزبوم غور باستان، و معاصرین صاحب‌دل که راه گشای نسل های امروز و فردای کشور است. همیشه کوشیده است تا کتب، آثار و نوشته های ارزنده و آموزنده را چاپ نموده و بدسترس عموم مردم خود قرار دهد.

اوضاع و احوال کنونی کشور ما ایجاب میکند تا همه ما دلسوزانه در راستای غنامندی فرهنگی خود کوشا باشیم. و شخصیت های علمی و فرهنگی خود را بمعرفی بگیریم. کتابی را که جوان تحصیل یافته فاضل میراجان (راسخ) به عنوان پایان نامه تحصیلی خود راجع به (زندگی نامه، اندیشه و آثار استاد غوث الدین مستمند) برشته تحریر در آورده است. اقدامی ارزنده و سودمند است. بنیاد فرهنگی جهانداران غوری بپاس از خدمات علمی و فرهنگی استاد مستمند، این اثر را بدست نشر می سپارد، تا همگان بیشتر از پیش به شخصیت ایشان آشنا شوند، و از جانب دیگر ارج گذاری باشد به کار ارجمند میراجان (راسخ) که واقعاً تحقیق جالبی نموده و کاری بس ارجمندی را انجام داده اند.

دیپلوم انجینر عبدالرحمن غوری

رئیس بنیاد فرهنگی جهانداران غوری

عرض سپاس

ارجمند گرامی و دانشور میراجان (راسخ) یکی از فرزندان فرهیخته سرزمین نازنین غور، که پایان نامه تحصیلی خود را راجع به زندگی نامه و آثار این عاجز نگاشته اند، کاری است شایسته سپاس و بایسته هزار گونه تقدیر و امتنان. آثار من انداختنی است نه اندوختنی. اهمال در باره این آثار سزاوارتر است تا توجه و اقبال. اما لطف و نگاه زیبانگر استاد فرزانه نجیب الله (فریور) که در خارستان گل می نگرد و در زمستان لاله و یاسمن می جوید. و دانشجویان ادبستانش را تشویق می کند، تا گمنامی را از زاویه خمول به عرصه شهرت و افتخار آورند واقعاً قابل تمجید و تحسین است. و من از استاد (فریور) و عزیزم میراجان (راسخ) عمیقاً سپاس گذارم.

اکنون که این اثر تحقیقی را (بنیاد فرهنگی جهانداران غوری) بدست نشر می سپارد از برادران فاضل و قدر دان دیپلوم انجینر عبدالرحمن غوری و استاد نثار احمد حبیبی غوری صمیمانه تشکر می نمایم. و موفقیت های بیشتر شان را در راه خدمتگذاری به دانش و فرهنگ و احیای مفاخر تاریخی غور باستان که نقش عمده در تاریخ اسلام داشته است، از بارگاه الهی استدعا دارم.

قضاوتپال الحاج غوث الدین مستمند غوری

۱۳۹۱/۷/۱۴ هرات محله خیر آباد

تقریظ

در ادبیات فارسی دری از روزگاران گذشته تا امروز همواره ستاره های تابناکی درخشیده اند و توجه را به خود جلب کرده اند. استاد غوث الدین مستمند غوری نیز یکی از جمله کسانیست که درخشندگی خاصی در عرصه شگوفاسازی ادبیات فارسی دری امروزی داشته است. با تأیید این موضوع، پایان نامه تحصیلی میراجان (راسخ) لیسانسه زبان و ادبیات دری تحت عنوان (زندگی نامه، اندیشه و آثار استاد مستمند) است که دارای پیشگفتار، مقدمه، خلاصه، نتیجه، مناقشه و مآخذ میباشد.

در ابتدا نگارنده زندگی نامه شاعر را به تفصیل بیان کرده، بعد به عرصه های مختلف زندگی و فعالیت های اجتماعی وی روشنی انداخته و به تحلیل اندیشه و افکار شاعر پرداخته است و دیدگاه عارفانه و عاشقانه و افکار اجتماعی و سیاسی وی را بیان کرده، در اخیر آثار شاعر را به معرفی گرفته است. روی ضرورت جمع آوری سوانح و معرفی نویسندگان و شاعران معاصر است که پایان نامه تحصیلی وی پذیرفته میشود. از خداوند لایزال استعداد خلاق و توانایی فوق العاده را برایش خواهانم. با احترام

پوهنوال نجیب الله (فریور)

استاد زبانشناسی دیپارتمنت زبان و ادبیات دری

خلاصه

از آنجایی که خراسان زادگاه نخبه گانی چون: فردوسی، رودکی، مولانا جلال الدین محمد بلخی و هزارها شاعر و نویسنده دیگر بوده است که در گمنامی به سر می برند خواستم نویسنده و ادیب معاصر این دیار (خراسان) دیروز و افغانستان امروز را که کمتر ورد زبانها است معرفی نمایم. وی استاد غوث الدین (مستمند) است.

مستمند زحمات زیادی را در راستای گسترش فرهنگ و ادبیات کشور کشیده، آثاری زیاد را تقدیم جامعه و مردم خود کرده است. اگر ما سری به آثار این شاعر، نویسنده و محقق شهیر بیاندازیم به خوبی آشکار میگردد که بیشترین وقت خود را به تحقیق، نوشتن و سرودن صرف کرده است. مستمند در دوران جهاد سهم بارز علیه متجاوزین داشت و اشعار زیادی در این باره سرود. از فحوای کلام استاد هویدا است که وی به کشورش عشق و علاقه خاصی دارد.

مستمند به سبک خراسانی شعر میسراید و از ادبیات دیرپا الهام میگیرد، او به قالبهای مختلف شعر دست دارد و محتوای اشعار وی را موضوعات مختلف: فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و تربیتی شامل میشود. نظم و نثر استاد سلیس و روان است و از تشبیهات واستعاراتی که مغلغ، پیچیده و ذهنی است خالی میباشد.

پیشگفتار

سپاس خداوندی را سزااست که ستایش او در خلق آشکار و سپاهش پیروز و بزرگی او والا و بی کرانه است. خدایی که عفوش فراگیر و در فرمانش عادل است و درود بی پایان به سرور کاینات، فخر موجودات محمد مصطفی^(ص) و به یاران با وفای او که در سختترین حالات و اوضاع تا به پای مرگ از وی دفاع نمودند.

شاعران، نویسندگان و محققان سهم بزرگ در عرصه غنا سازی فرهنگ، دانش و ادبیات دارند و نقش مهمی در پیشرفت فرآورده های علمی ایفا مینمایند؛ اندیشه های بکر و تازه محصول دست رنج اینهاست، شناختن و شناساندن همچو اشخاص امر ضروری و حتمی است، متأسفانه در جامعه ما به آن عده از شاعران، نویسندگان و دانشمندان که حیات دارند توجه اندکی مبذول میشود؛ چه خوب است که از همچو اشخاص هنگامی که در قید حیات اند، مورد تقدیر و تحقیق قرار گیرند. بنا بر این من خواستم که پایان نامه تحصیلی خویش را راجع به یکی از شاعران، نویسندگان و محققان مشهور، قاضی غوث الدین مستمند غوری که الحمدلله در قید حیات است بنگارم.

ابتدا من با استاد رهنمایم پوهنوال نجیب الله (فریور) در رابطه به تعیین موضوع پایان نامه تحصیلی خود مشوره کردم و گفتم علاقه مند هستم که در باره یکی از شاعران و نویسندگان همچون مستمند غوری کار نمایم، جناب استاد هم پذیرفت

و گفت: با استاد مستمند هم مشوره کن من بعد از مشوره با استاد مستمند به کار خود آغاز کردم و دیپارتمنت زبان و ادبیات دری هم پیشنهاد من را تأیید کرد. لازم به تذکر است که استاد مستمند در رابطه به جمع آوری مواد و پروژه کاری من همکاری لازمی کرد. باید گفت که نوشتن کار ساده و آسان نیست ضرورت اساسی به مطالعه، تحقیق، تجربه و صبر و پایداری دارد، من ابتدا که به این کار آغاز کردم، نیاز شدید به همکاری داشتم. قابل یاد آوری است که استاد مستمند چندی از آثار و دست نویسه‌های خود را به من داد و بعد از مطالعه خواستم که زندگی نامه، اندیشه و آثار استاد را معرفی نمایم.

در اخیر صمیمانه تشکر می‌نمایم از پوهنوال نجیب الله (فریور) استاد رهنما، که در زمینه‌های مختلف پروژه همکاری همه جانبه نمود.

با احترام

میراجان (راسخ)

۱- مقدمه

با توجه به این که ارزش فرهنگی هر ملت وابسته به شناخت دانشوران و هنرمندان آن ملت است. آنها بزرگترین سرمایه و افتخار یک قوم، یک ملت و یک سرزمین را تشکیل می‌دهند؛ پس لازم است که به وجود همچو اشخاص و آثار شان که زیربنای فرهنگی و معنوی یک جامعه را می‌سازد افتخار ورزید و بر آنها کار کرد.

مردان فرهیخته و اندیشمندان بزرگ همچو خیام، حافظ، مولانا، اقبال لاهوری و بیدل کسانی بودند که تاریخ را رقم زدند؛ به با ورعه یی تاریخ عبارت از سرگذشت بشر است که زیر نفوذ مردان نامور از قبیل دانشمندان، فلاسفه، پادشاهان و سیاست مداران ایجاد شده است. به گفته کارلایل: (تاریخ سیر خود را بر زندگی مردان بزرگ بنا نموده است) پس شناخت و ارج گذاشتن به اشخاص دانشمند، محقق و هنرمند وجیبه و وظیفه هر شخص فرهنگی و از خصیصه های پسندیده انسان به شمار می آید. به فرموده یی سخن سرای فرهیخته وطن استاد خلیل الله خلیلی:

هر قوم که روشن نکند نام بزرگان

در مجمع اقوام سر افراز نیاید

بنام من هم خواستم که پایان نامه تحصیلی خود را راجع به زندگی نامه، آثار و اندیشه قاضی غوث الدین (مستمند) دانشمند، نویسنده محقق و شاعر معروف که زحمات زیادی را در راستای خدمات علمی و فرهنگی متحمل شده است و همگان بر آن آگاه اند و وجودش غنیمتی است به اهل فرهنگ بنگارم و استدعای موفقیت را از ایزد متعال خواهانم.

۲- زندگی نامه

الحاج قاضی غوث الدین مستمند غوری فرزند حاجی ارباب تاج الدین از طایفه (زی رضا) ایماق فیروزکوهی است که در نزدیکیهای شهر فیروزکوه یعنی پای تخت شکوه مند امپراتوری اسلامی غوریان در سال ۱۳۳۷هـ ش دیده به جهان گشوده است. قراری که پدر و مادر استاد مستمند که الحمدلله در قید حیات هستند می گویند: (که وی در آوان زندگی بسیار صحتمند، نیکو روی و نیکو خوی بود؛ اما در اثر مریضی ناشناخته چنان شد که روزها و شبها به طور متداوم خون بینی وی جاری میشد و زرد و زار میگردید. این تکلیف وی مدت زیادی دوام کرد؛ متعاقب آن زمانی که وی به خواب میرفت ده ها مرتبه تکان میخورد و از خواب بیدار میشد و دوباره به خواب میرفت، اعضای بدن وی را سر تاپا داغهای کبود فرا میگرفت مانند اینکه کسی را سر تاپا گاز گرفته باشند. بیماری وی بی سابقه، حیرت آور و تعجب انگیز بود.) به هر حال هرچه بود جسم لطیف استاد

مستمند در کودکی آن مریضی را تحمل کرد و پشت سر گذاشت. والدین استاد، وی را در شش سالگی به دبیرستان خانگی فرستادند و نزد ملا امام قریه جهت آشنایی الفبا رفت. استاد شمه از خاطرات دوره دبیرستان خانگی اش را بدین گونه شرح میدهد: (دوران کودکی از بهترین مراحل زندگانی است؛ زیرا لوح ضمیر کودک از هر رنگ و نیرنگی پاک است و از شیرین ترین خاطرات کودکی، نخستین روز های مکتب است.

مولانا غینمت شاعر قرن یازدهم هجری - معا صر اورنگ
زیب عالمگیر پادشاه تیموری هند - در اثر خود مثنوی (نیرنگ
عشق) می سراید:

شنیدم دوش از طرز آشنایی

که از مکتب نکوتر نیست جایی

به مکتب میرود طفل پریزاد

مبارک باد مرگ نو به استاد

مرا روزی بدل شوق آشنا شد

کتاب صبر را شیرازه وا شد

بامید تماشای نگاری

نمودم جانب مکتب گذاری

بر آمد بر در مکتب خروشم

که من سیپاره دل میفروشم

بگفتا پیشتر آ پیش رفتم
 تکلف بر طرف از خویش رفتم
 ز دست من بصد اعزاز بر داشت
 غلط گفتم به چندین ناز برداشت
 بگفتا قیمتش؟ گفتم: نگاهی
 بگفتا کمترک، گفتم که: گاهی
 بگفتا: یافتم زین بیش مخروش
 مبادا بشنود آخوند، خاموش

مرا که در برابر کتاب هستی بعد از پنجاه بهار و خزان، هنوز
 طفل دبستانی بیش نیستم در شش سالگی نزد ملای مسجد به
 مکتب فرستادند. به (قاعدهء بغدادی) خود را آشنا یافتم. مفردات
 الفبای عربی، مرکبات، حرکات، سکون حروف و تلفظ کلمات را
 در اسرع وقت یاد گرفتم، پیشخوان شدم. به همین گونه قرآن
 کریم را هم خودم پیش خوان شدم و هیجگی و روانی میخواندم.
 چون کلمات قرآن مجید در نهایت اعجاز هم‌رنگی و هم آهنگی
 داشتند، من در فراگیری آن کلمات و آیات بینات با کوچکترین
 مشکلی رو برو نشدم. من جور استاد را ندیدم و پای مرا به فلک
 نبستند چون آخوند کودکان کودن تنبل و شوخ را به فلک می
 بست، خوش بختانه من از این جمله نبودم الهی هیچ کودکی از
 این گروه نباشد.

در آن روزگاران، کتاب به این فراوانی که محصول تکنولوژی جدید است وجود نداشت به ویژه در روستای فقیر و دور افتاده یی که من در آن چشم به جهان گشوده بودم هیچ گونه امکانات برای دسترسی به کتاب مسیر نبود. هنگامی که قرآن شریف و (پنج کتاب) را خواندم، نوبت به (حافظ) رسید که در آن زمان و در آن محیط همه آن را (خواجه حافظ) می گفتند و در مورد فال حافظ و راستگویی حافظ اعتقاد راستین داشتند. حافظی بود از مرحوم کاکایم چاپ هندوستان و رنگ اوراق نارنجی آن تاکنون در طاق حافظه من میدرخشد، این حافظ از بسکه در میان کودکان ده و قشلاق ما دست به دست شده بود، اوراقی چند از آغاز و انجام آن معلوم نبود به کجاء شده است. ناچار من حافظ را از این غزل شروع کردم.

بملا زمان سلطان که رساند این دعا را؟

که به شکر پاد شاهی ز نظر مران گدا را

من تا کنون هر وقت که حافظ را برای مطالعه می‌گشایم، می‌پندارم که نخستین غزل دیوان حافظ همین غزل است. باری، خواجه حافظ شیرازی، مانند نسیم جان بخش بامدادی؛ با پیام آشنای دل افزای خود، مرا که کودک مستعد، آشنا و نیازمند نوازش بودم به خوبی بنواخت و نخستین جرقه های ادب و عرفان را در دل و جان من بر افروخت.

سپس حضرت مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی دست مرا گرفت و از دعای خویش در سر آغاز مثنوی یوسف و زلیخا غنچه امیدم را شگوفا ساخت، و گلی از روضه جاویدان را در منظر دیدگان مشتاق من به جلوه در آورد و از لب آن غنچه امید نقش تبسم و خنده را بر لبهایم ترسیم نمود و از آن گل روضه جاویدان مشام مرا معطر کرد:

الهی غنچه امید بگشای گلی از روضه جاوید بنمای
بخندان از لب آن غنچه باغم وزان گل عطرپرور کن دماغم

همچنان در کودکی و در مدت کوتاهی با حافظ، سعدی و جامی الفت گرفتم و از فارسی دری قدم در جاده عربی نهادم و مصروف خواندن فقه نماز شدم و پله پله رو به بالا رفتم، اما با بسیار مشکلات، با وقفه های فراوان و طولانی مواجه شدم. من به اصطلاح خود ما در غور، دست یاره بودم؛ یعنی میتوانستم به کار و غریبی سهم داشته باشم گاو و گوسفند چرانی، کشت و زراعت، علف دروی، هیزم کشی و غیره کارها را انجام میدادم، زیرا مجبور بودم در محنتها حصه بگیرم و گرنه گذاره ما نمیشد و تا کنون هر کس که به جای من باشد در آن قریه مجبور است در آن کارها سهم بگیرد ...)

استاد مستمند علوم ابتدایی مروه دینی را نزد علمای معروف ولایت غور فرا گرفت که از جمله استادان وی میتوان شهید الحاج مولوی محمد اسمعیل سلمینی و الحاج مولوی

محمد از سیاه آب الله یار را نام برد. استاد بعداً رهسپار ولایت هرات گردید و نزد علمای مشهور هرات به تحصیلات خود ادامه داد که تا سال ۱۳۵۷هـ ش را شامل میشود. استاد اکثر علوم را نزد الحاج مولانا عبدالحی عطف استاد فخرالمدارس هرات فرا گرفت. درین وقت بود که در افغانستان تحول ناگوار رخداد و کودتای هفت ثور سال ۱۳۵۷هـ ش به وقوع پیوست. در برج میزان سال ۱۳۵۷هـ ش استاد مستمند مدرسه را ترک کرد و به غور مراجعت نمود به دعوت و تبلیغ جهاد پرداخت. از آنجایی که بهترین سوانح و دقیق ترین بیوگرافی، شرحی است که خود شخص در باره خود بیان میدارد. بنا برین، درین جا ساخت مناسب است تا باز برگردیم به آثار او. استاد مستمند را ساقی نامه یی است بر وزن شهنامه فردوسی و اسکندر نامه نظامی؛ یعنی در بحر متقارب مثنی محذوف (فعولن، فعولن، فعولن، فعول) در آن استاد شرح حال خود را بیان کرده است:

بیا ساقی ای یار شیرین من
 نشاط دل و جان غمگین من
 بده می که فصل بهار آمده
 بهار آمده گل ببار آمده
 زمین گشته از سبزه ها پر شکوه
 برنگ زمرد شده دشت و کوه

شگوفه بپوشیده شاخ درخت
 شه حسن و خوبی نشسته به تخت
 رسیده زره مرغ خوشخوان عشق
 سرو سرور و میرو سلطان عشق
 چمن درچمن سوسن و نسترن
 جهان در جهان پر ز نقش پرن



تو ای ساقی ناز بردار من
 تو ای نازنین یار غمخوار من
 تکلف به یک سونه ومی بده
 بده جام های پیایی بده
 بده آن قدر می که مجنون شوم
 ز زندان این عقل بیرون شوم
 خرد چون رود راست گویم سخن
 ز عمر پر از درد و رنج و محن
 بگویم سخن راست تا کیستم
 چگونه چهل سال را زیستم
 یکی دانه ام تخم این روزگار
 فتادم به پرکار لیل و نهار

چون من ذات حق بی شمار آورد
بهردم هزاران هزار آورد
بیا ساقیا داستان سرکنم
حکایت ز احوال مضطر کنم
چو دست چپ از راست بشناختم
به آمختن علم پر داختم
پدر سایه اش از سرم کم مباد
خدایش همیشه سعادت دهد
ز ایام طفلی ام آن نیکمرد
مرا وقف تربیت نیک کرد
ز مشکو به مسجد شدم رهسپار
نشستم به طفلان ده هم قطار
به مهرم همه روزه استاد دید
چو ذهن و ذکایم خدا داد دید
نخوردم بسی همچو طفلان قفا
ز استاد دانا دل با صفا
فلک کمتراک دید پای مرا
پدر کم شنید های های مرا
الفبای قرآن بیاموختم
به بزم کریمما بسی سوختم

ز حافظ رسیدم به دیوان عشق
 ز جامی، شدم من به ایوان عشق
 چه سازم من این داستان را دراز
 به زودی رسیدم به فقه نماز
 ازین هم مرا کار بالا گرفت
 مرا عشق دانش بدل جا گرفت
 به اعلال صیغه شدم حرف حرف
 چه شبها که من صرف کردم به صرف
 شدم نحو را سخت پا بند و قید
 ز پر خاش عمرو ز پیکار زید

استاد مستمند بعد از بیان لطیف و رسای خویش به نظم لطیفه
 یی پرداخته است: استاد نحوی آموزگار گفت: ضَرَبَ زیدُ عمرواً
 یعنی (زید عمرو را زد) تا میخواست توضیح بدهد که ضرب فعل
 است و زید فاعل و عمرو مفعول به، شاگردی پرسید که چرا زید
 عمرو را زد؟ عمرو چه گناهی را مرتکب شده بود؟ استاد گفت
 عمرو یک واو را از زید دزدیده، و زید او را در خور مکافات
 دیده است:

زدنهای زیدش پسندیده است
 که او واوی از زید دزدیده است

سپس استاد مستمند به شرح حال خود این طور ادامه میدهد:

من القصة خواندم سراپای آن

از آن شمه تا شرح ملای آن

به علم بلاغت محول شدم

هم از مختصر تا مطوّل شدم

به منطق شدم غرق غوغای آن

قیاسات و صغرا و کبرای آن

زگفتار آن فیلسوف کهن

سخنهای شیندم ز استاد فن

ابیات بالا بیانگر آن است که استاد مستمند علوم صرف،

نحو، بلاغت، منطق و حکمت را آموخته است و بعداً به طرف علوم

منقول روی میآورد:

زمعقول یکباره رو تافتم

دو باره به منقول پر داختم

به تفسیر قرآن کلام خدا

گرفتم ره حق طریق هدی

حدیث پیامبر بیاموختم

چراغ روان را بر افروختم

به فقه مبارک شدم راهیاب

فرو خواندم آن را ز چندین کتاب

خوشا یاد آن روز گار سعید
 که دل بود پاکم چو صبح سپید
 خوشا یاد یاران همزاد من
 هم آهنگ و همره، هم استاد من
 خوشا یاد آموزگاران من
 بود یاد ایشان بهاران من

در این هنگام است که حوادث خونین و کودتای هفت ثور سال ۱۳۵۷ هـ ش در افغانستان رخ میدهد. استاد مستمند مانند بسیاری از جوانان مسلمان احساس مسؤولیت می نماید و برای نجات دین و وطن به جهاد مقدس کمر همت می بندد وی اندر این باره گوید:

پرس از من ای ساقی گل‌گذار
 چه شد حال من بعد از این روز گار
 درین وقت ناگه در افغان ستان
 درین قلعه دینی باستان
 کمونیزم روسی به قدرت رسید
 بپام وطن چادر غم کشید
 شد این ملت رزمجو در جهاد
 مقابل بدان لشکر بد نهاد

من از مدرسه سوی سنگر شدم
 به ضد سپاه ستمگر شدم
 بجا ماند تحصیل من نا تمام
 ازین نهضت و ناگهانی قیام
 سروکار من شد به اسپ و تفنگ
 شدم ره سپر سوی میدان جنگ
 ز راه زبان و تفنگ و قلم
 بر افراختم ضد دشمن علم
 دل سنگر و جبهه شد جای من
 ستیغ سر افراز مأوای من
 پس از چهارده سال جنگ شدید
 به زانو در افتاد روس پلید
 کمونیزم آن مکتب نا بکار
 شد از ضربت اهل حق تار و مار
 وطن زین رشادت سر افراز شد
 به ما این ظفر مایه ناز شد

استاد مستمند در دوران جهاد و هم در سنگر داغ هرگز قلم
 و کتاب را ترک نگفت و هنر را به نفع انسان به کار برد. آثار وی
 در این زمان مجموعه های شعری ارمغان سنگر، ارمغان جهاد و
 دیوان سوگنامه است و دهها قطعه شعر و مقاله هایی است که در

مطبوعات جهاد به دست نشر سپرده شده و مورد استقبال همگان
 قرار گرفت است. وی چنین می گوید:
 درین گیر و دار جهاد عظیم
 که در جبهه جنگ بودم مقیم
 قلم راز دار دل زار بود
 قلم نیز درسنگرم یار بود
 سرودم بسی داستان جهاد
 مرا یاد آن لحظه ها زنده باد
 سه مجموعه اشعار من چاپ شد
 بزودی پس از چاپ نایاب شد

بعد از پیروزی جهاد مقدس و روی کار آمدن دولت اسلامی
 مجاهدین افغانستان در سال ۱۳۷۱ هـ ش استاد مستمند به حیث
 رئیس عمومی اطلاعات و فرهنگ ولایت غور تعیین گردید.

جهاد مقدس چو پیروز شد
 شب تار این مملکت روز شد
 به من داده شد کار فرهنگ غور
 دران ملک تاریخی پر غرور
 در آنجا که شاهان کشور ستان
 خراسان گرفتند و هندوستان

دلم بود تا رفع زحمت کنم
 به فرهنگ اسلام خدمت کنم
 به ویرانه شمع ادب آورم
 سحر از گریبان شب آورم
 مرا وقت خوش بود با دوستان
 ادیبان خوشخوان آن بوستان
 بهشت است آنجا که آزار نیست

کسی را به دیگر کسی کار نیست
 استاد مستمند دارای فضایل ذاتی و مکارم اخلاقی است،
 شخصیتی است جذاب و دوست داشتنی. فروتن و تواضع پیشه
 است که از تکبر و خود پسندی سخت نفرت دارد. استادان خود را
 نهایت قدر و حرمت مینماید و میگوید: (خوش بختی های
 زندگی همه از آن است که استادانم از من راضی اند و در حق
 من دعای خیر میکنند. وی دوستان زیادی دارد. و دوستان خود
 را به آسانی از دست نمی دهد. و هر وقت این شعر فرخی
 سیستانی را در حق خود میخواند:

مرا دلی است گروگان عشق چندین جای
 عجب تر از دل من دل نیافریده خدای
 دلم یکی و دران عاشقی گروه گروه
 تو خود چو این دل من دل دگر بنمای

دوستان وی اکثراً از طبقه دانشمندان و شاعران و هنروران
هستند. و به آنان بدینگونه دعا میکنند.

یارب بنواز از کرم جان مرا
تیمار نمای قلب بریان مرا
چون غنچه گل همیشه خندان فرما
یاران مرا و دوستداران مرا
در نامه منظومی به یکی از دوستان خود این طور سروده است.

... درین دنیا محبت گر نبودی
نبودی زندگی را هیچ سودی
متاع این جهان ای یار والا
هران چیزی که باشد زشت و زیبا
بجز از دوستی یکسر تباه است
همین یکدانه دیگر جمله گاه است
دلی دارم که مالا مال عشق است
مهیا بهر استقبال عشق است
شعار من بود ای یار جانی
مبادا جز به عشقم زندگانی
به ذره ذره جان عشق دارم
میان قلب بریان عشق دارم

جهان در چشم من زیباست از عشق
 چو مجنون طبع من شیدا است از عشق
 نمی بودم اگر با عشق همدم
 جهان در چشم من بودی جهنم

در لابلای آثار استاد مستمند با اسامی بیشتر از پنجاه تن از شخصیت‌های و دوستان وی بر میخوریم که به مناسبت‌های مختلف ذکری از آنان به عمل آمده و یا مکاتبه و مشاعره با آنان صورت گرفته است: مرحوم استاد خلیل الله خلیلی، مرحوم استاد محمد سعید مشعل غوری، مولانا عبدالحی عاطف استاد فخرالمدارس هرات، مولانا نصرالدین عنبری هروی، مولانا عبدالرحمن معتصمی غوری، داکتر محمد ظاهر صدیق نویسنده، حاجی محمد عزیز، عزیز از هرات، جنرال عزیزالله افضلی شخصیت جهادی، داکتر کوهیار هروی، استاد عبدالاحد تارشی شاعر و نویسنده، مولوی فقیر احمد عاجز شاعر و نویسنده، قاضی محمد صدیق کوهستانی از فاریاب، مولوی محمد ابراهیم عدیم غوری صاحب دیوان شعر، مولوی محمد حنیف حنیف بلخی نویسنده و شاعر، عبدالولی انصاری از بلخ شاعر، مرحوم آقا سید محمد نعیم (نعیما) از ولسوالی شهرک غور شاعر و روحانی، مرحوم، حاجی آخند احمد از ولسوالی چارصده غور، استاد عبدالقدوس توکل هروی شاعر، عبدالرشید منتظر غوریانی شاعر، جلیل احمد نهیک فلاح شاعر، عبدالقادر موحد رحیمی نویسنده و شاعر، عبدالقدیر علم نویسنده،

ملا خداداد محزون عالم دین، استاد فضل الحق فضل نویسند و شاعر، مرحوم منشی سید محمد حیران زاده، محمد شاه مجیدی شخصیت جهادی، قاضی بهاءالدین فایق، احمد سعید حقیقی نویسند و ژورنالیست، مرحوم حاجی آخند ملا غلام محمد عالم دین، مولوی غلام محمد نجیبی خطیب کרוخ، عبدالحمید حفی کروخی شاعر، سید عیسی رحیمی شاعر، محمد علی تسکین، عبدالقیوم رهین شاعر، قاضی سید احمد خالصی، قاضی سلیمان حامد نویسند، عبدالجلیل توانا هروی خطاط دکتور خلیل الله توکل هروی، قاضی عبدالقدوس دانش تولکی، شهسوار زحل شاعر، عبدالغفور آرزو شاعر و نویسند، استاد عبدالله شفیقی شاعر و نویسند، غلام نبی خاموش، قاضی عبدالحق حبیبی و غیره...

استاد مستمند در سال ۱۳۷۶ هـ ق وارد شدن خود را در دایره قضا یک امر غیر اختیاری میداند و میگوید که شایسته و سزاوار این مقام نبوده است به گفته وی قضاوت بر قلب غمگین وی سنگینی میکند.

ولیکن قضا پیش دستی نمود

مرا بخت و اقبال سستی نمود

قضا باز بر من قضا را سپرد

بدین ناتوانی بزرگم شمرد

نبودم سزاوار این ابتلا

فتادم به نا خواسته در بلا

قضا بی گمان سخت سنگین بود
 یکی بار بر قلب غمگین بود
 بسی بوده ام قاضی شهر غور
 مرا بود مشکل چو تنگی گور
 دگر باره قاضی تولک^۱ شدم
 خدا داند آن سختی و من خودم
 کنون کاین سخن ها رقم میزنم
 بدین (ساقی نامه) قلم میزنم
 منم قاضی سرزمین کרוخ
 گرفته نوای الم طبع شوخ
 نه من لایق این چنین منصبم
 فلک کر شود، هر شب از یارم
 بنام نکو عمر سر کرده ام
 بسی جان خود در خطر کرده ام
 قضاوت اگر لایق حرمت است
 به دوران ما سر بسر تهمت است
 خدایا تو خود باش همکار من
 به لطف و به رحمت مددگار من

^۱ - یکی از ولسوالیهای ولایت غور است که در قسمت غربی آن موقعیت دارد.

منم مور بیچاره ناتوان
 که جان می کنم اندرین خاکدان
 توانم ده ای پاک دا دار من
 که موری نیازد از کار من

این ساقی نامه را در سال ۱۳۷۸ هـ ش هنگامی که استاد مستمند به حیث رئیس محکمه ولسوالی کړوخ اجرای وظیفه می نموده سروده است. استاد ساقی نامه خویش را با این هفت بیت به زیبایی و مهارت خاص خاتمه میدهد:

بیا ساقی ای عشق و آمال من
 چو از من شنیدی تو احوال من
 به مهری که دل را گرو می کنی
 گرو نی که بلکه کتو می کنی
 بهارست درد دلم را شنو
 ببخشا مرا زندگانی نو
 مرادم ز می آب انگور نیست
 تو دانی که دو چشم من کور نیست
 مرا زان می جاودانی بده
 از آن داروی زندگانی بده
 می عشق در جام هستی بریز
 مرا شربت حق پرستی بریز

که تا می تپد این دل مستمند

به زلف رسای تو باشد به بند

طوری که در بالا اشاره شد، استاد مستمند، از مدرسه به سنگر جهاد شتافت؛ اما وی علوم مروجۀ دینی را تا مقام تدریس آموخته بود و نظر به داشتن استعداد و ذکاوت خدا دادی در طول دورۀ جهاد در ردیف علمای جید شمرده شده است و شخصیت با ارزش وی تبلور خاص خود را داشت. استاد مستمند هرگز دامن پر عطف علم را رها نکرد و از مطالعه، تحقیق، نوشتن و سرودن یک لحظه غافل نماند. سخنرانیها، کارنامه ها، مکاتبات، مقالات، اشعار و کتابهای را که تالیف کرده است شواهد معتبر بر این مدعی میباشند.

استاد مستمند در سال ۱۳۷۲هـ ش امتحان سویه را در تعلیمات اسلامی وزارت معارف افغانستان سپری نمود که به درجه عالی کامیاب و شهادت نامه صنف چهاردهم به وی داده شد. گرچه استاد مستحق مدرک تحصیلی بالاتر از این بود. و برایش در یک فرصت مساعد، این امکان وجود داشت تا امتحان سویه لیسانسه را سپری نماید، ولی خود به همین مدرک تحصیلی قناعت نمود.

آثار وی از لحاظ اساسات و اصول تحقیقی در مجامع اهل تحقیق به حیث مرجع مورد استفاده قرار میگیرد طور مثال استاد نبی ساقی یکی از نویسندگان پژوهشگر و سخنور غور در رساله

(قصه شهر فیروزکوه) از اثر تحقیقی استاد مستمند (تاریخ مختصر غور) استفاده نموده است. و از طرف اکادمی علوم افغانستان این کتاب (تاریخ مختصر غور) در سیمینار امپراتوری غوریها که در سال ۱۳۸۸ هـ ش در کابل بر گزار گردیده بود از کامل ترین کتابهای که تاکنون راجع به تاریخ غور نوشته شده است، شناخته شده و معرفی گردید. که حتی استاد هم در سیمینار حضور نداشت. آثار استاد استوار بر ضوابط اکادمیک بوده و از حیثیت و اعتبار شایسته بر خوردار است.

استاد دو مرتبه برنده جوایز ادبی گردیده است: مقاله یی که در سال ۱۳۷۴ هـ ش تحت عنوان (اگر حقیقت نگویم مریض می شوم) در یک کانکور ادبی جایزه گرفت و قصیده یی که به آهنگ (صایب تبریزی) که گفته بود:

خوشا عشرت سرای کابل و دامان کهسارش
که ناخن بر دل گل میزند مژگان هر خارش

در مصیبت کابل سروده است:
دریغا کابل محنت کش و دامان خون بارش
که موج خون زند هر لحظه جوش از کوی و بازارش
بیا صایب که چشمت از سوادش رنگ خون گیرد
شوی با عاشقان و عارفان در غم گرفتارش

ز وصف لاله خون شهیدانش سخن گویی
نگاهت غرق خون گردد ز خونین ارغوان زارش
بیا بنگر بزبیا طاق ابروی پل مستان
که جای شوق ماتم آورد در دیده دیدارش
نظر کن بر حصار مارپیچش تا چه می بینی
همی بارد غم جان سوز از هر خشت دیوارش
نماز شام غم واجب شود بر ذمه یاران
سر شب چون شفق رنگین نماید یاسمن زارش
ز آلات مخرب کرده دست ظلم ویرانش
ز بمباران موشک در گرفته خار و خارش
شرار آتش شر سوخته باغ و گلستانش
ز دود آن برنگ شب شده پاکیزه رخسارش
نسیم مشک بیزش بوی خون در آستین دارد
گرفته داغ ها چون لاله زاران جسم افگارش
زمین اختر گرفته چون فلک ز اشک یتیمانش
فضا تار است ز اه بیوه گان خسته زارش
نتابد ماه و اختر با جبین باز در شامش
که چشم ماه و اختر را نباشد تاب دیدارش
درین فصل گل و شب های شور و شادی بلبل
ببین کز جای نغمه خون چکد از نوک منقارش

دهن بگشوده غول مرگ در هر بوم آن وادی
گرفته در بغل آوخ بلای عام کشتارش
شهیدانش به کوچه کوچه بی گور و کفن خفته
هزاران طفل و زن در خون غنوده زیر آوارش
به سیل بی پناهش کاروان در کاروان بنگر
که گردیدند بر آوارگی از ظلم ناچارش
بین بر کودک معصوم کز مادر جدا گشته
گرفته غصه و اندوه و حسرت راه گفتارش
رخش کز نازکی مانند رخسار سمن بودی
شده برگ خزانگی از سموم رنج بسیارش
بآن پیر ستم دیده نگر با قامت دوتا
توان راه رفتن نیست اندر جسم افگارش
کنون آن کابل عشرت سرا ویرانه را ماند
که کردند از ستم یکبارگی بر خاک هموارش
دریغا مرکز ما پایگاه عشق و حماسه
که سر بر آسمان سودی ستیغ کوه ستوارش
قشون انگلیس آنجا همه یکباره شد معدوم
بدست پر توان رزم آریان احرارش
هجوم روس را دندان شکن پاسخ نگر امروز
که بر چیدند از روی زمین منحوس طومارش

رقم گردیده در تاریخ ما با سرخط زرین
قیام دختران رزم جوی ماه رخسارش
خجل از پیکر خونین ناهیدش بود زهره
عطارد نیز بر بام فلک شد پست مقدارش
جنایت های روس و نوکرانش بس نبود آخر
که دل بستند این قوم از جفا بر جور و آزارش
چو گردید است اکنون بیرق توحید پر افشان
کمر بستند از روی چه؟ بر آشوب و پیکارش
ازین صبح ظفر در کشور ما بود امیدی
که از نور فروغ حق شود روشن شب تارش
تبه کاران شدند اندر پی بد نامی کشور
که این گونه زدند آتش به صحن پاک گلزارش
کسی بر خرمن خود گر زند بر دست خود اخگر
بحیرت می فتد هر خویش و بیگانه ازین کارش
یکی دیوانه اش خواند یکی هم مست و مدهوشش
بدین سان هر کسی نفرت کند از راه و رفتارش
ندارد هیچ توجیهی چنین بیداد وحشت بار
مگر بیگانگان کردند بر این کار و ادارش
شگفتا تاکنون آتش زند از بام و در شعله
هنوز از فتنه جویی بر زبان آرند اخطارش

کجا شد جلوۀ مهر آن عطای پاک یزدانی
 چنان معدوم گردیده که پیدا نیست آثارش
 سخن بسیار باشد زین مصیبت دوستان اما
 ندارد این دل ماتمزده یارای اظهارش
 ببین بر خامۀ ماتم نگارت (مستمند) اکنون
 که اشک خون چکد از دیده جای دُرّ شهورش

این قصیده استاد به دکلمه خودش در رادیو تلویزیون
 افغانستان و روزنامه (مجاهد) نشر شد. و جایزه ادبی سال
 ۱۳۷۲ هـ ش را که از طرف وزارت اطلاعات و فرهنگ بود. از آن
 خود ساخت.

استاد به زبانهای عربی و پشتو تسلط کامل دارد. آثاری را
 با فصاحت و بلاغت ترجمه کرده است. همچنان به گفتار و نوشتار
 و ترجمه هردو مهارت دارد؛ اما استادی و احاطه یی که در ادب
 نثر و نظم فارسی دری دارد واقعاً قابل تحسین است. از نگاه شکل
 نثر این نویسنده به شیوه ساده و مرسل است و از استفاده واژه
 های غریب، مغلق و نا مانوس خود داری مینماید؛ و از استفاده
 استعارات، تشبیهات و بدایع که انسان به درک آن قادر نیست
 خود داری مینماید. باید گفت که او دری خالص مینویسد که
 هیچ کلمه یی از زبان دیگر با خود ندارد، از پیچیده گویی اجتناب
 مینماید و بر هیچکس نامفهوم نیست. طور نمونه اینک نثر استاد

مستمند را - مقدمه کتاب (تذکره الشعراء غور) تالیف عبدالقادر

موحد رحیمی نقل می نمایم:

(برادر عبدالقادر موحد رحیمی، جوانی است مسلمان، دانشمند، ادیب، سخن سرا، پژوهشگر و زحمت کش. سالهاست که با او آشنایم دوستی و آشناییم با او دل می گشاید و جان می فزاید. در محبت با وفاست و در یاری ثابت قدم و استوار.

در شادمانی های اندک و در اندوه های فراوان همیشه با من انباز بوده است. رحیمی یکی از معدود کسانی است که من در گذرگاه زندگی خویش عمیقاً به سجایای عالی خصال پسندیده و فضایل عدیده شان اعتقاد راسخ دارم ای کاش همه مسلمانان با پیروی از دین مبین اسلام چنین می بودند. وی بعد از ختم تحصیل مدتی را در کتابخانه عامه غور کتاب دار بود. و شناخت کاملتر خود را از انواع علوم و فنون با استفاده از مطالعه کتب فراوان در آنجا کسب کرد. خطی زیبا دارد، شعر شیوا می سراید و نثرش پخته و استادانه است. آنگاه که وطن را اردوی غارتگر روس اشغال کرد رحیمی هجرت اختیار نموده و در ایران عضویت انجمن ادبی شاعران مجاهد و مهاجر را حاصل کرد و مصروف فعالیت های فرهنگی بر ضد قوای متجاوز روسی گردید. در سپیده دم پیروزی جهاد افغانستان با گنجینه فیاض و محموله بزرگ از کتاب های ارزنده به وطن عودت نمود.

در آن هنگام این عاجز را به ریاست عمومی اطلاعات و فرهنگ غور بر گزیده بودند، و آقای رحیمی به صفت مدیر اداری ارشاد، حج و اوقاف ایفای وظیفه می نمود. با مساعی مشترک و همکاری فرهنگیان غور انجمن ادبی غور را تأسیس نمودیم، دریغا که ورق برگشت و حوادث تلخ و ناگوار پیش آمد و فتنه ها در شهر افتاد و ما هرکس از گوشه فرا رفتیم. مرحوم میرزا عبدالرحیم خان پدر عبدالقادر موحد یکی از شخصیت های متدین و محترم غور بود بیشتر دوره خدمت وی به کرسی مدیریت عمومی محاسبه مستوفیت غور که وظیفه صعب و بس خطیر است و هرکس از عهده آن بر نتواند آمد، سپری گردید. وی زمانی به حیث مستوفی غور نیز کار می کرد آن شخصیت مهربان اکثر اوقات در شهر چغچران در منزل خویش ضیافتی بر پا میکرد و ما چند تن از شیفتگان دانش، ادب و فرهنگ را گردهم می آورد و بزمی کوچک و صمیمی و با صفای را تشکیل می داد تا شیدا بنشینیم و شیوا بگوییم. افسوس که دیو زشت، بد کردار و آدمی خوار جنگ، در یک حادثه غیر مترقبه گلوله آتشی از یک راکت کور را در حریم محترم منزل وی و در دل انجمن خانواده مظلوم وی فرود آورد که در اثر آن بیشترین اعضای خانواده شریفش به شهادت رسیدند و یا مجروح و معلول گردیدند. جنایتی بود هولناک که باز خواست آن هم به آخرت افتاد و عبدالرحیم خان را اندوه بی پایان از پای در آورد و در عین

صبوری بعد از مدت کوتاه نقاب خاک بر چهره کشید که دریغم آمد یادی از او نکنم خداوند رحیم و غفور او را بیامرزا! بعد از آن مصیبت و پس از رحلت جانگذار پدر مهربانش، رحیمی مشقت های زیادی را تحمل نمود و او را آسیای گردون در میان دوسنگ خود آرد کرد. به قول صایب تبریزی:

پاکان ستم ز جور فلک بیشتر کشند

گندم چو پاک گشت خورد زخم آسیا

باری موحد عضویت انجمن ادبی هرات را نیز حاصل نمود و با وصف مصروفیت های اداری و ساحوی در هیچ حال دست از مطالعه، تحقیق، سرودن و نوشتن باز نداشت تا جای که من با او محشور بوده ام از آثار اوست: دو مجموعه سروده های او (صدف و هدف)، مجموعه مناجات های شعرای دری زبان به نام گلستان نیایش حکمت ها و اندرزهای منظوم و منثور متقدمین ادب دری در ۵ جلد زیر عنوان (گنج رایگان) و (تذکره شعرای غور). مروری بر اوراق این تذکره میرساند که مؤلف آن آقای رحیمی چقدر تپ و تلاش کرده و تا چه حد دچار زحمت شده که از اعماق دره ها از طاق ها و رواق های دود زده روستاهای دور افتاده غور، این اندوخته های ارزنده را فراهم آورده است؟ گرد آورنده این مجموعه در فراهم آوری بیوگرافی شعراء و نمونه سخنان شان مشکلاتی به طور قطع و یقین داشته است کسانیکه با این نوع کارها تجربه دارند این دشواری ها را درک میکنند آثار بسیاری از

شاعران گذشته در اثر بیسوادی بازماندگان شان کاملاً از بین رفته که تنها در محاوره زبانی عوام الناس جسته جسته ابیاتی از آنها باقی مانده است. و عده هم از این شعراء که در بیاض های خطی شعری از آنها موجود است که در آن روایت ها و کتابت ها به حدی تحریف و تصرف کرده اند که غالباً آن آثار به سستی و بی وزنی دچار شده اند. که این هم ناشی از کم سوادی نویسندگان آن کتابچه ها میباشد. با آن هم این تذکره کاری بی نظیر در تاریخ ادبیات غور است که پیش از آن هیچکس به چنین کاری که سخت مورد نیاز بوده است اقدام نکرده و این فهرست کامل و یاد نامه شامل و ترجمندی است از شعرای گم نام خطه تاریخی و پر افتخار یعنی از سر زمین غور باستانی که وقتی دارای نقش عظیم در تاریخ تمدن کشور ما بود و ربع شرقی دنیا در تحت قلمرو امپراتوری اسلامی غور قرار داشت. از طرف دیگر این کتاب پژوهشگران را انگیزه عالی خواهد داد تا پیرامون شخصیت و آثار یک یک از شاعران این تذکره به تحقیق و پژوهش به پردازند و آنها را تصحیح، تعلیق و چاپ نمایند. به راستی میتوان گفت که استاد مستمند به تمام معنی دری زبان است. و هر دری زبانی باید به همین گونه باشد.

۳- تأثیر حافظ بر مستمند

حافظ خوانی در ولایت غور سابقه طولانی دارد، مستمند از دوران کودکی به حافظ خوانی رو می آورد، از این رو وی ارادت

خاص نسبت به حافظ دارد و کوشیده است تا این کشش را نشان بدهد وی می گوید: (هرچه در وصف زبان غیب حضرت حافظ، تاکنون نوشته اند و خوانده ایم و شنیده ایم من این جمله کوتاه را بر آن می افزایم که: حافظ سلطان اقلیم عشق است) و این غزل را باقتضای حافظ شیرازی بیان میدارد که نمایانگر تأثیر پذیر وی است:

بسکه زین بزم پر آشوب جهان نا شادم
 ناله ام، شیونم، ای دوست همه فریادم
 باز گو باز بمن قافله عشق کجاست؟
 کاندرین بادیه زان قافله دور افتادم
 دل چه جویی تو ازین بیدل آشفته زار
 یکدلم بود که عمری است به دلبردام
 در ره منزل لیلی همه از برکت عشق
 همچو مجنونم و از قید خرد، آزادم
 جز به آیین محبت نکنم دیده فراز
 که من آزاد ز هرگونه تعلق زادم
 بودم از یک نگهت تازه تر از باغ بهار
 کرد هجران تو چون برگ خزان بر بادم
 جان شیرین به شکر خنده شیرین بدهم
 زانکه در عشق تو ناکام تر از فرهادم

هر چه خواندم همه یکباره فراموش شده
 غیر مهر تو که هرگز نرود از یادم
 مستمندا شدم از سوز، به حافظ دمساز
 من نگویم گره از زلف سخن بگشادم
 این غزل استاد مستمند از نظر تعداد ابیات و وزن برابر به
 این غزل حافظ است:

فاش می گویم و از گفته خود دل شادم
 بنده عشقم و از هردو جهان آزادم
 طایر گلشن قدسم، چه دهم شرح فراق
 که در این دامگه حادثه چون افتادم؟
 من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
 آدم آورد در این دیر خراب آبادم
 سایه طوبی و دل جویی حور و لب حوض
 به هوای سرکوی تو برفت از یادم
 نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار
 چه کنم، حرف دگر یاد نداد استادم
 کوب بخت مرا هیچ منجم نشناخت
 یارب از مادر گیتی به چه طالع زادم؟
 تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق
 هر دم آید غمی از نو به مبارک بادم

می خورد خون دلم مردمک دیده، سزاست
 که چرا دل به جگر گوشه مردم دادم
 پاک کن چهره حافظ به سر زلف ز اشک
 ورنه این سیلِ دمام ببرد بنیادم

۴- سوگنامه

استاد مستمند در سال ۱۳۶۲ هـ ش ازدواج نمود وی از این زندگی خصوصی خود بسیار راضی بود. و ثمره این وصلت از حسن اتفاق سه فرزند پسر و سه تا هم دختر است. متأسفانه همسر استاد در سال ۱۳۸۸ در اثر سکته مغزی جهان فانی را پدرود گفت و این حادثه در روح و جسم استاد اثر ناگوار و عمیق خود را بر جا گذاشت. چنانچه یک سلسله اشعاری که سرشار از احساسات رقیق و عاطفی است به مناسبت در گذشت همسرش سروده است که عبدالحی جان مستمند فرزند کوچک وی در مجموعه یی بنام (داغ ابد) جمع آوری نموده است. ابیات ذیل از آن مجموعه است:

.... بجانم آتشی افروخت گردون
 سرا پای تنم را سوخت گردون
 به خاکستر مرا بنشانند و آنکه
 بمن نوحه گری آموخت گردون
 اگرچه دیده بودم داغ بسیار
 ز جور این جهان آدمی خوار

ولی این بار پشتم را شکستند
 دل غصه سرشتم را شکستند
 تمام هستیم بر باد دادند
 به من معنی غم را یاد دادند
 گرفتند از بر من همسرم را
 نگارم، دلبرم، همسنگرم را
 شریک زندگی و درد و رنجم
 گرامی گوهر یکتای گنجم...

استاد در قطعه شعر زیبایی که در عنوان آن نوشته است:
 (برای سارای عزیزم سرودم. سارای کوچک من آن شاخه گل
 یتیمک را می ماند که افسرده و پژمرده در دو سال وشش ماهگی
 عمر، مادر مهربانش را از دست داد.)

سارای من تو ای گل نورسته، عزیز
 برچهره تو گرد یتیمی نشسته است
 آری فراق مادر محبوب و مهربان
 شاخ نشاط پر زگلت را شکسته است
 پژمرده گشته چهره زیبای تو دریغ!
 محروم گشته چو ز آغوش مادرت
 چرخ فلک برای تو روا داشت این جفا
 ازمرگ مادرت نبود، هیچ باورت

در هر زنی که می نگری مادر تو نیست
یکدم به فکر رفته و مبهوت می شوی
چون جستجوی بی حد تو بی نتیجه ماند
با کاروان اشک در اندوه می روی
میخواهم از تو از دل اندوهگین خویش
دیگر زمن می پرس که کجا رفت مادرم
می ماند این سوال غم انگیز بی جواب
می سوزد از سوال تو یکباره پیکرم
چشمان بی گناه و قشنگ تو در ره است
در انتظار مادر پر مهر جان نثار
این انتظار تا به قیامت همی کشد
کشتار لحظه لحظه، بود در انتظار
دو ناتوان به درد فراق آشنا شدیم
من مستمند خسته و تو طفل بی نوا
زین پس همیشه تا دم پایان زندگی
اشک من است همراه آه تو همنوا
آغازکن ترانهٔ ناشاد زندگی
اندر پناه حضرت قیوم کرد گار
زیرا که رفت مادرت ای نخل آرزو
در بارگاه رحمتش از جور روزگار

اشعار مجموعه (داغ ابد) را استاد مستمند در نظر دارد که در (مروارید اشک) درج و آماده چاپ نماید. استاد بار دیگر ازدواج نموده است و از این و صلت جدید خود نیز رضایت کامل دارد.

۵- وظایف رسمی استاد

از وظایف و مشغولیت‌های رسمی استاد طوری که قبلاً متذکر گردیدیم، استاد مستمند از سال (۱۳۷۲ الی ۱۳۷۷) هـ ش به حیث رئیس عمومی اطلاعات و فرهنگ غور ایفای وظیفه نمود درین دوره با وجود عدم امکانات انجمن ادبی غور را تشکیل داده بود و همچنان آمریت اطلاعات و فرهنگ غور را به ریاست ارتقاء داد، و از کارنامه های ارزنده دیگری وی در این دوره گرفتن امرتشکیل ولسوالی چهارصده بود.

بعد از آن استاد مستمند در سال (۱۳۷۶) وارد کادر قضایی کشور گردیده است. چون علاوه بر اینکه استاد مستمند یک عالم دینی، محقق، نویسنده و شاعر است یک قاضی موفق نیز میباشد؛ زیرا در ولایت هرات که از ولایات درجه اول کشور است در بستیهای قضایی ذیل مؤفقانه کارنموده است. ریاستهای محاکم ولسوالیهای کרוخ، ادرسکن، شیندند، پشتون زرغون، گذره و ریاست محکمه شهری هرات را به عهده داشت و هم تاکنون به حیث رئیس محکمه دیوان امنیت عامه ریاست محکمه ابتدائیه حوزه اول مرکز هرات مصروف پیشبرد وظیفه محوله خویش

است. استاد مستمند حین اجرای وظیفه در ولسوالی کרוخ، سرزمین کרוخ، هوای خوشگوار و در مجموع طبیعت زیبایش را ستایش میکند و از خاطرات و دوستان صمیمی خویش نیز یاد آوری مینماید:

مرا این سر نوشت سرکش شوخ
 نموده قاضی اندر ملک کרוخ
 قضا روزی به فصل نو بهاران
 به تفریحم صلا دادند یاران
 عزیزان نکو خوی و نکو روی
 ادا فهم و سخن سنج و شکر گوی
 رئیس کاروان و میر محفل
 خطیب مهربان و مونس دل
 به احکام شریف شرع دانا
 به اسرار طریق عشق بینا
 سخن هایش خرد بخش و دل انگیز
 به کام جان مشتاقان شکر ریز
 فراهم کرد مارا بهر تفریح
 مثال دانه های نغز تسبیح
 به بستم دفتر دارالقضا را
 گرفتم راه کوی آشنا را

ز بستان کـروخ حرکت نمودیم
 به جوی نو بساط خود گشودیم
 در آن باغ بزرگ نـازنیش
 که جوشد عشق و مستی از زمینش
 درختانش به بالا سرکشیده
 همه گردن به گردون بر کشیده
 ز شوخی برگ برگ شاخه بید
 در آنجا سرد کرده نور خورشید
 ز سیب و آلو و جوز و انارش
 نکو پرورده صنع کردگارش
 گلانش لطف مالا مال کردند
 ز ما با خنده استقبال کردند
 در آن باغ طرب زای دل آرا
 دران آب و هوای بس گوارا
 غم دنیا ز دل بیرون نمودیم
 در شادی به روی خود گشودیم
 بساط افکنده شد درسایه بید
 به رغم تابش گستاخ خورشید
 به یک گوشه پختیم شوربایی
 برنج و قورمه و چاجوش چایی

جوانان شور و مستی ساز کردند
در عشرت یکایک باز کردند
زکش کش دست و پا می گشت خونین
به سبزه جامه های جمله رنگین
خوشا عشق و خوشا شور جوانی
خوشا یکدم به یاران زندگانی
خوشا ملک کרוخ و دوستانش
گل و باغ و بهار و بوستانش
که زیبایی ز هر جایش زده سر
ز کوه و دشت و صحرایش سراسر
ز دریای خروشان قشنگش
ز کوه چرخ بوس رنگ رنگش
ز مرغان غزل گویش به هر باغ
که بر دل می نهد آواز شان داغ
سخنور دوستان مهربانم
(که باشد جان شان پیوند جانم)
نجیبی مرشد کوی محبت
ز هر حرفش دمد بوی محبت
سخن هایش ز حاذق میدهد یاد
از آن دانای لایق میدهد یاد

حفی صاحب‌دل فرخنده گفتار
 که در غور است ازو فرخنده آثار
 به نیکی نام وی در خطه غور
 به نزد مردم ما هست مشهور
 جوان نکته دان آقا رحیمی
 که با ما هست محبوب و صمیمی
 کلام شربتی شهد و نبات است
 تو گوی چشمه آب حیات است
 همه دانشوران جمعند اینجا
 به گرد پرتو شمعدان اینجا
 مرا با جمله طرح مهربانی است
 همه نزدیک من چون یارجانی است
 مقیم خانه کوی حبیبم
 غلط باشد اگر گویم غریبم
 دعای مستمند از حق چنینه
 که کُروخ روی بدبختیر نبینه

و این هم لازم به تذکر است که استاد مستمند در هنگام
 تصدی وظیفه قضا در ولسوالی کُروخ رساله تحقیقی نوشته است
 تحت عنوان (تاریخچه کُروخ) و همچنان زمانی که به حیث رئیس
 محکمه ولسوالی شیندند ایفای وظیفه میکرد، جغرافیای تاریخی

ولسوالهای ادرسکن و شیندند را تحت نام (گلگشتی در باغچه هرات) تالیف نموده است.

در حال حاضر کادر علمی و قضایی وی قضاوتپال است که معادل پوهندوی میباشد و مأمور مافوق رتبه است که از حقوق و امتیازات آن استفاده مینماید. استاد مستمند در سالهایی که به حیث رئیس اطلاعات و فرهنگ غور انجام وظیفه مینمود، طوری افتخاری در لیسه سلطان علاءالدین غوری در صنوف یازدهم و دوازدهم ادبیات دری و برخی از مضامین دیگر را تدریس میکرد. به همین مناسبت بود که یکی از شخصیتهای فرهنگی غور استاد فضل الحق (فضل) نامه منظومی به استاد فرستاد بود.

تو ای نامه ز روی لطف و احسان

به پاس حرمت والای انسان

ز فضل حق سلام بیکران گوی

برای مستمند مهربان گوی

شنیدم مستمندم گشته استاد

مرا فکر سبق اندر سر افتاد

دلم خواهد که شاگردش شوم باز

بیاموزم ز استاد ادب راز

این نامه زیبا و شعر شیوا دارای بیست و شش بیت است که در بهار سال ۱۳۷۳ هـ ش سروده شده است. و استاد مستمند به

همان وزن و آهنگ به همان تاریخ نامه منظوم استاد فضل را پاسخ داده است:

بیا ای نامه بر بال صبا شو
 بسان نور نزد آشنا شو
 ببر پاسخ به آن فرزانه استاد
 به آن فرهیخته شخصیت راد
 فضیلت مند فضل استاد دانش
 به انواع هنر دارای بینش

این منظومه دارای سی و شش بیت زیبا میباشد که در دیوان وزین وی (مرورید اشک) که تا کنون به زیور طبع آراسته نشده است، ثبت است. یک قسمت از اشعار لطیف و جالب استاد مستمند را مکاتبات و مشاعره هایی تشکیل میدهد که در زمانهای مختلف با دوستان صاحب‌دل خود داشته است. این نمایانگر شخصیت معروف، مشهور و محبوب استاد است.

۶- تفکر و اندیشه شاعر

همان طوری که استاد عبدالاحد تارشی گفته بود که: (مستمند شاعر سنگر است)، سیری در آثار وی به خوبی واضح میسازد که واقعاً وی همیشه در سنگر حق علیه باطل قرار داشته و دارد.

اعتقاد راسخ به عزت دین مبین اسلام، جهاد فی سبیل الله، آزادگی از قید اسارت استعمارگران شرق و غرب، وحدت مسلمانان، امر به کارهای پسندیده و منع از کارهای زشت و دعوت به خیر و فضیلت و دستگیری بینوایان بیانگر فحوای کلام و افکار استاد مستمند است. احساس وطندوستی در سخنان وی موج میزند. و محبت هموطنان مسلمانان شعار آشکار و همیشگی اوست و با دشمنان دین و وطنش دشمنی آشتی ناپذیر دارد. عشق و عرفان اسلامی در سرتاسر اشعارش به خوبی پدیدار است.

۱-۶. عاشقانه و عارفانه

عشق پدیده‌ی است آسمانی و موهبتی است الهی که خداوند برای خوبترین موجود هستی یعنی انسان ارزانی گردانیده است، ملائک با همه‌ی معصومیت نتوانستند ظرف مناسبی برای این مظلوف پر اهمیت باشند و همت برداشتن بار این مسؤولیت خداوندی را درخود نیافتند پس، انسان را خداوند سزاوارترین موجود در هستی برای عشق ورزیدن برگزید. عشق به عنوان یک ارزش در وجود انسان مطرح است و هر موجود عاقل میتواند از این نیرو به شایسته‌ترین وجه استفاده نماید عشق پدیده‌ی است تعریف ناپذیر و مسأله‌ی بی‌است که توجیه آن به شکل جامع افراد و مانع اغیار به هیچ عنوان و در هیچ قالبی نمی‌گنجد به گفته مولوی:

هرچه گویم عشق را شرح و بیان

چون به عشق آیم خجل باشم از ان

عشق معنویت‌یست عمیق که توضیح و تشریح آن در چوکات الفاظ ناممکن است، چنانچه باز هم مولانای بلخ شناور ماهر بحر بیکران عشق و عرفان میفرماید:

معانی هرگز اندر حرف ناید که بحر بیکران در ظرف ناید
عشق نیرویست سرنوشت ساز و پدیده‌ی است مؤثر در ساختار
شخصیت انسان، نیرویست که زندگی را جهت می‌دهد و انسان را
همت نصیب میگرداند به قول شاعر:

اگر صد آب حیوان خورده باشی

چو عشقی در تو نبود مرده باشی

مراد زندگی بر چیست بر عشق

رخ پایدگی در کیست، در عشق

و یا همچنان سید شمس الدین حیران غوری - شاعر و عارف آگاه، متولد سال ۱۲۷۵ هـ ش - عین مطلب را با دقت و مهارت خاص بیان میدارد، و عشق را دریای بی پایان می‌پندارد:

عشق دریاییست از دریای بی پایان می‌پرس

غرق عشقم ساحلش را از من ای نادان می‌پرس

عشق نوری از تجلی بردل یوسف رسید

زین فراتر از زلیخا هم ازین و آن می‌پرس

عشق برقی بود در رخساره شیرین عیان

بیشتر مقدارش از فرهاد سرگردان می‌پرس

استاد مستمند هم از جمله بی کسانیت که عشق در کلامش
نقش اساسی دارد حتی از دید جهان بینی استاد مستمند، ارزش
و پایداری دنیا و انسان وابسته و منوط به عشق میباشد:

عشق است همه ارزش محنت کده خاک
دیگر به جوی، ثابت و سیار نیرزد
عشق است که شیرین کند این تلخی کامم
ورنه نفس خشک به تیمار، نیرزد

بجز این گوهر عشقی که داری
زدی بر جمله اشیا پشت پا دل
مشو زین بیشتر افسانه در عشق

که عشق هر گز ندارد انتها دل
طوری که پژوهشگران میدانند که عشق منبع شعر عاطفی، دانش
عمیق، حکمت، معانی بدیع، حماسی گری فوق العاده است. عشق
است که اغلب شگفت آوریهای انسان و بیشتر آثار جاودان را در
تاریخ آفریده است، هرگاه شخصی از عشق عاری باشد، هیکلی
است مرکب از گوشت و خون و هرگاه ملتی بدون عشق و عاطفه
باشد، همانند گله بی است از گوسفندان و هرگاه در شعر عشق
وجود نداشته باشد فقط یک سخن موزون و قافیه بندی است، و
هرگاه کتابی از آن خالی باشد مجموعه بی از رسوم و عادات
بی روح خواهد بود، و هرگاه شهری از آن خالی باشد تصویری

است بدون واقعیت و هرگاه یک مدرسه یا یک نظام درسی از آن خالی باشد نوعی تکلف بی فایده خواهد بود و خلاصه این که اگر در زندگی عشق و عاطفه وجود نداشته باشد . وجدانها مرده، ذوق ها منجمد، عقلها گمراه شده و شعله های زندگی به خاموشی می گراید و استعدادها در نطفه خفه میشود. آری این عشق راستین است که کلام بدیع، شجاعت بی نظیر و آثار جاودان علمی و ادبی می آفریند.

استاد مستمند نیز عشق را شاهرآه زندگی میدانند و به باور وی انسان وقتی میتواند به کار های زندگی مؤفق باشد که در آنها عشق سهیم باشد:

عشق است شاهرآهی که آسوده میرویم

عقل است آن طریقی که بس پیچدار بود

استاد مستمند معتقد است که جهان زاده عشق است و هستی بدون عشق مفهوم ندارد. و به این دلیل قرعه فال را به نام انسان افتاد و تمام عالم هستی به خدمت انسان قرار داده شد:

نمی آید بچشم من ز عشق یار خواب امشب

بده ساقی بیاد دلبرم جام شراب امشب

جهان با عشق شد بر پا و ما هم زنده از عشقیم

شنیدم از شباهنگ این نوا با آب و تاب امشب

اگر عالم نباشد مظهر حسن و جمال و عشق

چرا آراسته خود را بدین سان ماهتاب امشب

۲-۶. اجتماعی و سیاسی

انسان یک موجود اجتماعی است، اجتماع مناسب ترین مکان برای کسب تجارب میباشد. انسان در اجتماع زاده میشود، بزرگ میشود، آموزش میبیند و به کار کسب می پردازد و سر انجام ساخته میشود. باید به خاطر داشت که فرد و اجتماع روابط بسیار نزدیک و تنگاتنگ دارند، چالشها و مشکلات فردی باعث مشکلات اجتماعی میشود هر انسان با احساس میتواند این رابطه را درک نموده هر آنچه به خود می اندیشد به اجتماع هم بیندیشد. ادبیات و فرهنگ پدیده هایی اند که اوضاع اجتماعی در آن منعکس میشود و همیشه با اجتماع در ارتباط اند. فرهنگیان کسانی اند که توسط هنر خود موضوعات اجتماعی را درک و بیان میدارند و کوشش میکنند که هنر خود را با اندیشه های اجتماع پیوند دهند و در ساختار اجتماع و جامعه سهم داشته باشند.

از این میان استاد مستمند کلامش منعکس کننده ناب ترین اوضاع اجتماعی است باید متذکر شد که بدترین دوران زندگی استاد مستمند به جنگهای خانمان سوز سپری میشود دقیقاً وقتی که روسها در افغانستان تجاوز میکنند، بسیاری مردم شهید میشوند، زنان بی سرپرست و اطفال یتیم باقی میمانند. باید متذکر شد که بعد از روسها افغانستان باز هم درگیر جنگهای داخلی و حزبی میشود مداخلات و اختلافات گسترده تر میشود

هرکس به فکر قدرت خویش است به اطفال یتیم و بیوه زنان
توجه ندارند. استاد مستمند این وضعیت را به تصویر میکشاند:
طاقت اختلاف نیست ملت زجر دیده را
شعله به آشیان مزن مرغک غم رسیده را
پیکر ماست داغ داغ از اثر شرار جنگ
زخم دگر مزن مزن جسم ستم کشیده را
شد بسی سالها که ما حنظل جنگ می چشیم
زهر دگر مکن به جام جمع جفا کشیده را
موی محاسن پدر بین که سفید شد ز غم
هیچ حیای نمی کنی مادر قد خمیده را
بیوه بینوا نگر بی همه چیز و داغدار
رشته جان زار وی طفل جگر دریده را
شفقت و رحم و عاطفه خصلت مومنان بود
آه که می دهی ز کف خصلت بس حمیده را
نالۀ (مستمند) زار گر نکند اثر ترا
پس به خدای می برم سیل سرشک دیده را

همان طوری که ادبیات انعکاس زندگی اجتماعی است، شاعران و نویسندگان از اجتماع متأثر میشوند و نا ملایمتهای زندگی خود را به تصویر میکشاند. مستمند هم نابسامانیها و نارضایتهای زندگی

خویش را با این ابیات سلیس و روان بیان میدارد و شکوه روزگار
خویش را به تصویر میکشاند:

زندگی در قسمت ما کیف چندانی نداشت
 آسمانش تابش خورشید خندانی نداشت
 ظلمت محنت به بام عیش ما چادر کشید
 شام تاریک غم ما صبح رخشانی نداشت
 سالها شد آتش جنگ است بر ما شعله ور
 داستان ماتم ما فصل پایانی نداشت
 مرغ حق آواره از گلزار خود انصاف ده
 پیش ازین آیا مگر هرگز گلستانی نداشت
 بوستان امروز خاموش است آیا یکزمان
 باغبانی، گلبنی، مرغ غزل خوانی نداشت
 قلب مؤمن بود مالا مال عشق سرمدی
 غیر فرمان محبت میر و سلطانی نداشت
 یا شده عشق از تنور سینه ها یکسر خموش
 یا چمن در عصر ما سرو خرامانی نداشت
 (مستمندا) شعر باشد ترجمان داغ دل
 حیف بر سنگین دلان تاثیر چندانی نداشت

وی از آزار دل مردم بیزار است و آن را خصلت مذموم و ناپسند میداند، و همچنان کمک، ایثار و خوش کردن دل نیاز مندان را که اهداف اسلامی اند- یک فضیلت اخلاقی و مکلفیت انسانی میداند، و لباس زیندهٔ انسان را تحکیم محبت میپندارد:

آزار دل خلق بود خصلت مذموم

خوش آن که دمی شاد کند خاطر پڑمان

در عصری که تاریکتر است از شب دیجور

این کرهٔ خاکی شده بازیچهٔ طفلان

جز رشتهٔ تحکیم محبت نبود هیچ

زینده و شایستهٔ هر فرد مسلمان

و یا به قول شایق جمال که وی هم به این نکتهٔ اخلاقی

اشاره کرده است:

رود آن طفل پای لوچ به مکتب

بکن رحمی به حالش ای مسلمان

چو بینی مستمند و بینوایی

بدست آور دلش از روی ایمان

اگر بر حال مردم رحم آری

کنی با سینه ریشان لطف و احسان

ترا زحمت نخواهد داد گردون

ترا غمگین نخواهد ساخت دوران

هر انسانی با احساس به نحوی در محیطی که زندگی مینماید از ناهنجاریها و رفتارهای غیر انسانی و آزار دهنده رنج میبرد استاد مستمند هم بر مرگ آدمیت از دیدگانش اشک خونین فرو می بارد و از مرگ کرامت بنی آدم و مرگ عزت و شهادت و نیکی که از صفات برجسته وی میباشد، غصه های بیکران دارد:

دریغا آدمیزاده سرشت دیو بگرفته
 ازین ماتم همیشه دیدگان خون چکان دارم
 کرامت مرد، عزت مرد، مردی مرد، نیکی مرد
 بمرگ این عزیزان غصه های بیکران دارم
 کجا شد شعله های عشق و آن تابنده انوارش؟
 که من اینجا بظلمت های دوران آشیان دارم

۳-۶. وطنی

از آوان پیدایی بشر تا امروز روح حماسی و وطنی همواره سراسر اندیشه های ادبی را در خود پیچانیده است. و تمام فرهنگیان و ادباء در آثار شان این مسأله را انعکاس داده اند. علاقه به وطن و محبت به هموطنان جزئی از ویژه گیهای هر انسان و به خصوص از ویژه گیهای برازنده مردم افغانستان است. کشور ما به عنوان سرزمینی که در طول تاریخ عرصه تاخت و تازهای متجاوزین بوده، جهانیان همه جهت به دست آوردن و به سلطه کشیدن آن چشم دوخته اند؛ اما مردم سلحشور و متعهد ما برای

دفع این نیت شوم عکس العمل های شدید نشان داده اند و به هر ترتیبی که شده مردم را ترغیب به دوستی و خدمت به وطن و مردم نموده که باز تاب آنرا در آثار تک تک شان به وضاحت میتوان دریافت.

یکی از کسانی که خیلی به میهن علاقه دارد و همیشه محبت وطن را در دل می پروراند و حتی تاب دیدن یک نفر مهاجم بیگانه را در خاک خود ندارد و آن را بالاترین شکنجه میداند مولوی مستمند است. اینک چند بیت از عذاب بیگانه وی:

به قعر آتش سوزان دویدن
ته یک کالک جوزا آرمیدن
به مار و مور هم سوراخ بودن
جفای نیش عقرب را کشیدن
به سینه مرمی بیداد خوردن
بدیده خنجری اعدا خلیدن
نباشد (مستمند) آن قدر مشکل
که یک روسی به خاک خویش دیدن

یکی از برجسته ترین ویژه گیهای اندیشه استاد مستمند، پدیده آزادی خواهی است، وی زندگی در اسارت بیگانگان را سخت ننگین می شمارد. و آزادی ملت، صلح و ثبات و خیر کشور را از حضور حق تعالی استدعا مینماید:

مسلمان زاده را هرگز نزیبید زیر دست غیر
 ندیدم هیچگه شهباز را از خاک دانه چین

مستمند آزادگی را بر گزیده زین میان
 چون حیات در اسارت سخت ننگین بگذرد

دعای مستمند از حق دو چیز است
 به پایان نامه این چامه تر
 یکی آزادی افراد ملت
 یکی صلح و ثبات و خیر کشور
 وی خطاب به شهید رای حق و آزادی گفته است:

...تو زنده نزد خدایی نمردی هرگز
 به زنده کس نکند آه و ناله و فریاد
 نوشته نام ترا هر یکی به صفحه دل
 که تا جهان بود و دل، نمیروی از یاد
 وی همان طوری که از اسارت ننگ دارد و آن را مایه سر
 افگندگی میداند، از فتنه و شرارت پیشگی نیز متنفر است.
 و میگوید که باید به طور دایم کوشش کنیم تا در بین مسلمانان
 وحدت و صلح ایجاد شود:
 ... انسان و تمام خلق هستی با ارض و سماست ملک داور

تا کی بزمین و آسمان جنگ تاچند فساد و فتنه و شر
 باید همه روز و شب بکوشیم با وحدت و صلح و نظم بهتر
 استاد مستمند به دربار رب ذوالجلال به نیایش و دعا می پردازد
 و از ایزد متعال استدعای برچیدن تخم نفاق و جنگ را میدارد و
 در عوض وحدت و اتفاق ملت پراگنده را مینماید:
 ... یارب زمین خلاف بردار! هم تخم نفاق و جنگ و کین را
 با وحدت و اتفاق گردان این قوم دلیر پاک دین را



ما سپاه اسلامیم با شکوه و با نامیم
 سر بلند تاریخیم فاتحان ایامیم
 اختلاف باشد شوم، نحس و ناروا مذموم
 هرکه این عمل دارد نزد ماست آن محکوم
 لطف کبریا داریم مهر مصطفی دارم
 مستمند و دلشادیم تکیه بر خدا داریم
 زیر نیلگون خرگاه هر زمان گه و بیگاه
 بر زبان ما جاری است لاله الاله

استاد مستمند نیکی را بسیار ستوده است و اندر باب آن
 سخنان دلاویزی دارد که این سه بیت ساده را برسبیل استشهاد
 ذکر می کنیم:

بناکامی بسی شاهان بمردند
 جفا دیده ازین دوران بمردند
 ولی آن کس که با نام نکو مرد
 نمرد او بلکه رمز زندگی برد
 بماند نام نیکو جاودانه
 که تا چرخ است و دوران زمانه
 وارد شدن بر تمام موضوعات اشعار استاد مستمند بحث
 طولانی و مفصل به کار دارد که از حوصله این رساله بیرون است
 و آن بحر در این کوزه نمی گنجد.

۷- قالبهای شعری

استاد مستمند در قالبهای قدیمی و به اصطلاح کلاسیک
 شعر میگوید و به تمام انواع شعر کلاسیک طبع آزمایی نموده، از
 عهده همه پیروز مندانه بر آمده است. از قبیل: قصیده، قطعه،
 غزل، مثنوی، رباعی، دوبیتی، ترکیب بند، ترجیع بند و... سبک
 ادبی وی خراسانی است و اندکی از سبک عراقی نیز پیروی
 ننماید. وی در مقدمه (مروارید اشک) میگوید: (شعر کهنه و نو
 ندارد.) در صورتیکه شاعر به حیث آموزگار فضل و فضیلت، بر ضد
 انحطاط و رذیلت وارد میدان گردد، در صورتیکه هدف و رسالت
 مقدس شعر مد نظر گرفته شود، در صورتیکه شعر دارای احساس
 و اندیشه پاک باشد، این متاع در قالب شعر قدیم گیراتر و زیباتر

عرضه خواهد شد. علامه صلاح الدین سلجوقی مینویسد: (میگویند هر چیز نو خوشگوار است بجز باده که باید کهنه باشد؛ ولی به عقیده من شعر نیز ازین قبیل است. یعنی باید کهنه باشد. کیمیا تکنیک امروزه به فن اثر عمیق انداخته و چنین به نظر میخورد که شعر میخواهد به سطح فرموله تنزل جوید. طوریکه موزیک میخواهد به آهنگ بندول همنا گردد. و این تهدید بسیار بدی است که از عالم تکنیک و هندسه موجود بدنای عواطف و الهام.) جای بسیار تعجب است که عده بنام شعر جدید چیزهای از خود بروز میدهند که خواص از آن چیزی نمی فهمند تا چه رسد به عوام. به حیرتم که آنان برای چه شعر میگویند و برای چه کسی می سرایند. و از چه روی بر آن نام شعر نهاده اند؟ به قول منوچهری:

شعر ناگفتن به از شعری که آید نا درست

بچه نازادن به از شش ماهه افگندن جنین

استاد می افزاید: اما مطابقت دادن شعر با شرایط روز و ایجابات زمان حرفی است معقول و ما هم طرفدار آن هستیم. و این کار به معنی هذیان سرودن نیست... اگر مضمون نو باشد، شعر در هر قالبی که باشد نو است.) آری! استاد مستمند شاعری است که در قالبهای کهن شعر فارسی پیروزمندانه شعر میسراید. و با قله های شامخ ادبیات دری آشنایی دارد. اینک نمونه قالبهای شعری وی:

۱-۷. قصیده

مشعل

هست در کشور ما دیده بینا مشعل
 فاضل نامی و فرزانه دانا مشعل
 افتخار همه اهل ادب غور و هرات
 اوستاد سخن و نخل تمنا مشعل
 معدن فضل و هنر کلک جواهر بارش
 در ادب گاه وطن سینه سینا مشعل
 خامه در پنجه وی لاله و گل میکارد
 می کشد در دمی صد گلشن زیبا مشعل
 غور را جمله به یک صفحه تابلو آرد
 از همه کوه و کمر تا دل صحرا مشعل
 چون کشد با قلم موی گلستان هرات
 می دهد یاد از آن جنت مأوی مشعل
 ز افتخارات وطن در هنر والایش
 ثبت کرد است بسی تازه اثرها مشعل
 ای بسا کز اثرش یاد کهن احیا شد
 هست تاریخ براننده گویا مشعل
 زنده شد باز از او کارگه بهزادی
 روح جامی و علی شیر و بایقرا مشعل

درسخن پخته و بامعنی و شور انگیز است
 نکته پرداز و گهر سنج و گهر زا مشعل
 همچو موم است مضامین به کف خامه وی
 مست و موج بود همسر دریا مشعل
 گر شده پیر ولی مثل جوانان باشد
 شاد و دل زنده و خوشگویی و خوش آوا مشعل
 خوش بود صحبت ارزنده جان افزایش
 مثل آن باده گلرنگ طرب زا مشعل
 گر حوادث کند از صحنه بسی پنهانش
 میشود از هنر خویش هویدا مشعل
 (مستمند) است هوا خواه هنرهای نکوت
 واله و دل شده و عاشق و شیدا مشعل
 زنده بادا هنر زنده جاویدانت
 تا که بر پای بود گنبد مینا مشعل

۲-۷. غزل

یادگار

به خیال رویت ای گل همه جا بهار دارم
 به مثال ابر نیسان مژه اشکبار دارم

زخمار نرگس تو شده ام خراب و بیمار
 به دم صبا چو زلفت دل بیقرار دارم
 من ازان نگاه اول شده ام شکار چشمت
 به لحد برم تبی را که ازان شکار دارم
 ز عذاب هجرت ای جان شده شادیم فراموش
 به مثال ریگ صحرا غم بی شمار دارم
 نکنم ترا فراموش که به طاق خاطر خویش
 یکی نقش جاودانی ز تو یادگار دارم
 شده نوبهار و اکنون به چمن هجوم گلهاست
 چه کنم که دورم از تو به چمن چه کار دارم
 دل مستمند مسکین بود از فراق پر خون
 ز سرشک خون به دامن یکی لاله زار دارم

۳-۷. مثنوی

فرزندان شهاب الدین غوری

شاه رزمنده شهاب الدین غور
 پادشاه کوهسار پرغـرور
 بعد محمود بزرگ بت شکن
 اوست بیشک افتخار این وطن
 در دیار هند باشد نام دار
 آن شه فرخنده خوی کامگار

سلطنت را کرد اندر کار دین
تا بر اندازد رسوم کفر و کین
ای خوش آن سلطان که سلطانی کند
دین حق را زان نگهبانی کند
بود دایم روز و شب اندر جهاد
در ره نابودی ظلم و فساد
هر کجا بت خانه دید و بت شکست
قدرت آن بت پرستان گشت پست
هند را او داد راه حق نشان
جلوه توحید را کردش عیان
دعوت اسلام را تعمیم کرد
امر حق را سجدۀ تسلیم کرد
مقصدش هرگز جهان گیری نبود
بر سر خلق خدا میری نبود
این روایت هست در تاریخ ازو
زان شهنشاه بزرگ خوبرو
کوبه عمر خویش فرزندی نداشت
در شبستان هیچ دلبندی نداشت
جز یکی دختر که در خوردی بمرد
در زمین غزنه در خاکش سپرد

بعد از آن در بوستان کردگار
نخل امیدش نیاورد هیچ بار
بود روزی شاه اندر بارگاه
برفراز تخت با تاج و کلاه
نزد وی حاضر همه یاران او
آن وزیران و سپه داران او
زان همه یکتن بسی جرأت نمود
پیش آمد شاه را خدمت نمود
خواست دستوری که گوید یک سخن
در حضور شاه در آن انجمن
شاه فرمودش که حرف خود بگو
تا بینم چیست آن گفتار تو
گفت شاهها عمرت افزون از شمار
باد با تائید ذات کردگار
روزها شد تا به فکرت اندرم
اندرین اندوه و حسرت اندرم
گر ترا می بود فرزند جوان
بود بر ملک تو وارث بی گمان
چون ترا از بعد تو فرزند نیست
نخل امید ترا پیوند نیست

کیست تا بعد از تو گیرد جای تو
ملک تو این مسند والای تو
شاه تا این گونه گفتارش شنود
خسروانه در جوابش لب گشود
گفت گر ماند زشاهان جهان
چند فرزند برومند جوان
مر مرا فرزند ماند بی شمار
من همی دارم بدیشان افتخار
این غلامان اند فرزندان من
هریکی برجای دلبندان من
وارث تخت من و تاج من اند
لایق بالین دیباج من اند
نیست هرگز عزت از روی نسب
برتری باشد به تقوا و حسب
هرکه گیرد بعد من شمشیر را
بر فرازد رأیت تکبیر را
بی گمان او نیک فرزند من است
یادگارم هست و دل بند من است
هم چنان شد بعد از آن شاه عزیز
در دیار غزنه و در هند، نیز

بود نامش از غلامانش بجا
سالها بس سالها بس سالها
میر قطب الدین ایبک را بین
شد به دهلی شاه مارا جانشین
بر رکابش بوسه زد فتح و ظفر
شد ز تیغش بس فتوحات دگر
مسجد دهلی است معماری او
آن منار قطب شه کاری او
غزنه شد موروث مریلدوز را
آن غلام خواجگی آموز را
خلجیان یکسر غلامان شهند
اهل دانش زین سخنها آگهند
شمسیان هم بندگانش بوده اند
زین جهت سرها بگردون سوده اند
ای خوش آن شه بنده سرداری دهد
مسند و تاج و جهانداری دهد
از حوض خاک ذل برداردش
بر فراز تخت عز بگذاردش
مستمندی را برومندی رسد
بنده یی با عز فرزندی رسد

این عمل جز وی نکرده هیچ شاه
بر روانش باد الطاف اله

۴-۷. رباعی

هستیم به راه حرص پویان همه عمر
پیوسته هوای نفس جویان همه عمر
همواره به ضد خویش در حال نبرد
بیهوده حدیث زشت گویان همه عمر
گر ظلم و ستم حقوق آدم باشد
کشتار و فساد صلح عالم باشد
پس چیه شده است معنی این الفاظ
تا نوع بشر همیشه در غم باشد

۵-۷. دوبیتی

الهی دیده ام را نور بخشای
دلی از عاشقی معمور بخشای
عطاکن چشم عاشق وار بر من
نظاره بر مهی چون حور بخشای
الهی پادشاه بی نیازم
به بین از عشق او سوزو گدازم
زتو خواهم که در انجام این راه
رسانی با حقیقت زین مجازم

۶-۷. قطعه

وای صد وای کز چه رو هرگز ما نگشتیم بر هوس چیره
باید هر جای راست می گفتیم: صاف را صاف، تیره را تیره

۸- ویژه گیهای سبکی آثار او

طوری‌که قبلاً متذکر شدیم استاد مستمند در قالبهای کلاسیک و در سبک خراسانی شعر میسراید. قصیده های وی با فصاحت و بلاغت سروده شده و از نظم و انسجام صحیح و عالی بر خوردار است. و تمام قسمتهای آن به شکل معقول و منطقی باهم پیوند دارد و به شکل زنجیرهای طلائی است که شکستن یک حلقه باعث از هم گسیختگی آنها میشود. اشعار وی در عین حال از سلامت لفظ و ترکیب و از سلامت معنی و مفهوم بهره کافی دارند. و حاوی نکات بکر و تازه و مضامین جدید و ترکیبهای جالب شعری هستند. و صنایع بدیعی لفظی و معنوی در آنها زیاد به کار برده شده است. و هیچ نوع تعقید و پیچدگی لفظی و معنوی در آنها به چشم نمی خورد.

استاد مستمند قطعه، رباعی، و دوبیتی را نیز به طرز بسیار مرغوب و دلکشی سروده است. قطعاتش مشحون از حکمت است و غزلهایش عارفانه بوده که با عشق و محبت و صفا و صمیمیت در هم آمیخته است. و گاهی هم پند و وعظ را در بر دارد. و احیاناً

مصایب اجتماعی را در آن منعکس می سازد و برخی هم
 مناجاتهای لطیفی است؛ که خواندن آنها خواننده را به عالم
 روحانی می برد و کیفیت خاص برایش دست میدهد؛ مثال:

در ملک خدای تخم آشوب میاش
 کز جو نروید گندم و از ارزن ماش
 از خوی پلید دام و دد یکسو شو
 ز ابلیس بیتر یکسره آدم باش

از شرم گنه فگنده ام سر در پیش	یارب چه جفاها که نکردم برخویش
اشکم به دمن	ای وای به من
از عقرب حادثات خوردم صد نیش	رحمی که به جز لطف توام جایی نیست
بر خسته بدن	در زیری سپهر

ز اندیشه مرگ هیچ اندوهم نیست
 از آمدنش خیال مکروهم نیست
 میترسم از آن که بنگرم در فرجام
 در نامه بجز گناه انبو هم نیست

الهی سینه ام را مشعل افروز
 خیال غیر از آن یکبارگی سوز
 ز هر حرف دگر کن بی سوادم
 حدیث عشق را بر من بیاموز

دوبیتیها و رباعیات استاد نیز جالب و مقبول است. وی در این قالبهای تنگ و محدود به شکل ماهرانه و دل انگیز مفاهیم زیبا و حکمت آموز را می پروراند و جا میدهد که سخت قابل تحسین میباشد؛ مثلاً وی گریه را که یکی از حالات روحی و نفسانی است، چه قشنگ ترسیم و تصویر نموده است:

برگریه نگر که چون فرو می گیرد
هر رگ رگِ جان موبه موم می گیرد
در حیرتم از توان سر پنجه او
کز شاه و گدا ره گلو می گیرد

مثنویهای استاد مستمند نیز عالی بوده و در ردیف مثنویهای اساتید بزرگ قرار میگیرد که بر حسب اقتضای مضامین شان برخی از آنها بلند و بالاست و برخی هم کوتاه که به طور عموم در موضوعات جهادی و عرفانی سروده شده اند و به وزنهای مختلف و معروف اساتید ادب دری به رشته نظم کشیده شده است. که از این میان بیشتر از آنها به وزن مثنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی تحت عنوان گلگشت خاطره ها میباشد. به عنوان نمونه:

بدترین علما و بهترین سلاطین

حضرت سفیان ثوری آن امام

پاک بازو پیشوای خاص و عام

مانده از وی در ضمیر روزگار
این کلام دل نشین استوار
گفت هست از بدترین عالمان
آن که باشد روز و شب نزد شهان
خوار گردد دانش او دین او
خاک گردد عزت و تمکین او
در جهان بد نام و هم رسوا شود
عاقبت محروم از عقبی، شود
بهترین پادشاهان بی گمان
آن کسی باشد که دارد هر زمان
با گروه عالمان حق پرست
از ره اخلاص رفتار و نشست
هست با این گونه سلطان هر کجا
نصرت و یاری و تائید خدا
روز محشر نزد آن شاه شهان
حشر گردد کامگار و شادمان
(مستمندا) این سخن را هوش کن

چون گرامی گوهرش درگوش کن
اما نثر استاد مستمند، همان طوری که قبلاً متذکر شدیم،
نثریست، پخته و روان و نهایت شیرین و استادانه، جملات را زیبا

و کوتاه مینویسد. و کوشش میکند که با ساده ترین عبارت مطلب خود را بیان نماید. حشو و زواید در عبارات وی هرگز دیده نمی شود.

این نثر والا در تمام نامه ها، سر نامه ها، مقالات و آثار تحقیقی و ترجمه هایی که از زبان عربی به عمل آورده یکسان به ملاحظه میرسد. به سادگی میتواند، نثر فارسی دری سره بنویسد. چنانکه قبلاً یاد آوری نمودیم، پیشگفتار (لاله های نعمانی) مجموعه رباعیات خود را به فارسی دری سره نوشته است. اینک نمونه از آن: (این چارپاره ها برگزیده از پنجمین گرد آورده سخنان پریشان من است، که به دوستان گرامی و دوستداران سخن پیشکش می نمایم تا کنون به جز چارپاره سخنان نا هنجاری به همه گونه ها سروده بودم که یاران مهربان و سخن شناس یکسره بر آن ها با دیده نیکوبین خویش نیکو نگریستند و گرامی داشتند و با پیش آمدی که شایسته مهربانان و نیکوکاران است آنها را خواندند. همیشه آرزو داشتم تا اندیشه های خزان زندگانی خود را در چارچوب چارپاره بسرایم مگر چگونه میتوانم بر پایداری روزگار ناپایدار باور داشت؟ ترسیدم که سخن در این شیوه ناگفته بماند. اکنون که در بهار زندگانی جای دارم و در هنگام جوانی بسر می برم اگر سخن نه به آیین جوانان گفته ام دوستان بر من خواهند بخشید که بخشش و بخشایش همواره سرشت نیکویان و راه و روش آزاد مردان است.

بر این خواست بودم که این برگهای پریشان را (لاله های بیابانی) بنامم چون از بیابان تفسیده دل درد کشیده سر زده و از آزار دیده آبیاری شده اند و بی گمان در گلستان همیشه بهار سخن هیچ ارزشی نخواهد داشت مگر یاران پذیرفتند و (لاله های نعمانی) اش گفتند ناچار فرمان آنان را با گوش دل و جان شنفتم.

یکی دیگری از فضایل استاد مستمند این است که خط بسیار زیبا دارد. و این حقیقتی است که تقریباً همگان بر آن اطلاع دارند. وی همیشه شاگردان و دوستان خود را به خوشنویسی تشویق مینماید و این بیت مولانا عبدالرحمن جامی را روایت میکند.

حرفی که به خط بد نویسی در آن همه عیب خود نویسی

بها کرم

یارب بنواز از کرم جان مرا
 تیمارنمای قلب بریان مرا
 چون غنچه گل همیشه خندان فرما
 یاران مرا و دوستداران مرا

یارب گرمی، ترجمی، نظری
 برآه جگرگداز، بخشا، اثری
 تاخر من جانکاه، هوس را نوزم
 در دیده راه یاب، برقی، شری

یارب به هوای نفس ندیم میند براخگر داغ چون سبدم میند
 ضایع مگذار زانکه مهنوع توام بیچاره وزارو ستمند میند
 رقم بعد مستمند غوری ۱۳۹۰

نمونه خط استاد مستمند

هم اکنون نیک محمد مستمند فرزند بزرگش در سطح کشور در شمار چند نفر محدود استادان هنر خط مرتبه عالی خود را حایز گردیده و جایگاه شایسته خود را دارد. و شهاب الدین مستمند فرزند دوم استاد نیز خطاطی است که پایه استادی را دریافته است. و باقی فرزندان وی نیز خط خوش و خوانا دارند که دیدن آثار ایشان دل و جان هر بیننده را می نوازد.



نمونه خط نیک محمد مستمند



نمونه خط شهاب الدین مستمند



نمونه خط نیک محمد مستمند



نمونه خط شهاب الدین مستمند

استاد مستمند همیشه می گوید که من از این خط خوش خود برکتها دیده ام و اکثر موفقیت‌های من از یمن حسن خط من است. و میفزاید که من هرگز قلم و کاغذ را از خود جدا نکرده ام و حتی در احرام حج بیت الله شریف قلم و کتابچه همراه هم بود؛ تاب جدایی از قلم خود را ندارم.

وی با این قلم و این قدم بیشتر از یک دهه میشود که در هرات به شغل قضاوت مصروف است. اما در این مدت غور و افتخارات آن را هرگز فراموش نکرده است، قلم و رقمش وقف تاریخ شکوه مند غور است. درین سالها دوبار کتاب تحقیقی تاریخ غور را به نشر سپرده است. و مقالات زیادی در مجلهٔ اورنگ هشتم - مجلهٔ هفت قلم و روزنامهٔ اتفاق اسلام، تحت عناوین (فیروزکوه پای تخت غور در چه جایی موقعیت داشت؟)، نگاهی به ادبیات دری در عهد امپراتوری اسلامی غوریها و (یادگاری های امپراتوری اسلامی غوری در هندوستان) منتشر کردند، اخیراً منظومهٔ (ره آورد غور) اثر مرحوم استاد فکری سلجوقی را تصحیح نموده است؛ مقدمهٔ بسیار ارزندهٔ بر آن نگاشته است که از طرف انجمن حامیان میراث فرهنگی در سال ۱۳۸۹ هـ ش چاپ شده است. این کار نامه های با ارزش بیانگر عشق و محبت و علاقهٔ قلبی استاد به وطن و زادگاه وی است. در کتاب تذکرهٔ شعرای معاصر به نام (کاج ها هنوز استاده اند) تالیف محمد ظاهر رستمی هروی یکی از شاعران و نویسندگان معروف، سوانح و نمونهٔ آثار

استاد مستمند با فوتوی ایشان درج می‌باشد. کتاب مذکور در سال ۱۳۸۸ هـ ش به زیور طبع آراسته گردیده است. و نیز در کتاب (تذکره شعرای غور) و کتاب (گلستان نیایش) به تالیف عبدالقادر موحد رحیمی، شرح حال و نمونه آثارش در ۱۳۹۰ هـ ش به چاپ رسیده است.

۹- تحلیل اشعار مستمند

استاد مستمند در باره موضوعات مختلف شعر سروده است، خواستم که چندی از سروده های وی را از نگاه اخلاقی، حماسی، جهادی و دانش و معرفت تحلیل و بررسی نمایم، من در موضوعات اخلاقی بحث را بیشتر روی رباعیات استاد دنبال کردم؛ چون از جهتی رباعی یک قالب تنگ و محدودی است، شعر سرودن در این قالب توانایی خاص می خواهد و از جانبی دارای مفهوم و محتوای زیادی است.

۹-۱. اخلاقی

اخلاقی که در سروده های مستمند مطرح است، اخلاق الهی است که مبدأ و محور حرکت آن خداوند^(ج) است، اصولاً انسان برای خدایی شدن و اخلاقی شدن به جانب حبیب روی می آورد، با ارتباط به حبیب، یعنی محبوب کل می توان اخلاقی شد، این کار وقتی امکان پذیر است که انسان به تعبد و عبادت روی آورد مسلماً عبادت انسان را از مهلکات نفسانی یا صفات منفی پاک می

سازد. از جمله نماز که رکن دوم اسلام است مستمند رمز وحدت و توفیق انسانها میداند و می گوید بهترین سعادت و نیکبختی از هم صحبتی و راز گفتن با خداوند^(ع) است:

در صف نماز رمز وحدت باشد

توفیق خدای با جماعت باشد

با حق تو به صحبتی در حال نماز

بالا تر از این چه سعادت باشد

همچنان ایمان داری به ذاتی که به همه اشیا آگاه است تأکید میدارد و عبادت خداوند^(ع) را مقصود و هدف خلقت میداند.

ایمان به خدای لاشریک معبود

ذاتی که از عدم کرد همه شی موجود

بیشک بود از سرشت فطری بشر

باشد همه را عبادت او مقصود

استاد مستمند می گوید که در ماه مبارک رمضان صدها

حکمت و جود دارد از جمله اینکه از صبح تا شام فقیر و دارا با هم برابر اند:

صد حکمت داوری است در ماه صیام

قانون برابری است در ماه صیام

دارا و فقیر جمله در امساک اند

از مطلع بامداد تا مقطع شام

مستمند قرآنکریم را سیمای حقیقت و قانون عدالت میدانند و به خواندن آن انسان را تشویق می نماید:

سیمای حقیقت است بیشک قرآن

قانون عدالت است بیشک قرآن

گر تو نپذیری نعوذ بالله

برگیر و تلاوت کن اینک قرآن

مستمند پسندیده ترین عبادت را دفع مردم آزاری میدانند و

می گوید که باید در تمام عمر این کار نیک را دنبال نماییم:

چون خسته راز لطف غمخوار شوی

بیچاره یی را به دفع آزار شوی

فرخنده عبادتی است اندر اسلام

باید عمه عمر وقف این کار شوی

مستمند توصیه می کند که انسان اولین کتاب که باید

بخواند، کتاب خود شناسی است تا خود را شناسی خدا را نیز

نمیتوان شناخت وی نشانه های خدا شناسی را در خود شناسی

می بیند:

آنان که به خود به چشم بینا دیدند

در ملک وجود هزار معنی دیدند

در انفس و آفاق آیات خداست

صاحبنظران تمام پیدا دیدند

مستمند در این سروده خود انسان را ذره‌یی از تجلی صفات خداوند^(ج) میدانند و می‌گویند خداوند^(ج) به انسان مقام ملکوتی و قدرت پرواز کردن به آسمان را داده است و تمام هستی را به خدمت بشر قرار داده است، آسمان و زمین را از نشانه‌های خداوند می‌پندارد؛ اما انسان باز هم ناسپاسی می‌کند چون زندگی به معنی شکر گذاشتن به نعمتهای خداوند است نه ناسپاسی، در اخیر استدعای لطف و کرم را از ایزد منان مینماید این شعر در فضا و در داخل طیاره سروده شده است.

ذره ناچیزم و بر آسمان دارم سفر

ای خدا محفوظ دار از لطف مارا از خطر

آدمی را قوت پرواز گردون داده ای

پانهاده بر فراز عارض قرص قمر

منفعت های زمین و آسمان از آن اوست

ناسپاسی می‌کند بر نعمت اکنون بشر

لطف تو عام است یارب بر مطیع و ناسپاس

لطف عامت را بنام ای کریم دادگر

کاینات از تست بیشک با زمین و آسمان

مقتضای حکمت را خود بدانی خوبتر

من که اکنون زیر سقف آسمان پر می‌زنم

دانم اندر اختیار تست هر نفع و ضرر

گر خطاها سرزند از این ذلیل ناتوان
 عفو کن از لطف خود ای خالق هر خیر و شر
 بار الها از کرم توفیق توبه کن نصیب
 شام تاریک گناهانم نما یکدم سحر
 گر نبودی مهر تو در زندگی همراه من
 می شدم چون گرد و خاکی پایمال و در بدر
 (مستمندم) هر نفس امیدوار رحمتت
 خود نگه دار از بلاهم در حضر هم در سفر

۲-۹. حماسی

استاد مستمند در بعضی از سروده های خود شجاعت و دلاوری مردم افغانستان را بیان کرده است، وی تحت عنوان (فاجعه ششم جدی ۱۳۵۸ تجاوز روسها به افغانستان) قصیده زیبای سروده است، در این قصیده طولانی و پر محتوا تجاوز روسها، ظلم، کشتار، ویرانی و خارج شدن شان و همچنان شجاعت، جهاد و همت مردم افغانستان را به تصویر کشیده است. به عقیده استاد روسها با اهداف شومی وارد کشور شدند از جمله سلب آزادی مردم و کشور، مخدوش ساختن عقیده و ایمان مردم، به یغما بردند ثروت طبیعی کشور و گسترش امپراتوری خود تا بحر هند. به خاطر این نیت شوم هر ذره یی از کشور را به خاک خون کشیدند، شهرها در اثر بمباردمان به ویرانه تبدیل

شد، بسیاری از مردم کشته شدند، جوانان زیادی زنده به گور شدند، مادرها داغ دار ماندند و روزگار کشور تبدیل به محشر شد؛ اما خوشا به شجاعت و همت آن مرد مجاهد که با ایمان قوی و نعرهٔ تکبیر این لشکر الحاد و متجاوز را جواب دندان شکن داد و این قدرت کمونیزم را متلاشی ساخت:

بیا بشنو تو سوز سینهٔ پر اخگر مارا
بیان قصهٔ پر غصه درد آور مارا
سخن باشد به عنوان شش دی ماه یا جدی
ز دورانی که دشمن قبضه کرد این کشور مارا
ابر وحشی بد سیرت به هنگامی که او باشان
سپردندش بدوکف سربسر بوم و بر مارا
نبود آگه که این خاک مقدس قلعهٔ دین است
نمیدانست زور ایزد نصرتگر مارا
نبود آگه ز نیروی جهاد فی سبیل الله
زدند آتش به وحشت سر بسر خشک و تر مارا
به آخر خوار گردیدند چون چنگیز بد فرجام
چو دیدند عزم پاک مردم دین پرور مارا
درینجا فوج ناپاک و سپاه انگلیس آمد
پیایی آزمود او تیغ تیز و خنجر مارا

ورق زن دفتر تاریخ را هم از (برایدن) پرس
که او با چشم سر دیده ثبات سنگر مارا
بسی گردن کشان را درس عبرت داد این ملت
بسی دیدند اینجا شعله های آذر مارا
ولیکن روس با اندیشه الحاد پیش آمد
که با سر نیزه سازد واژگونه باور مارا
کند مارا همه بیگانه از احکام قرآنی
برغم دین حق آلوده سازد دفتر مارا
همه ما را نماید خوک بان و هم نشین خرس
به خاک اندازد از خواری سرما افسر مارا
کند قانون جنگل را بزور اسلحه نافذ
بر اندازد همی دین عدالت گستر مارا
به طاق مسجد ما باده ناپاک بر چیند
به میخانه بدل سازد مبارک منبر مارا
ببرد از دم تیغ جفا جبل المتین حق
کند ویرانه باداس و چکش بام و در مارا
شود بر ملت آزاده ما حاکم مطلق
نماید سلب از ما حریت این گوهر مارا
به زنجیر اسارت دست و پای ما فروبندد
به ساطور ستم ها بشکند بال و پر مارا

بر آرد از دل این خاک هر جا ثروتی باشد
 به پنهانی برد گنجینه سیم و زر مارا
 چو دزدان آستین بر مالد و مشغول آن گردد
 که هر چه زودتر برگیرد از ما زیور مارا
 رساند خرس قطبی را به آب گرم بحر هند
 گذرگاهش نماید کشور پهناور مارا
 بران سر بود آن حق ناشناس وحشی دشمن
 که سازد داغ ننگ این میهن خوش منظر مارا
 هجوم آورد و وحشت کرد و کشتار ز حد افزون
 به خاک و خون کشید هر ذره خاک کشور مارا
 به سیلاب مظالم شست نقش آدمیت را
 به باد سرکشی ها داد او خاکستر مارا
 به ویرانه بدل شد شهرها از بمب آتزشاش
 به زهر آلود آب چشمه چون کوثر مارا
 بخاک اولیا افتاد پای ملحد منحوس
 لگد مال تعصب کرد شهر حیدر مارا
 بشد سر شار بر ما از جفا پیمانۀ اندوه
 لبالب کرد از غم جام مارا ساغر مارا
 قشون سرخ وحشی با سلاح مرگ بار خویش
 به وحشت کشت صدها دختر مه پیکر مارا

بسا از نوجوانان را که کرد او زنده اندر گور
 بداغ غم پریشان کرد فرخ مادر مارا
 عروسان پری رو را جگر بشگافت با دشنه
 چو گل پرپر نمود او خواهر سیمین بر مارا
 به نیزه بر گرفت از دامن پر شفقت مادر
 بسا آن کودک و طفلی ز جان شیرین تر مارا
 به قتل آورد در زیر شکنجه ملحد بد مست
 بسا آن پیرمرد پخته نیک اختر مارا
 بهرجا لشکر بیدادگر را امر یورش داد
 به زعم خود گرفت او باختر تا خاور مارا
 به زیر حمله خارا شگاف تانک ها آورد
 مزار و روضه ما ذوالفقار و خیبر مارا
 چنان آتش گشود آن قاتل غدار ویرانگر
 که بر پا کرد از راه عداوت محشر مارا
 شرار آتشش بر بام هفتم آسمان برشد
 چو خاکستر نمود او خانه ما بستر مارا
 بر آمد بر سر بام هوا دود تلخ با خون
 نمود آغشته با باروت عطر و عنبر مارا
 تلخ شد لقمه اندر کام ما از غصه همچون زهر
 چو حنظل کرد بر ما شهد مارا شکر مارا

مهم تر از همه آزادی ما را گرفت از ما
 بلی آزادی ما گوهر ما دلبر ما را
 چو آزادی نباشد مرگ بهتر از حیات آندم
 که زیر دست بودن می برد زیب و فر ما را
 بنایم همت مرد مجاهد را که با ایمان
 فرو بشکست پشت خصم شوم احمر ما را
 به غیرت کرد بیرون لشکر الحاد را زین ملک
 به مردی کرد رسوا دشمن غارتگر ما را
 به قدسی نعره تکبیر و والا قدرت توحید
 چشید او ضربت مردانه شیر نر ما را
 کمونیزم پلید از مسند قدرت به زیر آمد
 چو می دید از تعجب نهضت سر تاسر ما را
 سپردندش همه دنیا بگودال فراموشی
 به جسم و روح خود ملموس دید او کیفر ما را
 جهان از فتنه روسی رهایی یافت در یکدم
 ستودند هر کجا پیکار ما را لشکر ما را
 دعای من به درگاه خدای دادگر این است
 که خود محفوظ دارد کشتی بی لنگر ما را
 میان مردم ما صلح و خیر و آشتی آرد
 فرو خواباند از رحمت همه شور و شر ما را

به بخشاید بهشت جاودان و روضهٔ رضوان
 شهیدان شهامت پیشهٔ در خون تر مارا
 بسان روس ظالم خاسر و شرمنده کن یارب
 تو با قهر و غضب این دشمنان دیگر مارا
 به شفقت رد مکن از درگه احسان و الطافت
 دعای (مستمند) داغدار مضطر مارا

۳-۹. جهاد و مقاومت

استاد مستمند در دوران جهاد و در آن مبارزات بر حق سهم بارز
 داشت و اشعار زیادی در این باره سروده است وی می گوید:
 ای آن که جهان را روشنائی دادی
 ما را به جهاد آشنائی دادی
 تا در ره حکم تو کمر بر بستیم
 آن لشکر خرس را تباهی دادی
 مستمند در این سرودهٔ خود به غیرت مردم کشور افتخار می
 ورزد و بیان میدارد که به در دشمن سر خم نکردیم و مانند شیر
 عرین در کوه و کمر به ضد شان مبارزه کردیم:
 بر خاک در غیر نسودیم جبین
 زانو نزدیم نزد دشمن به زمین
 رزمنده و سرفراز در کوه کمر
 آزاده و خصم جوی چون شیر عرین

استاد سروده یی را در بارهٔ جهاد، مقاومت و قهرمانی روز خونین بیست و چهار حوت سال ۱۳۵۷ هـ ش مردم هرات سروده است که واقعاً قابل تحسین است که به خواننده احساس خاصی دست میدهد چون احساس و عاطفه یکی از چهار خصوصیت شعر است که این خصوصیت در سرودهٔ استاد برجستگی خاص دارد و بیان میدارد که تمام مردم هرات از عالم گرفته تا عامی و از نونهال تا شیخ در این قیام سهیم بودند و ملائیک را مبهوت و حیران ساخته بود. قیامی که تمام توده های مردم با بیل و کلند در مقابل متجاوز مسلح با توپ، هاوان و تانک و طیاره به میدان مبارزه پرداختند که منتج به شکست قشون سرخ گردید. در این سروده کلمات سلیس و روان فارسی دری به چشم می خورد؛ مانند بیل و کلند این کلمات شهادت و دلیری مردم با ایمان را به اثبات می رساند به دلیل این که روس با آن همه تجهیزات و اسلحه نتوانست پیروز شود. من نسبت به تعریف که از جهاد دارم این سروده را (جهادی) مینامم چون: جهاد عبارت از خیزش تمام توده های مردم است که به هیچ گروه و حزب وابسته نباشد و به خاطر ارزشهای دینی و ملی مبارزه نمایند. وی می سراید:

حبذا روز قیام قهرمانان هرات

آفرین بر زور و بازوی دلیران هرات

صبحگاه بیست و چار حوت در شهر هرات

کفر را غرق عدم میکرد طوفان هرات

بیرق توحید یزدان شد بلند از چار سو
بر فلک شد صوت تکبیر عزیزان هرات
عالم و عامی مردم نو نهال و شیخ و شاب
جان به کف آماده گشتند نوجوانان هرات
چون به طغیان بود اقیانوس خشم مؤمنان
سیل آسیا ریختند اندر خیابان هرات
نوریان بگشاده بودند جمله درهای سما
حیرت آوردند ازین سیل خروشان هرات
جمله می گفتند الهی خاکیان پیروز کن
یا بگو تا خود به پیوندیم به یاران هرات
نه فلک تا عرش و کرسی لوح محفوظ و قلم
کرد تعظیم مقام جان نثاران هرات
نوکران روس را کشتند به بیل و کلند
شهر را بگرفت یکسر پیشتازان هرات
فرقه هفده بشد تسلیم بهر مؤمنان
ای فدایی مردم با دین و ایمان هرات
ناگهان سر زد سپاه کفر از سوی دگر
از در مکر و فریب آمد به میدان هرات
از زمین با توپ زد با خاک و خون یکسان نمود
از هوا بم ریخت بفرق ضعیفان هرات

چون شب دیجور شد روز از فضایی مرگبار
جان به حق میداد جمع نازنینان هرات
کاروان بستند سوی حق ز صدق جان و دل
رفت با خلد برین خیل شهیدان هرات
آن قدر جانها فدا کردند در راه خدا
شادمان گردید ارواح بزرگان هرات
خواجه انصار و جامی مرحباها گفته اند
فخر برده فخر رازی خواجه غلطان هرات
سبزه میروید ز خاک مرقد آزادگان
لاله خون دل بهاران در گلستان هرات
سرو بر یاد قدشان از چمن سر میکشد
غنچه دلگیر است از سوگ محبان هرات
این چنین از جان گذشتن را ندیده روزگار
آبروی نهضت ما جان نثاران هرات
گشت سر آغاز حرکت در فراه و بادغیس
غزنه و غورات شد از هم رکابان هرات
شش ولسوالی بشد آزاد در کهسار غور
بود ز الهام قیام شیر مردان هرات
قندهار و نیمروز آن جایگاه باستان
حلقه بستند گرد این شمع فروزان هرات

حلقه وحدت چو گردید نیک محکم استوار
 دشمن دین و وطن گردید حیران هرات
 این همه از نصرت حق دان که در افغان ستان
 روس هرجا ضربه محکم خورد برسان هرات
 هفتمین سال قیام آن عزیزان یاد باد!
 شاد باد ارواح پاک پاکبازان هرات
 با خدایی خویش عهد استقامت بسته اند
 مردم با غیرت و با عهد و پیمان هرات
 گرچه از آن شهر زیبا نیست جز ویرانه یی
 لیک پیروز اند هرجا شهسواران هرات
 قلب زار مستمند ناتوان پر خون بود
 از جفای روس بر آن مستمندان هرات

۴-۹. دانش و معرفت

استاد مستمند از دوران کودکی به قلم و کتاب آشنا میشود و به آنها عشق و علاقه زیادی دارد و روز به روز علاقه مندی وی بیشتر میشود قسمی که از اشعار، آثار، نوشته ها و خط زیبای وی معلوم میشود، استاد با این همه مصروفیتها مدتی به حیث استاد در لیسۀ سلطان علاء الدین غوری هم ایفای وظیفه مینماید، این نمایانگر این امر است که استاد به علم و دانش علاقه مفرطی

دارد. وی در این سروده، معلم را روشن کننده وادی دانش میداند
و مقام آن را مقام انبیاء:

ای معلم بر تو زبید افتخار رهبری
هست بی شک پیشه تو پیشه پیغمبری
از پدر والاتری در پیشگاه عقل و دین
زانکه بخشیده ترا ایزد مقام برتری
جسم ما پرورده دامن پاک مادر است
روح ما را تو به سوی عرش اعلی میبری
درس تو ساز محبت مشق تو تعلیم عشق
دلبری کن زانکه باشد لایق تو دلبری
مشعل دانش به کف داری درین وادی تار
شام ما شد از تو روشن همچو مهر خاوری
کهکشان پر شکوهی با هزاران خط نور
رشک دارد بر تو از افلاک ماه و مشتری
هر سحر خورشید دانش خیزد از آغوش تو
ای خوشا این تابناکی مرحبا این سروری
کوه احسانی و سر بر قله فخر و شرف
خم نشد هرگز سرت در پیش چرخ چنبری
گوهر ارزنده والای بحر الفتی
قیمت و قدر تو داند هر که باشد گوهری

صحبت تو مرده را بخشد حیات جاودان
 روز و شب باشد همیشه کار تو جان پروری
 تشنگان را آب رحمت میرسد از جام تو
 لطف حق داده ترا خیر کثیر کوثری
 سوختی چون شمع و سر تا پای تو آتش گرفت
 تا که صد پروانه را بر گرد خود گرد آوری
 هست این پروانه های نغز شاگردان تو
 کز تو دارند هر نفس پرواز با بال پری
 پیش چشم ماه و انجم زیر این سقف کبود
 ختم شد بر نام تو در دو سرا، نیک اختری
 گر به ظاهر مستمندی هیچگه غمگین مباش
 زانکه شاهانت کنند از فیض دانش چاکری
 معلم یگانه مشعل دار راه سعادت است که همیشه وقت
 میخواهد قلبهای تاریک و زنگار زدهٔ انسان را صیقل آینه گون
 دهد و در راه خدمت به جامعه آستین همت را بلند زده راه های
 جهل و نادانی را همچو مهتاب درخشان هموار نموده و با کمال
 علاقه مندی این وظیفه خطیر را قبول دار شده و جهل را ریشه
 کن نماید. در حقیقت همین معلم است که جهان را از هلاکت و
 مرگ نجات میدهد چنان که در این راستا شاعری فرموده است:
 گرمسیحا مرده یی را زنده کرد عالمی احیا کند آموزگار

واقعیت این است که معلم در مقام و منزلت خود منزله پیغمبری و پدریت را داراست. باید به خود ببالد و افتخار نماید که از این منزلت بر خوردار است. پس گفته میتوانم که مستمند از جایگاه و منزلت معلم یاد آوری نموده و به گونه نظم مقام وی را مشخص کرده است. وی در این سروده لغت پیشه را استعمال نموده که در حقیقت نمایانگر شغل مقدس معلمی است. در مصراع اول واژه افتخار عربی را به قسم درست استفاده کرده که با انتخاب چنین کلمات مناسب توانسته غزل را به شکل زیبا بسراید.

استاد مستمند واژه پدر را به کار برده که استعمال این واژه مشخص کننده مقام معلم است که حیثیت پدر معنوی را داده است. برای این که همان قسم که پدر در تربیه و پرورش جسمانی سهم دارد، معلم در پرورش روحی نقش کلیدی دارد:

ای معلم بر تو زبید افتخار رهبری

هست بی شک پیشه تو پیشه پیغمبری

از پدر والاتری در پیشگاه عقل و دین

زان که بخشیده ترا ایزد مقام برتری

شاعر در شعر خود از کلمه عرش اعلی نام می برد که این کلمه هم عربی است و حالت صفت و موصوف را به خود اختیار کرده در اینجا عرش موصوف است و اعلی صفت آن یعنی تخت صفت بلندی را داراست و در مصرع دیگر از کلمات تکرار استفاده

میشود که تکرار در نزد بعضی ها بد پنداشته شده؛ اما در اینجا در حسن و زیبایی شعر افزوده است و در انتخاب موقعیت آن شاعر دقت نموده تا اوزان شعرش از هم نپاشد. چنانکه می گوید:

جسم ما پروده دامان پاک مادر است

روح ما را تو به سوی عرش اعلی میبری

درس تو ساز محبت، مشق تو تعلیم عشق

دلبری کن زانکه باشد لایق تو دلبری

کاربرد واژه وادی تار صنعت تشبیه است که شاعر خواسته این جهان هستی را به یک وادی تار تشبیه کند تا اینکه به وسیله روشنی دانش، این جهان تار روشن شود یعنی بدون از علم و دانش در واقعیت این جهان تاریک و چشم انسان بی دانش هم تاریک است.

۱۰- علاقه استاد به کتاب و ابداعات ادبی

از زمانهای قدیم و از روزگاران پیشین گفته اند: علماً بر دو قسم اند: بعضی را علم در پوست میس است و برخی را علم در پوست خویش. یعنی بعضی از علما و دانشمندان صرف میتوانند کتاب بخوانند و از روی کتاب بحث کنند و فتوی بدهند و یا آن را تدریس نمایند. - این کتابهای را در سابق از پوست میش وقایه میکردند، که بسیار هنری و زیبا بوده اند و این صحافت و پوش کردن کتابها خود یکی از هنرهای زیبا به شمار میرفته است

چرم گری پوست میش و رنگ آمیزی آن برای وقایه کتابها حرفه ارجمندی بوده است. و برخی دیگر از علما و دانشمندان کسانی هستند که محتوای علوم و کتابها را در حافظه خود دارند. بر علاوه تدریس کتب میتوانند سخنرانیها و کنفرانسهای علمی داشته باشند و در موضوعات مختلف قلم به دست گرفته و به تالیف، تصنیف، بحث و تحقیق پردازند. گرچه دسته اول فقط همین که عالم هستند و از روی کتابها قدرت تدریس را دارند، قابل قدر و ستایش میباشند؛ اما این دسته دوم که هم صاحب علم هستند و هم صاحب قلم و آثار و تالیفات شان در طی اعصار و قرون مانند چشمه ساران زلال تشنگان علم و دانش را سیراب مینماید، فایده شان بیشتر و خیر شان عام تر است. استاد مستمند از همین دسته علما میباشد. وی علاوه بر آن که یک عالم مدرس است. یک محقق و نویسنده و مترجم ورزیده نیز میباشد. و گوهر شعر و قریحه شاعری هم در سرتاج فضایل و کمالات وی مانند یاقوت درخشانی جایگاه و درخشش خاص خود را دارد. بحث، تحقیق و سروکار داشتن دایمی با ادبیات، نیازی شدیدی به مطالعه کتب و ممارست در آثار عمده گذشتگان دارد. محقق و ادیب همیشه باید بر قله های شامخ ادبیات و آثار جاودانی بزرگان علم و ادب قرار داشته باشد. و بر آن قله ها مسلط گردد. زیرا به قول معروف: هیچکس از پیش خود چیزی نشد.

استاد مستمند عشق و علاقه مفراطی به جمع آوری کتب دارد. چنانکه کتاب خانه شخصی وی همانند یک کتابخانه عامه است: حاوی صدها جلد کتابهای نفیس در علوم مختلف و دانشهای گوناگون. اولین مرتبه که من به خانه استاد رفتم، کتابخانه بزرگ وی و تابلوهای زیبای که به خط نستعلیق آویزان شده بود من را شگفت زده ساخت، که میتوان انواع گوناگون کتب در آن یافت و مشکل گشای بسیاری از فرهنگیان و دانشجویان که با استاد در ارتباط اند میباشد. استاد کتاب (تاریخ مختصر غور) را به عنوان تحفه به من عطا کرد که من با کمال افتخار پذیرفتم. گرچه در سال ۱۳۶۹ هـ ش در یک واقعه تراژیدی که مجبور به مهاجرت گردیدند. حکومت کمونستی تمام منطقه را تاراج نمود. قریه و خانه استاد نیز در آن جمله بود. درین فاجعه بسیاری از آثار دست نویس و برخی از تالیفات و قسمت زیادی از کتابهای وی نیز به غارت برده شدند.

در سال ۱۳۷۹ هـ ش وقتی که استاد مستمند فامیل خود را به ولایت هرات انتقال میداد. کتابهای خود را نتوانستند با خود انتقال دهد.

یک قطعه نثر و یک قطعه شعر را استاد با خط نستعلیق زیبای خویش انشأ و ارقام نموده، در کتابخانه اش نصب و تعلیق نمود است. که دلالت بر عشق استاد به کتاب و کتاب خوانی می نماید. در بریده آن نقل میگردد: (از روزی که چشمم با سواد آشنا

شد و خط سیاه را از سپید باز شناختم و به قول حکیم الهی سنایی غزنوی، از نه چیزی به چیزی رسیدم، همواره کتاب خریدم و خواندم و بر سر هم انباشتم.

در دوران جهاد مقدس، در حادثه فاجعه بار مهاجرت ما، ۱۵ عقرب ۱۳۶۹ هـ ش تعداد کثیری از کتابها، یاد داشتهها، آثار و دست نویسه‌هایم به تاراج و غارت رفت که تذکر آن دل و جان مرا می آزارد. مقداری از کتابهایم که از آن مهلکه جان سالم بدر بردند، تا هنوز در دار هجرت ما به سر می‌برند. اکنون در برابر کتابخانه غنی و فیاض خود، در حالیکه آخرین نگاه‌های حسرت بار و اندوهگین خود را بر ذخیره عمری خود دوخته‌ام، نشیده و داع نامه را از دل پر غم خود سر کردم. همه امید من بر آن بود که یک لحظه از این گنجینه دانش و هنر جدا نباشم. اما چه توان کرد. که قضا بدون اختیار مرا از این دیار به آن دیار، از شهری به شهری و از ولایتی به ولایتی دیگر سنگ فلاخن ساخته که من چاره جز مفارقت ندارم.)

شهریار میگوید:

آسمان چون جمع مشتاقان پریشان میکند

در شگفتم من نمی پاشد زهم دنیا چرا

بعد از این نثر استاد مستمند شعر خود را این طور سروده و آغاز کرده است:

عدم را تا که ایزد یک نظر کرد به دنیای وجودش معتبر کرد

سپس ضمن ابیات رسای خویش چنین میگوید: که خداوند در آفرینش کائنات کمال قدرت خود را نشان داد خشکی و دریا، کوه و کمر، شب و روز، ماه و خورشید را آفرید. و این جهان را عبرت گاه صاحب نظران قرار داد. از کمال صنعت خویش همه چیز را آفرید؛ اما سرتاج آفرینش، بشر را که عبارت از انسان است خلق کرد. و برایش عقل و فکر، حکمت و دانش را آموخت. و به خیر و شر آگاهیش داد. و در این جمله به بخشیدن قلم و کتاب برای انسان افتخارش را بالا برد. از هر نعمتی که ایزد متعال به ما داده است. و از هر احسانی که بر ما ارزانی داشته، کتاب از بهترین آثار و نعمات حق به شمار میرود:

متاعی بهتر از وی نیست هرگز

خدایش مخزن علم و هنر کرد

مرا هم صحبت نیکو کتاب است

بسی کام مرا شهد و شکر کرد

به فیض خود روانم را بر افروخت

شب تاریک جانم را سحر کرد

به هر مشکل ز مهرم دست بگرفت

به هر پیکار مقرون ظفر کرد

خریدم نسخه ها بسیار و خواندم

ز هر دانش کتابم با خبر کرد

دریغا سر نوشت سرکش من
 مرا آواره کرد و در بدر کرد
 نصیبم سر به سر آوارگی بود
 مرا فرسوده دایم این سفر کرد
 حیاتم صرف جمع این کتب شد
 قضا سعی مرا یکسر هدر کرد
 به عمر خود فراهم کردم این گنج
 کنونم دور ازین گنج گهر کرد
 نمی گردم از این فرقت چرا آب
 وجودم را مگر حق از حجر کرد
 خدا حافظ ای گنج کتابم
 فراق تان همه خاکم بسر کرد
 سرشک خون ز چشم مستمندم
 فرو بارید و اینک صفحه تر کرد
 استاد مستمند به کمک قریحه خدادادی، ذکاوت و استعداد
 سرشار و بهره گیری از مطالعات گسترده کتابهای علوم مختلف،
 مشق و تمرین فراوان و تأثیر پذیری از اوضاع سیاسی و نظامی
 کشور و جاذبه جهاد مقدس ضد تهاجم روسها بر کشور مان، سر
 انجام محقق ارجمند، نویسنده توانا و شاعر حماسه سرا و شیوا
 بیان بار آمد.

وی گرچه تحصیلات اکادمیک ندارد؛ ولی آثار و تحقیقات وی کاملاً اکادمیک بوده و آنها را بر شیوه های پذیرفته شده بحث و تحقیق برشته تحریر در آورده است. همچنان که استاد سخن مرحوم خلیل الله خلیلی، استاد محمد سعید مشعل غوری، استاد زنده یاد پوهاند، عبدالحی حبیبی، استاد عبدالحق بیتاب، قاری عبدالله ملک الشعرا و غیره... که از افتخارات این کشور به حساب میروند و آثار جاودانی از خود به یادگار گذاشته اند، هیچ یک تحصیلات اکادمیک نداشتند؛ اما اکادمیسنهای جهان در برابر آثارشان سر تعظیم فرو می آورند.

۱-۱۰. ارمغان سنگر

اولین اثر استاد مستمند- مجموعه کوچکی از اشعار جهادی، حماسی و عرفانی اوست به نام (ارمغان سنگر) که در بهار سال ۱۳۶۴ هـ ش به تیراژ یکهزار نسخه به امر و عنایت جلالتمآب پروفیسور برهان الدین ربانی به زیور طبع آراسته شده است. در پستی اول این اثر، عکس بسیار قدیمی از منارجام و شهرستان تاریخی فیروزکوه که در جوار آن خانه های زیبای سفیدک پوش خرگاه به نظر میرسد، چاپ گردیده و این یک بیت از قصیده معروف استاد مستمند در پایین عکس تحریر یافته است:

اینکه سر بر فلک مینای مینا فام است

افتخار وطن غور منار جام است

این اثر به روان خلیفه نوراحمد شهید، شهدای بند باین، شهدای کشتار روسها در کشکک و سایر شهدای غورات و افغانستان اهدا گردیده است. اثر با مقدمه دکتور محمد ظاهر صدیق نویسنده کتاب (از اشغال چکسلواکیا تا تجاوز بر افغانستان) و ده ها اثر دیگر آغاز گردیده است.

در قسمتی از این مقدمه میخوانیم: (برادرمجاهد غوث الدین مستمند شاعر جوان و شیوا بیانی است از سرزمین شهر تاریخی فیروزکوه و جام که اندوه بزرگ مردم ما را در شرایط دشوار موجود، نیک بیان کرده و به احساس و عاطفه ملت رنج دیده ما در این مرحله سر نوشت ساز جان داده است... برادر مجاهد ما مستمند... از دو سنگر قلم و تفنگ بر دشمن می تازد.)
بعد از آن مقدمه یی است به قلم شاعر که با نثر پخته و روان و شیرین تحریر یافته که احاطه و تسلط استاد را بر ادب فارسی دری به خوبی آشکار می سازد. که بیست و پنج سال قبل نوشته است.

درین مجموعه که دارای ۵۶ صفحه است. تقریباً ۲۹ عنوان شعر از قصیده، قطعه، غزل، مثنوی و غیره وجود دارد، در حدود چهارصد و هفتاد بیت است. در آخر این اثر نامه مفصل و زیبای مرحوم استاد خلیلی است که افتخار جاودان آن نصیب استاد مستمند و دوستان اهل علم و فرهنگ است. همچنان قاضی محمد صدیق کوهستانی تقریظی نوشته است. و سر انجام خلص

سوانح شاعر به قلم خودش است. دو قطعه از عکسهای نوجوانی استاد یکی با قلم و یکی با تفنگ چاپ شده است که این دو بیتها در ذیل آن عکسها تحریر شده است:

مجو از من نوای شاعرانه

نگویم من کلام عارفانه

فرو ریزم بداغستان میهن

سرشک خون چو گوهر دانه دانه

الایاران منم شیدای سنگر

فدای چهره زیبای سنگر

دلم تنگ است در این شهر آرام

بیاد آن همه غوغای سنگر

محتوای اشعار این مجموعه جهادی بوده و نیز رنگ و بوی از عرفان و ادب اسلامی در آن به نظر میرسد.

۲- ارمغان جهاد

مجموعهٔ دوبیتیهای جهادی است که در ۱۳۶۷هـ ش از طرف کمیتهٔ فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان به تعداد یکهزار نسخه به چاپ رسیده است که با مقدمهٔ علمی، فصیح و بلیغ خود او آغاز یافته و دارای ۶۰ صفحه است و حاوی ۱۳۴ دوبیتی و یک قصیدهٔ رمضانیه میباشد که دارای ۴۵ بیت است. درین مجموعه در قسمت پایین عکس استاد این دوبیتی نگاشته شده است.

به بزم شاعرانم نیست راهی
 پریشان می سرایم گاه گاهی
 دل اندر ناله های ساده بستم
 نمی آید ز من جز اشک و آهی

الهی بر من بیدل کرم کن بنام عاشقی نام آورم کن
 به رمزدانش عشق و محبت به لطف خویشان دانانم کن

۳-۱۰. دیوان سوگنامه

سومین مجموعه شعری استاد مستمند است. که در تابسان ۱۳۶۷ هـ ش از همان نشرات به تیراژ هشتصد نسخه در (۱۸۰) صفحه به طبع رسیده است. و دارای (۵۰) عنوان شعری از همه اقسام آن میباشد. و در حدودی یکهزار و پنجصد بیت است. این اثر با مقدمه به قلم شاعر آغاز یافته است. و در پایان مجموعه تقریظی است به قلم استاد (عبدالاحد تارشی) - یکی از دانشمندان و مترجمان و نویسندگان حوزه دانش و ادب که در عین حال شاعر و سخنسرای چیره دست کشور است. وی در این تقریظ نوشته است: (هرگاه بخواهیم در مورد آثار برادر انقلابی شاعر جوان غوث الدین مستمند با یک جمله اظهار نظر نمائیم به نظر من جمله از این بهتر یافت نخواهد شد که بگویم: وی (شاعر سنگر است). زیرا عملاً در سنگر قرار دارد ... و همین امر است که به شعر وی تاثیری خاص بخشیده و باعث

افزایش علاقه مندان آثار وی گردیده است. همو شاعری است پرکار و دقیق با نهایت دقت و احتیاط کلمات شعری خود را انتخاب مینماید. و همواره در صدد آن است تا شیرین کاریهای ادبی در اشعارش بیشتر جلوه گر باشد.

این توصیفی است که بیست و سه سال قبل شخصیتی چون استاد (تارشی) که در صراحت لهجه شهرتی دارد از استاد مستمند و آثارش نموده است.

از صراحت گویهای استاد عبدالاحد (تارشی) حکایت کرده اند. که در پشاور شخصی از مهاجرین افغانستان دو عنوان کتاب نوشته و آنها را چاپ کرده و بعداً از هر کدام یک جلد برای استاد هدیه آورده بود - استاد تارشی آن کتاب را ورق میزند و سپس روی در روی او میگوید که آقای عزیز شما واقعاً جنایت کرده اید. چرا این قدر کاغذ را ضایع نمودید؟ چرا وقت خود و وقت یک تعداد انسان را که در کار چاپ این کتابها مصروف گشته اند، بیهوده تلف کردید؟ آقای شاه محمود شهباز یکی از ژورنالستان مشهور جهاد، نقد و بررسی نوشته است راجع به اشعار و زندگی نامه شاعر که واقعاً قابل قدر است.

مولوی محمد ابراهیم (عدیم) یکی از شعرای معاصر غور، که صاحب دیوان است. و عبدالوالی انصاری یکی از شعرای ولایت باستان بلخ نیز تقریظهای منظوم و لطیفی بر این اثر نوشته اند.

۴- ۱۰ لاله های نعمانی

شامل مجموعه رباعیات استاد مستمند است که به سال ۱۳۷۲ هـ ش توسط انتشارات فیضی در هرات به قطع کوچک و به تیراژ یکهزار نسخه انتشار یافته است. این مجموعه دارای یکصد و هشت رباعی بوده و از اندیشه و احساس والا و بیان لطیف استاد نمایندگی میکند. و مهارت او را در این قالب سخت شعری نشان میدهد.

این چیست که در دوره ما دانا نیست؟

دانشور روزگار ما بینا نیست

گوید سخنان نغز از حق بشر

لیکن به درون لفظ وی معنی نیست

آنرا که یکی غرور می آید ازو

صد فتنه و شرو شور می آید ازو

ای وای برآن خبیث کاندر همه عمر

بر خلق خدای زور می آید ازو

در برگهای اول آن نمونه از خط نستعلیق استاد ارجمند خواجه محمد چغچرانی - نویسنده و خطاط که فعلاً در قید حیات است - آورده شده و طوری که استاد مستمند در پیشگفتار آن متذکر گردیده است. وی این مجموعه را سر تا پا به خط زیبای

نستعلیق خود تحریر نموده است که خوشبختانه آن یادگاری در کتابخانه استاد مستمند موجود است.

مرحوم استاد محمد سعید مشعل غوری، که به استاد مستمند علاقه خاص داشت اراده کرده بود تا برگهای این مجموعه را به سبک بهزاد میناتوری کند و نقش اصلی آن کلمه مستمند باشد. که در یغا اجل امانش نداد. و چهره در نقاب خاک پیچید. نویسنده و روزنامه نگار نامدار وطن فاضل گرامی احمد سعید حقیقی، در شماره ۲۸ سنبله ۱۳۷۹ هـ ش روزنامه وزین (اتفاق اسلام) در هرات تحت نام (نگاهی به لاله های نعمانی) مجموعه رباعیات مستمند غوری این گونه می نویسد: (با مستمند غوری سالیانی میشود که آشنایم، انسانی به تمام معنی فرهیخته، هم در شرعیات و هم در ادبیات، تحقیقات تاریخی و ادبی از مشغولیت‌های دایمی وی است. همان طوری که به شعر می پردازد از دیگر انواع ادبی نیز غافل نیست. در معاصرین موجود در هرات کمتر کسی را یافته ام که همچون او خستگی ناپذیر و عاشقانه بسراید و بنویسد.

وقتی به دفتر می آید، حتمی مجموعه از اوراق و نوشته هایش را زیر بغل دارد یکی را به آدرس هفت قلم (مجله که در هرات به نشر میرسد) بدستم میدهد. یکی را به آدرس (اتفاق اسلام) یکی را به آدرس اورنگ هشتم. و دیگری را به آدرس فلان نشریه در فلان جای کشور.

از خصایل محموده آقای مستمند بر عکس این حقیر آن است که حضور ذهن قوی دارد. و در هر مورد استنادی به فلان نویسنده و شاعر. و با این خصوصیات میتوان گفت که محضرش خالی از خستگی است. میتوان روزهای وشبها را با او نشست بدون آن که ذره احساس دل تنگی نمود. اخیراً مجموعه رباعیاتش به وسیله انتشارات فیضی حله چاپ پوشیده است. کاری که بس نیکو می نماید - در حدود بیش از یکصد رباعی که در قطعه کوچک ارایه شده است. طراوت و تازگی و شور از رباعیاتش می تراود. و هر صاحب دلی را دچار بهجت خاطر و مسرت می نماید.

هر حرف که بشنوی سودی دارد

در عبرت خیر و شر نمودی دارد

هر لاله به قلب خویش دارد داغی

هر کنده، به قدر خویش دودی دارد

مستمند همان گونه که از سنت دیرپا و پر مایه ادبیات دری نبریده، همان سان با شگردهای تازه و بدیع نیز نا آشنا نمی باشد. اما درین راستا تهوری آن چنانی که شایسته است هنوز از خود تبارز نداده است. و بسی امیدواری وجود دارد که بدایع و بدعت های پیری اش را صمیمانه در زبان آهنگین و زیبای خویش به چالش بطلبد و کلام پر جاذبه اش را یکسره از زبان زدگی و زمان زدگی برهاند.

خدای رحمان به او عمر پر برکت و توفیق مزید دهد.) (احمد سعید حقیقی).

۵-۱۰. تاریخ مختصر غور

کتاب تاریخ مختصر غور اثری است تحقیقی راجع به جغرافیای تاریخی غور و امپراتوری غوریها. استاد مستمند با استفاده از چهل و دو عنوان کتاب و مآخذ و مراجع مؤثق و معتبر سرگذشت سلطنت بزرگ غوری و اوضاع جغرافیای سرزمینهای پهناور که آن دودمان بر آن حکومت میکردند. و افتخار عظیم علمی و فرهنگی را نصیب شده بودند، با قلم رسا و بیان شیوا به رشته تحریر در آورده است. که از نظر موضوع و محتوا اثری است بسیار نفیس و نهایت با ارزش. این کتاب دارای شش فصل است که در طی آن استاد مستمند تمام زوایای تاریخ غور را به بررسی گرفته است.

این کتاب برای نخستین بار به شکل پاورقی در روزنامه اتفاق اسلام تحت نظری فاضل محترم احمد سعید حقیقی به نشر رسیده است که پس از چند شماره، نشر آن متوقف میگردد. سپس به طور کامل در سال ۱۳۷۸ هـ ش به وسیله (انتشارات کتاب) به تیراژ یکهزار نسخه چاپ گردیده و به زودی نایاب شده است.

بار دوم این کتاب تحت نظر استاد مستمند و زحمت کشی فرزندان ارجمندش شهاب الدین، نیک محمد و عبدالحی مستمند. توسط انتشارات فیضی در سال ۱۳۸۷ هـ ش به تیراژ

یکهزار در حدود سه صد صفحه با قطع و صحافت زیبا به طبع رسیده است.

گر از تو یکی نکو اثر می ماند
خوش باش که نخل با ثمر می ماند
این تحفه نغز یادگاری تو
با قافله شام و سحر می ماند

رباعی فوق که از سروده های خود استاد مستمند است در برگهای نخستین کتاب در زیر تصویر مؤلف نگاشته شده است. راستی این اثری ماندگار که همگام با قافله روز و شب راه می پیماید. با تکرار به نشر خواهد رسید.

استاد مستمند با این کلمات پر طراوت و پدram کتاب خود را چنین اهدا نمود است: (به پیشگاه پدرم و مادرم (مدظلهما) که در سر آغاز زندگی زبانم را با سخن چشمانم را با الفبا و انگشتانم را با قلم آشنا کردند و در آشیانه دل و جانم چراغ معرفت افروختند، این اثر را اهدا می نمایم.)

دانشور و نویسنده جوان عبدالقادر موحد رحیمی یکی از اهل فرهنگ غور خلص سوانح وی را نوشت. و بعد از آن مقدمه مؤلف است بر طبع دوم کتاب و مقدمه فاضل گرامی احمد سعید حقیقی است. که قبلاً در روز نامه اتفاق اسلام نیز به نشر سپرده شده بود. نثر استاد مستمند در این اثر تحقیقی شان به حدی

پخته و روان و شیرین است که هرگز مطالعه آن خستگی به بار نیاورده و بلکه نشاط آفرین و لذت بخش است.

این اثر در سایت جام غور در اینترنت موجود است. که از آن استقبال زیاد به عمل آمده است. در سیمینار بین المللی امپراتوری غوریهها که در سال ۱۳۸۷هـ ش که در کابل دایر شده بود (تاریخ مختصر غور) از بین چندین کتاب و رساله که تا کنون در این باره تالیف شده است، از طرف اکادمی علوم افغانستان به حیث کاملترین کتاب در موضوع خود معرفی گردید - و این رویداد در غیاب مؤلف صورت گرفت چونکه ایشان بنا به معاذیری نتوانسته بودند در آن سیمینار شرکت نماید.

جناب محقق عبدالغنی نیک سیر، یکی از شخصیت‌های بارز هرات در بهار سال ۱۳۸۸هـ ش در سایت انترنتی اش، تحت عنوان (تاریخ مختصر غور) این کتاب را به معرفی گرفته است و از جلال شکوهمندی گذشته غور یاد آور شده میگوید: (ولی افسوس که امروز غور (نه همان است که من دیدم پار) چه کار شایانی شده است که اندیشمند عالم و پژوهنده غور آشنا قاضی غوث الدین مستمند غوری برای شناسایی هرچه بیشتر این کوهستانات تمدن خیز، کتابی به عنوان (تاریخ مختصر غور) نگاشته و تالیف نموده است که برای دوستداران جغرافیای تاریخی افغانستان سخت مغتنم است. این کتاب که دارای تقریباً سه صد صفحه است. در قبال متن خود ده صفحه از تمثالهای شاهان و امپراتوران

گذشته غور؛ چون سلطان غیاث الدین محمد بن سام، سلطان شهاب الدین محمد بن سام، سلطان قطب الدین ایبک، سلطان شمس الدین التتمش، سلطان آرام شاه، سلطان معزالدین کیقباد، سلطان علاءالدین خلجی و نیز عکسهای از آبدات تاریخی غور، منارجام، قطب منار هند و مسجد جامع بزرگ شهر هرات را دارد... به هر حال کار نویسنده گرامی مستمند غوری را باید ارزش گذاشت... مقاله (استاد نیک سیر) قدری مفصل است که فرازهای از آن نقل شد. بدون از پنج اثر که در بالا معرفی کردیم ده ها مقاله و شعر در مطبوعات گوناگون از استاد مستمند به نشر رسیده و چندین مصاحبه نیز انجام داده است؛ اما بقیه آثار وی:

۶-۱۰. دیوان مروارید اشک

این مجموعه بزرگ اشعار استاد مستمند سرگذشت عجیب دارد؛ زیرا این اثر در سال ۱۳۷۲ هـ ش در مطبعه دولتی زیر چاپ بود. که در اثر جنگهای خانمانسوز کاملاً مطبعه دولتی آتش گرفت، هرچه در آن بود به شمول این کتاب که کار چاپ آن نزدیک بود به پایان برسد طعمه حریق گردید. استاد در مقدمه این اثر متذکر شده است: (آرزوهای من و تمنیات دوستانی که بی صبرانه منتظر چاپ آن بودیم به یأس و نومیدی مبدل گردید. دریغ از آن همه پیشگفتارها و پسین نوشتارها و تقریظ های که یاران دانشمند و صمیمی من با حسن نظری که بر بنده عاجز و سروده هایم داشتند که بر آن کتاب نوشته بودند، آن گوهران

گرانبها و ارزنده نیز یکسره سوختند و چیزی از آنها به جای نمانده. اکنون بار دیگر آن برگ های پریشان را از روی کاغذ پاره های متعدد از این جا و آنجا در این دفتر گرد آوردم.) بار دیگر که این اثر گرد آورده شد. بنیاد غزالی که استاد محی الدین مهدی دانشمند شهیر کشور رئیس آن بود، تعهد نمود که منتخب این اثر را به نشر برساند. و شاعر عارف کشور استاد حیدری وجودی اشعار را انتخاب نمود. و اهتمام چاپ آن را سلطان احمد بهین بدوش داشت. که همزمان در کابل تحولاتی رخداد و هرکس از گوشه فرا رفتند. و بهین اثر مذکور را با خود به پاکستان برد. و چند سال این کتاب در پاکستان ماند، تا اینکه در سال ۱۳۸۲ هـ ش در سفری که استاد به کابل داشت، استاد بهین دیپلمات امین این کشور، صحت و سلامت این اثر استاد را به خود استاد تسلیم داد. بخش اول این مجموعه شامل (۱۲۲) عنوان شعر است از تمام انواع آن که در حدود شش صد بیت میشود. و بخش دوم آن مثنوی گلگشت خاطره ها است. که بر وزن مثنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی سروده شده است و شامل ۴۵ عنوان است. و در اخیر این مجموعه تقریظ هایی است از دوستان شاعر و همچنان زندگی نامه شاعر به قلم محمد امین (مؤمنی) تحریر یافته است.

خوش بختانه اخیراً فرزند کوچک استاد عبدالحی جان مستمند به تایپ این اثر و سایر اشعار بعدی استاد پرداخته است که قریب به ۳۰۰ صفحه تا کنون کار شده است.

استاد مستمند در مقدمه این اثر می نگارد: (یقین دارم این مجموعه بیشتر از اینکه شعر بوده باشد تاریخ است. تاریخ مقاومت یک ملت مسلمان و مبارز که بیشتر از یک دهه بر ضد یک ابر قدرت متجاوز به مبارزه برخاسته و استقلال خود را حاصل و موجبات فروپاشی امپراتوری شوروی را فراهم و فلسفه کمونیزم را از ریشه قلع و قمع نمود امیدوارم این حماسه قهرمانان و شهنامه شهیدان وطنم را نسلهای آینده به حیث اسناد تاریخی و مفاخر دینی و ملی خود حفظ نموده و در نگهداری آن بکوشند.)

۷-۱۰. تاریخچه کרוخ

این اثر تحقیقی استاد آماده چاپ است. و هنگامی که در سال (۱۳۷۸) هـ ش به حیث قاضی کרוخ ایفای وظیفه می نموده این اثر را تالیف کرده است که دارای سه فصل و ۳۶ عنوان و در حدود ۷۰ صفحه میباشد و تا هنوز به چاپ نرسیده است.

۸-۱۰. گلگشتی در باغچه هرات

اثر تحقیقی است در موضوع جغرافیای تاریخی شیندند و ادرسکن که در سال ۱۳۷۹ هـ ش در زمان تصدی وظیفه قضا در آن دیار به رشته تحریر در آمده است و آماده چاپ است.

۹-۱۰. فتوی و اساسات آن در فقه اسلام

این اثر که نوشته پوهاند عبدالسلام عظیمی قاضی القضاة کشور به زبان عربی بود و در شماره برج اسد سال (۱۳۸۷) در مجله قضا به نشر رسیده است. آن را استاد مستمند به فارسی دری روان و سلیس ترجمه کرده که در مجله قضا شماره برج اسد (۱۳۸۸) چاپ شده است.

۱۰- شرح اعتقاد نامه مولانا عبدالرحمن جامی که تاهنوز چاپ نشده است.

۱۱- چهل سخن رسول خدا با ترجمه منشور و منظوم چاپ نشده است.

۱۲- کلید میراث: رساله بیست در بیان احکام میراث تاحال چاپ نشده است.

۱۳- کمونستها از دیدگاه فقه اسلامی چاپ نشده است.

۱۴- دوستی با کفار و یا جرایم نا بخشودنی نزد قرآن

۱۵- اختلاف چرا؟

۱۶- ترجمه رساله تعلیم المتعلم فی آداب التعلیم

۱۷- ترجمه رساله حج اکبر از مولانا علی القاری

۱۸- با ستمدیده گان در سفر (سفرنامه)

۱۹- تاریخ غورستان

۲۰- تصحیح و مقدمه (ره آورد غور) اثر منظوم عبدالرءوف فکری

سلجوقی چاپ انجمن حامیان میراث فرهنگی هرات (۱۳۸۸).

- ۲۱- ستاره درخشان آسمان جهاد (زندگی نامه شهید حاجی رئیس عبدالسلام خان).
- ۲۲- شرح حال استاد کمال الدین بهزاد هروی هنرمند شهیر قرن نهم هجری.
- ۲۳- شرح حال استاد محمد سعید مشعل غوری
- ۲۴- محمد^(ص) خاتم پیامبران
- ۲۵- یهودیت و مسیحیت چالشی در برابر اسلام
- ۲۶- تتمه تجوید
- ۲۷- داغ ابد مجموعه شعری است به مناسبت در گذشت همسر استاد با تأسف باید گفت که برخی از آثار استاد مستمند چنانکه قبلاً یاد گردید در فاجعه مهاجرت اجباری شان و غارت منطقه در سال ۱۳۶۹ هـ ش کاملاً نابود گردیده است که اکنون در دسترس نیست. استاد مستمند تقریظهای منشور و منظومی را بر آثار دوستان دانشور خود نگاشته است که با آنها یکجا چاپ گردیده است: تقریظ منظوم بر مجموعه اشعار مرحوم قاضی شمس الدین تولکی و شرح حال حیران که در سال ۱۳۸۰ چاپ شده است.
- تقریظی بر کتاب تعلیم و تربیه زن از دیدگاه اسلام تألیف مولانا عبدالرحمن معتصمی غوری که دوبار چاپ شده است، چاپ اول ۱۳۸۶ و چاپ دوم آن ۱۳۸۷ هـ ش.
- تقریظ منشور و منظوم بر کتاب مرحوم مولانا عبدالکریم ساغری که چاپ شده است.

تقریظی بر کتاب مجموعه اشعار استاد عبداللطیف راضی که در سال ۱۳۸۸ هـ ش چاپ شده است.

مقدمه بر اشعار مولانا شیراحمد فیض هروری که در سال ۱۳۸۹ هـ ش به چاپ رسیده است.

مقدمه بر کتاب (تذکره الشعراء غور) تالیف عبدالقادر موحد رحیمی که در سال ۱۳۹۰ هـ ش چاپ شده است.

استاد مستمند الحمدلله هنوز نخل قلمش پُر بار است. وی با وجود مصروفیتهای سنگین وظیفه قضا، از نوشتن و سرودن دست نکشیده و همین که فرصتی برایش دست میدهد و اندک فراغتی می یابد صمیمانه می نویسد و عاشقانه میسراید، نویسندگی و شعر جزء جدایی ناپذیر زندگی پر ثمر وی گردید است. که الهی تا باد چنین بادا.

۱۱- نمونه کلام

از دیوان مروارید اشک نسخه خطی استاد مستمند

غورات

خوشا غورات و حسن کوهسارش
 خدایا از بلا محفوظ دارش
 بود در چغچران آب و هوایی
 به مانند بهشت و جویبارش

بود فیروز کوه^۲ این نام، نامی
 نشانی زان خجسته روزگار
 ز شاهنشاهیش کس بی خبر نیست
 به دهلی باشد اکنون یادگار
 به حسن شهرک و جامش ندیدم
 بزیر گنبد نیلی حصارش
 منار جام و آن برج نگارین
 جهان را بس بود این افتخارش
 شکستن گاه چنگیز است تولک
 ز مردان غیور شهسوارش
 به ساغر دیده می گردد فروزان
 ز باغستان نغز میوه دارش
 شکوه تیوره باشد هویدا
 ز چهل ابدال^۳ سخت استوارش
 عجایب تر ز باغستان بابل^۴
 بیروده نکو پروردگارش

^۲- پایتخت تاریخی غور.

^۳- کوه اسرار آمیز در ولسوالی تیوره غور.

^۴- از عجایب هفتگانه جهان قدیم.

پسابندش بود رشک گلستان
ز وادیهای سبز و آبشارش
به غرستان تاریخی گذر کن
به زیبا دره های بی شمارش
به رود مرغوو غوغا و مستیش
به پیچاپیچ رفتن همچو مارش
همه غورات ما فرخنده باشد
عبیر افشان نسیم مشکبارش
زمستانش لباس نور از برف
ردای سبز در بر هر بهارش
به کوهستان آن از سبزه و گل
بود حیرت فزا نقش و نگارش
به شیرینی و جان بخشی و صافی
نظیر آب حیوان چشمه سارش
بود فرحت فزا هر صبحگاهان
نوای بلبل و قمری و سارش
سر هر صخره اش کبک خوش آواز
به شاخ هر گلی مرغ هزارش
ز گرگ و روبه و آهو و نخچیر
فراهم جمله انواع شکارش

به گاوان قوی پشت است مشهور
باسپان نجیب را هوارش
بهاران جلوۀ ایلاق بنگر
که باشد رسم دیرین در دیارش
چپر با خیمه و خرگاه مردم
به پا گردد قطار اندر قطارش
رمه در دشت و چوپان در دل کوه
نی جان سوز باشد غم گسارش
طربگاهی درین عالم نباشد
طرب انگیزتر از لاله زارش
سمن اندر سمن اطراف کوهش
بنفشه در بنفشه مرغزارش
(به غورات آی و فیض روح قدسی
بخواه از مردم نیکو شعارش)
جوانانش دلیر و پیل افکن
بود صد رستم و اسفندیارش
زند طعنه به خورشید درخشان
مه شکر لب سیمین عذارش

پرسـتارش نـکـو رـویـان خـلـخ^۵
 بـه خـدمـت لـعبـتـان قـنـدهـارش
 سـهـی سـرو و رـسـا زـلف و گـلـنـدام
 کـه بـخـشـد نـشـه مـسـتی خـمـارش
 مـنـم مـجـنـون بـود لـیـلای مـن غـور
 سـتـودسـتم بـه شـعـر آـبـدـارش
 رـهـا کـی مـی کـنـم مـن (مـسـتمـندا)
 کـنـارـش را کـنـارـش را کـنـارـش

نعت شریف

محبوب ذات خالق یکتا محمد است
 مسند نشین رتبه والا محمد است
 در پیشگاه قرب خداوند ذوالجلال
 دربارگاه عرش معلی محمد است
 خلاصه تمام رسولان ما مضمی
 ز آدم صفی تا دم عیسی محمد است
 فرمانروای ما حصل جمله کاینات
 شاهنشاه سراسر دنیا محمد است

^۵- ترکانی که به جمال معروف بوده اند.

سر می نهند از ره خدمت به پای او
 عالم تمام بنده و مولی محمد است
 از نور آن جمال فرح بخش بی مثال
 خورشید پرفروغ دل آرا محمد است
 چشم و چراغ عالم و آدم بروزگار
 دُرّ یتیم بحر گهر ز محمد است
 اعزاز بین که شد شب معراج نزد حق
 شأن نزول سوره اسری محمد است
 جبریل گفت با همه خیل پیامبران
 امشب امام مسجد اقصی محمد است
 در سدره باز ماند ازو آن امین وحی
 شایسته حضور به تنها محمد است
 مارا نموده راه هدایت ز روی مهر
 قربان شوم که دیده بینا محمد است
 زانبوه جرم و معصیت ایدوستان چه غم
 چون عذر خواه و شافع عقبی محمد است
 عاجز بود بیان من از مدح پاک او
 بعد از خدای از همه اعلی محمد است
 دارد امید یک نگهش مستمند زار
 بیشک انیس خاطر شیدا محمد است

میلاذ نور

یا رسول الله فروغ صبح یزدانی تویی
 تابش خورشید عالمتاب نورانی تویی
 از طفیل توست بی شک هست و بود کاینات
 مظهر اوصاف پاک ذات سبحانی تویی
 از تو شد آدم صفی الله مسجود ملک
 آبروی دوده والای انسانی تویی
 گمراهان وادی جهل و ضلالت را دلیل
 رهبر راه هدای با نور ایمانی تویی
 تا قیامت مشعل حق از تو باشد تابناک
 صاحب فرخنده آیین مسلمانی تویی
 سر بسر ادیان ماضی را ز پهنای جهان
 کرده منسوخ از احکام قرآنی تویی
 حق ترا اندر شب معراج نزد خویش برد
 بی گمان شایسته این گونه مهمانی تویی
 مقتدای مرسلین و پیشوای انبیاء
 مهبط وحی خدا و فیض ربانی تویی
 دین تو کامل ترین جمله ادیان آمده
 تا به محشر لایق عزّ جهان بانی تویی

ای فدای جلوه های گلشن اعجاز تو
 منکران را باعث ذلِ پشیمانی تویی
 آنکه با انوار سرمد سوی منزل می برد
 عقل سرگردان مارا وقت حیرانی تویی
 بهترین عالم ایجاد و برتر از همه
 بحر را دُرّ یتیم و گوهر کانی تویی
 شد ز میلاد تو روشن شام دیجور حیات
 نور بخشای شب تاریک ظلمانی تویی
 از تو دارد (مستمند) زار امید گرم
 زانکه از لطف و عطا چون ابر بارانی تویی

در مدح امیر المومنین فاروق اعظم سیدنا عمر بن خطاب (رض)

عمر ای زبان قرآن دل و جان فدای نامت
 تویی آیت عدالت که ستوده خاص و عامت
 تو امیر مؤمنانی تو چو ماه آسمانی
 تو فروغ جاودانی ز صفای صبح فامت
 به برادری و وحدت به برابری و نصفت
 شده مشتهر کلامت شده منتشر پیامت
 ز تو آشکار گردید همه عدل دین اسلام
 که کنند خلق عالم ز عدالت احترامت

تو شهی که نیم گیتی به اطاعت تو آمد
 به بزرگی تو کردند همه درجهان سلامت
 نه تو را محافظی بود نه شکوه مند کاخی
 نه به در ستاده دربان نه کسی به پشت بامت
 به گفت زمام ناقه به سفر پیاده رفتی
 به وقار بر نشسته به شتر یکی غلامت
 به خلافت تو فتنه همه جای بود درخواب
 شده بود چرخ سرکش زصلابت تو رامت
 تو ز کوچه کوچه شهر همه شب خبرگرفتی
 که کسی ستم نبیند به قلمرو نظامت
 تو وزیر مصطفایی تو عزیز با وفای
 زبشارت محمد^(ص) به بهشت شد مقامت
 من (مستمند) حیران رقمی زدم به مدحت
 به امید آنکه نوشم یکی جرعه یی ز جامت

احتیاج

یارب نجاتی بخش ز ادبار احتیاج
 بر پرده های جان مخلان خار احتیاج
 دردور ما ز صدمت آشوب روزگار
 گرم است روز و شب همه بازار احتیاج

سخت است احتیاج به یک لقمه نان خشک
 زهرست زهر، دیدن دیدار احتیاج
 بیچاره بیوه یی که بجز غم ندیده است
 دیدش مگر زمانه سزاوار احتیاج
 شب ها نخفت از تب جان سوز ورنج فقر
 آن کودک یتیم گرفتار احتیاج
 این عصر چون زمانه مهر و کرم نبود
 نشنید کس حکایت خون بار احتیاج
 صد حرف دلنشین و نگارین (مستمند)
 یک جو نداشت فایده درکار احتیاج

کیستم؟

کیستم من ای خدا یک ذره از دنیای تو
 بنده محتاج فضل و رحمت والای تو
 کیستم من ناتوانی، مفلسی، بیچارگی
 چون پر کاهی به موج بحر طوفانزای تو
 کیستم من عاجزی از حل اسرار جهان
 بی خبر از سرنوشت خویش و از فردای تو
 کیستم من گرد ناچیزی به درگاه وجود
 در محیط حیرت خود بادیه پیمای تو

مرغک آشفته ام بی بال و پر بی آشیان
 لاله دلخونم اندر دامن صحرای تو
 با چنین درماندگی یارب به فریادم برس
 زانکه هستم جلوۀ از صنعت زیبای تو
 مستمندم آفریدی از خطایم در گذر
 مر حمت دارم امید از لطف بی همتای تو

دل بی غم

من نمی گویم مرا دینار یا درهم بده
 بلکه می گویم الهی دیده پر نم بده
 نیست ملک این جهان را قیمتی نزدیک من
 یارب از دنیا و اسبابش دل بی غم بده
 چون بتو بسپرده ام هر کار خود را ای خدا
 اعتقادی همچو کوهم راسخ و محکم بده
 عاجزم یارب من از اسرار هستی سربسر
 آنچه بر من خیر باشد چون تویی اَعْلَمَّ بده
 از همان پیمانۀ صهبای عرفان ای کریم
 تازه کن کام مرا و نشۀ پیهم بده
 گر نصیب من غم و هجران جانان کرده
 آن نگار نازنین را خاطر خرم بده

داغ عشقش گر نهادی بر دل این (مستمند)
چهره اش را تازگی چون لاله از شب‌نم بده

شهد شعر

به کامم هست عیش این جهان تلخ
نظاره بر زمین و آسمان تلخ
فلک برجای نوشم نیش بخشد
چو نیش عقرب نا مهربان تلخ
متاع دهر چندان نا گوار است
که چون نامش برم گردد دهان تلخ
اگر ملک سلیمان از تو باشد
چو مرگ آید شود در یکزمان تلخ
مهیا شو سفر را زودتر باش
توقف هست بر این آستان تلخ
نباشد هیچ تلخی در زمانه
به قدر حرف زشت ناکسان تلخ
به شهد شعر دل خوش می کند باز
چو بیند (مستمند) از این و آن تلخ

شاه دل ما

هست عشق رخت ای دوست رفاه دل ما
افتاب دل ما جلوه ماه دل ما

تخت زرین به هوای تو به دل ساخته ام
 زینت مسند و اورنگی و شاه دل ما
 دام گیسوی رسای تو بود رهن دل
 باز ای شوخ زدی باز تو راه دل ما
 سوز آن ناوک دلدوز بود کز اثرش
 هر سحر بر سر گردون رود آه دل ما
 لشکر اشک بر انگیزیم و طوفان سازیم
 با خبر باش تو از قهر سپاه دل ما
 (مستمندا) دل ما با دل دلدار یکی است
 کشش عاشقی کافی است گواه دل ما

عمر حباب

به شب چو توده زلفت به رخت خواب افتد
 به مثل خرمنی از مشک و از گلاب افتد
 وجود نازک تو در صفا به وقت خرام
 چو شاخ پر زشگوفه به پیچ و تاب افتد
 دلم شعاع محبت ز حسن یار گرفت
 چو روزنی که دران نور آفتاب افتد
 بود به عالم ما پایداری دولت
 به قدر عمر حبابی که روی آب افتد

شبی بیا به برم همچو مه کناره ز ابر
 که چشم من به سراپات بی حجاب افتد
 چنان ز لذت آغوش تو ز خویش روم
 بسان می زده کز کیف می خراب افتد
 بسوخت جلوۀ حسن تو (مستمندت) را
 چو آتشی که به اوراق یک کتاب افتد

نگاه ناز

دمی که یار دو زلف رساش باز کند
 شب سیاه مرا بیشتر دراز کند
 سواد خرمن مشکش فتد به شانه و دوش
 چو زنگی که به شاخ سمن نماز کند
 خمار نرگس او گرچه می برد دل من
 چه خوشتر آنکه بسویم نگاه ناز کند
 مرا ز دیدن او صد رقم هوس خیزد
 چو خنده یی ز لب لعل دل نواز کند
 هزار لشکر غم این قدر ستم نکند
 که شام فرقتم این هجر جان گداز کند
 چه میشود که رباب دلم به کف گیرد
 به یک نوازش سر پنجه اش به ساز کند

خوشا به جلوۀ حسنی که (مستمندش) را
بدان کرشمۀ جان بخش سر فراز کند

لاله زار

به خیال رویت ای گل همه جا بهار دارم
به مثال ابر نیسان مژده اشکبار دارم
ز خمار نرگس تو شده ام خراب و بیمار
بدم صبا چو زلفت دل بیقرار دارم
من از آن نگاه اول شده ام شکار چشمت
به لحد برم تبی را که از آن شکار دارم
ز عذاب هجرت ای جان شده شادیم فراموش
به مثال ریگ صحرا غم بی شمار دارم
نکنم ترا فراموش که به لوح خاطر خویش
یکی نقش جاودانی ز تو یادگار دارم
شده نو بهار اکنون به چمن هجوم گلهاست
چه کنم که دورم از تو به چمن چه کار دارم
دل (مستمند) مسکین بود از فراق پر خون
ز سرشک خون به دامن یکی لاله زار دارم

سرود خونین

بگذار تا بیاید امسال هم بهاران
کز لاله داغ گیرد دامن کوهساران

برقش شرر گشاید ابرش گهر فشاند
 تا سبزه باز روید اندر مزار یاران
 دردا که دشمن دین نا پاک چون شیاطین
 تخم نفاق کارد در بین دوستداران
 زین کارهای مذموم بد نام گشت این ملک
 بارید تیر طعنه بر فرق ما چو باران
 امسال بلبلان را خون می چکد زمبقار
 خوانند بیت خونین اندرچمن هزاران
 کی آدمی نماید این گونه جور بر خود
 دورند ز آدمیت یکسر ستم شعاران
 تاب جفا ندارد قلب حزین ملت
 میسند بیشتر زین آزار بی قراران
 ماییم (مستمندا) اسباب فتنه بر خویش
 باشد خطا که نا لیم از دست روزگاران

شاخ ارغوان

دراین بهار خسته و زار جفا کشم
 چون شاخ ارغوان سر و پا داغ آتشم
 پیک نسیم نیست به فرمان دل کنون
 تا شرح اشتیاق برد سوی مهوشم

فکرم به جای نیست ز آسیب روزگار
 آشفته ام چو زلف رسایش مشوشم
 با من نساخت توسن اقبال یک نفس
 رامم نگشت طالع خود خواه سر کشم
 کی راست میرود به من این چرخ کجمدار
 از بهر آنکه راست رو و صاف و بی غشم
 با تیر آه، بسکه به گردون مقابلم
 باقی نماند شاخه تیری به تر کشم
 چرخ فلک چو بسته به پیکار من کمر
 من با کمان ناله خود مثل آرشم
 محزون و (مستمند) و پریشانم ای دریغ
 از تیر بار حادثه همواره ناخوشم

چرانی

گفتم که فنای تو شوم؟ گفت چرانی
 مجنون لقای تو شوم؟ گفت چرانی
 گفتم که مرا طاقت پرواز کرم کن
 دایم به هوای شوم؟ گفت چرانی
 گفتم که زمه دور کن این ابر سیه را
 تا مهو صفای تو شوم؟ گفت چرانی

گفتم گل پیچک شوم و بر تو بیچم
 سبزینه قبای توشوم؟ گفت چرانی
 گفتم که بیا تا شبی چون جامهٔ دیبا
 زیب سرا پای توشوم؟ گفت چرانی
 گفتم که بده بوسه که تا لحظهٔ مردن
 ممنون عطای تو شوم؟ گفت چرانی

یاد حق

دارم بدل تا بعد ازین کاری برای دل کنم
 باشد که در فصل خزان مقصود دل حاصل کنم
 وقت بهار عمر را چون رایگان دادم زکف
 ناچار باید زین سپس سر رشتهٔ محمل کنم
 باشد جهان بی وفا منزلگه نا پایدار
 اندر جهان جاودان باید که من منزل کنم
 از فرقت دلدار خود گریم چو ابر نو بهار
 تا کرهٔ غبرای را از اشک خود پر گل کنم
 در محفل دلدادگان آید اگر آن نازنین
 از نعره های شوق خود شوری دران محفل کنم
 عقل فسون اندیش من گوید که ترک عشق کن
 مشکل بود تا گوش دل بر حرف نا قابل کنم

چون از خرد آیم بتنگ درگیر و دار زندگی
 ازعشق مشکل سوز خود این عقده را زایل کنم
 دربوستان معرفت چون نغمه شوق آورم
 قول و غزل بر بلبلان دریک نفس مشکل کنم
 باشد برای (مستمند) احسان حق از حد فزون
 خود را نباید دوستان از یاد او غافل کنم

به شهدای راه خدا(ج)

آزاده تر زسرو سر افرازی ای شهید
 درباغ ملک مایه صد نازی ای شهید
 دین و وطن زیمن تو آزاد گشته اند
 تا روز حشر لایق اعزازی ای شهید
 سر باختی به راه خدا مرحبا به تو
 رزمنده مقدس و سر بازی ای شهید
 تو قهرمان قصه رزم و شجاعتی
 تو در کتاب عشق سر آغازی ای شهید
 باخون خود نوشته طنزی به بزدلان
 چون لاله سرخ و شاهد وطنازی ای شهید
 همواره درحضور خداوند ذوالجلال
 با اهل قدس همدم و همرازی ای شهید

خوش باش کاشیانه جنت مکان توست
 درگلشن بهشت به پروازی ای شهید
 آید به گوش نعره تکبیر تو هنوز
 محبوب و نیکنام و خوش آوازی ای شهید
 ما (مستمند) و خاک نشینیم و لیک تو
 در اوج بیکرانه چو شهبازی ای شهید

رصد گاه غم

باز امشب غم سرا پای من مسکین گرفت
 مرغک بی بال و پر را پنجه شاهین گرفت
 این دل من کز حوادث بود زار و دردمند
 طفلک بیمار را اندر سر بالین گرفت
 دامنم چون آسمان آید به چشم من کبود
 اشک من بارید و بر آن صورت پروین گرفت
 اختران در دیدگان من همه اخگر شده
 خواب را این اختران از دیده غمگین گرفت
 چون منجم در رصدگاه غمم با چشم باز
 تا سحر اختر شمارم کاخترم پایین گرفت
 بسکه افکار پریشان میدهد آزار من
 بسترم را شعله های آذر برزین گرفت

روز چندان آفتاب اندر دو چشمم نیزه زد
 کاسمان بر ضربت او حالت تحسین گرفت
 من ندانم تا چه بد کردم به چرخ روزگار
 تا چنین در جبهه خود صد بیابان چین گرفت
 جرم من فضل است و فاضل از فلک قدری ندید
 در کجا دیدی که فاضل در جهان تمکین گرفت
 مستمندا کار خود را با خدای خود گذار
 مهر او بس باشدت گر جمله عالم کین گرفت

حریم راز

در کعبه یی تو خواندم یارب نماز خود را
 بر درگهت نهادم روی نیاز خود را
 اینجا حریم راز است باب سلام باز است
 بی پرده باز گویم نزد تو راز خود را
 خوشحالم از عطایت گویم زجان ثنایت
 بینم که شد حقیقت عشق مجاز خود را
 اینجا شتافتم من مهر تو یافتم من
 با گریه عرض کردم سوز و گداز خود را
 کاری نکرده ام من کاکنون بکارم آید
 بیهوده کرده ضایع عمر دراز خود را

بسیار خسته ام من قلب شکسته ام من
 خود عالمی چه گویم؟ شیب و فراز خود را
 پروانه نجاتم جای دگر ندادند
 من آمدم که گیرم از تو جواز خود را
 من مستمند بیکس جز تو کسی ندارم
 با حضرت تو گویم این سوز و ساز خود را

آغوش مادر

مادر ز داغ محنت ما پیر می شود
 سرو قدش ز غصه زمین گیر می شود
 مادر هزار بار مصیبت بجان کشد
 تا آنکه طفل صاحب تدبیر می شود
 تا کودکش زرنج و بلا در امان بود
 در کار زار حادثه شمشیر می شود
 هنگام شیر دادن کودک بمهد ناز
 صد باغ سبز میوه انجیر می شود
 پستان خویش با گل لبخند می دهد
 در کام جان ما شکر و شیر می شود
 دیو سیاه، یعنی شب تار زندگی
 از مهر مادر است که تسخیر می شود

رویای عاشقانه آغاز این حیات
 آغوش مادر است که تعبیر می شود
 از پرتو محبت جاوید مادر است
 هر داستان عشق که تحریر می شود
 دامن اوست مسند اعزاز آدمی
 ما را ز فیض تربیه اکسیر، می شود
 در کار زار معركة جهل وتیرگی
 حکم جهاد و نعره تکبیر می شود
 باغ بهشت زیر قدم های مادر است
 نزدیک حق ببین که چه تقدیر می شود
 بیشک دعای اوست به ما سر نوشت ساز
 درخوب و زشت باعث تغییر می شود
 مادر ز بحر حادثه ام با دعا بگیر
 دریاب این دمم که دگر دیر می شود
 مادر ببخش بر من مسکین که خدمت
 از روی غفلت است که تقصیر می شود
 حیف است (مستمند) که ما غافلیم و باز
 مادر ز داغ محنت ما پیر می شود

این سپاس نامه را به پاس مهربانی برای مهندس آرش بوستانی
سروده و پیشکش مینمایم. (مستمند غوری)

خانه ام آباد کردی، خانه ات آباد، باد
گشت از مهر تو ام این خاطر نا شاد ، شاد
بوستانی ای تو سرو سر فراز دوستی
می کنم مهر ترا، هر جای، با فریاد، یاد
بوستانی را هرات باستانی لایق است
زانکه این ملکست کز آن حضرت بهزاد، زاد
این نیایشگاه انصاری و فخر رازی است
این دبستان نوایی هست و کانون مراد
این بهارستان جامی از خزان ایمن بود
دامنش پاک است تا دامان محشر از فساد
آرش رنگین کمانی با هنرهای اصیل
زاده جمشیدی وفرزند دل بند قباد
خدمت تو بهر حفظ این بناهای کهن
درخور آن است تا خوانم ترا من اوستاد
از تو شد آباد گازرگاه، یکبار دگر
هست از تو روح پاک خواجه انصار شاد
مسجد و حوض ملک با مجمع ارگ هرات
گشت یکسر ایمن از یمن تو از باران و باد

شهر کهنه چهره نو یافت، از احسان تو
 هست امیدی که گردد شهره در دیگر بلاد
 گر نبودی کوشش و غمخواری و ترمیم تو
 سقف حوض چارسو یکباره از جا می افتاد
 از تو با این چامه ناچیز بگزارم سپاس
 در پذیر از مستمند، ای آرش نیکو نهاد

مرغ غریب

همه عیش جهان جز غم ندارد
 به جز از محنت و ماتم ندارد
 چه دل بندم بدین دنیای فانی
 که هرگز یک دل خرم ندارد
 چه میجویی نشان شادمانی
 متاعی را که این عالم ندارد
 مکن طوفانی ام ای اشک کاین دل
 ز تنگی طاقت شبینم ندارد
 ز عالم محو شد آیین یاری
 جهان در عصر ما حاتم ندارد
 چنان خشکیده دریای محبت
 که دیگر ای عزیزان نم ندارد

مگو هر دیو سیرت را تو آدم
 که غیر از صورتی زادم ندارد
 می‌رس از چند و چون خر تو هرگز
 که این محنت سرا خر کم ندارد
 فدای همّت آزاده مـردی
 که پیش ناکسان سر خم ندارد
 شده داغ دل ما زخم ناسور
 علاج و دارو و مـرهم ندارد
 تو آن مرغ غریبی (مستمندا)
 که در این بوستان همدم ندارد

۱۲- نتیجه و مناقشه

از شرح و تفصیلی که در این نوشته پیشکش گردید، به این نتیجه دست میابیم که الحاج مولوی غوث الدین مستمند غوری شخصیتی است که در تاریخ معاصر کشور نقش بارز و ارزنده‌ی دارد. همو یک عالم دینی است که از چشمه سار زلال علوم اسلامی بهره‌ کافی برده و تا پایه‌ تدریس علوم مروج را فرا گرفته است. و در وظیفه‌ قضا که از مشکل‌ترین مشغولیت‌های اجتماعی و وظایف رسمی به شمار می‌رود موفقیت و کفایت کاری خود را ثابت نموده است.

در مبارزه اسلامی و جهاد در راه خدا بر ضد اردوی شوروی سابق که کشور ما را اشغال نموده بودند سهم عمده و ارزنده داشت و نامش در ردیف مبارزان و مجاهدان راه حق و قهرمانان جهاد ضد شوروی اشغالگر با خط زرین ثبت تاریخ امروز و فردای کشور ما می‌باشد.

استاد مستمند شاعر، نویسنده، محقق و پژوهشگری است که تقریباً سه دهه میشود که در خدمت دانش تاریخ کشور و جهاد اسلام می‌سراید، مینویسد، به تحقیق و پژوهش می‌پردازد. که آثار وی به خوبی بیانگر این مدعا و نمایانگر این واقعیت است. آرزوهای وطن دوستی، آزادی وطن و رفاه جامعه از متن اشعاری که در این زمینه سروده است به خوبی روشن میگردد. محبت که بین شخص استاد و شعر وی وجود دارد و نزدیکی که بین وی و افراد جامعه اش به چشم میخورد انسان را به مطالعه آثار وی علاقه مند میگرداند.

استاد مستمند منحیت یک شخصیت علم پرور و ادیب که در تمام دوره زندگی با تمام مشکلات و ناگزیریهای زمان از خدمت به فرهنگ جامعه دست نکشید است، وی با ایجاد و آفرینش آثار منظوم و منثور خدمت بزرگی را در راستای ادبیات و فرهنگ این ملت انجام داده است. مطالعه آثار، افکار و اشعار استاد مستمند ما را به این حقیقت وا میدارد که وی از جمله شخصیت‌های همیشگی عرصه علم، ادب و فرهنگ کشور است.

بناً تحقیق و پژوهش در همچو زمینه ها مسؤولیت اساسی نهاد های فرهنگی و افراد جامعه است که شناخت شان بدون شک سبب غنای فرهنگی جامعه خواهد شد.

پایان

۱۳- فهرست مآخذ:

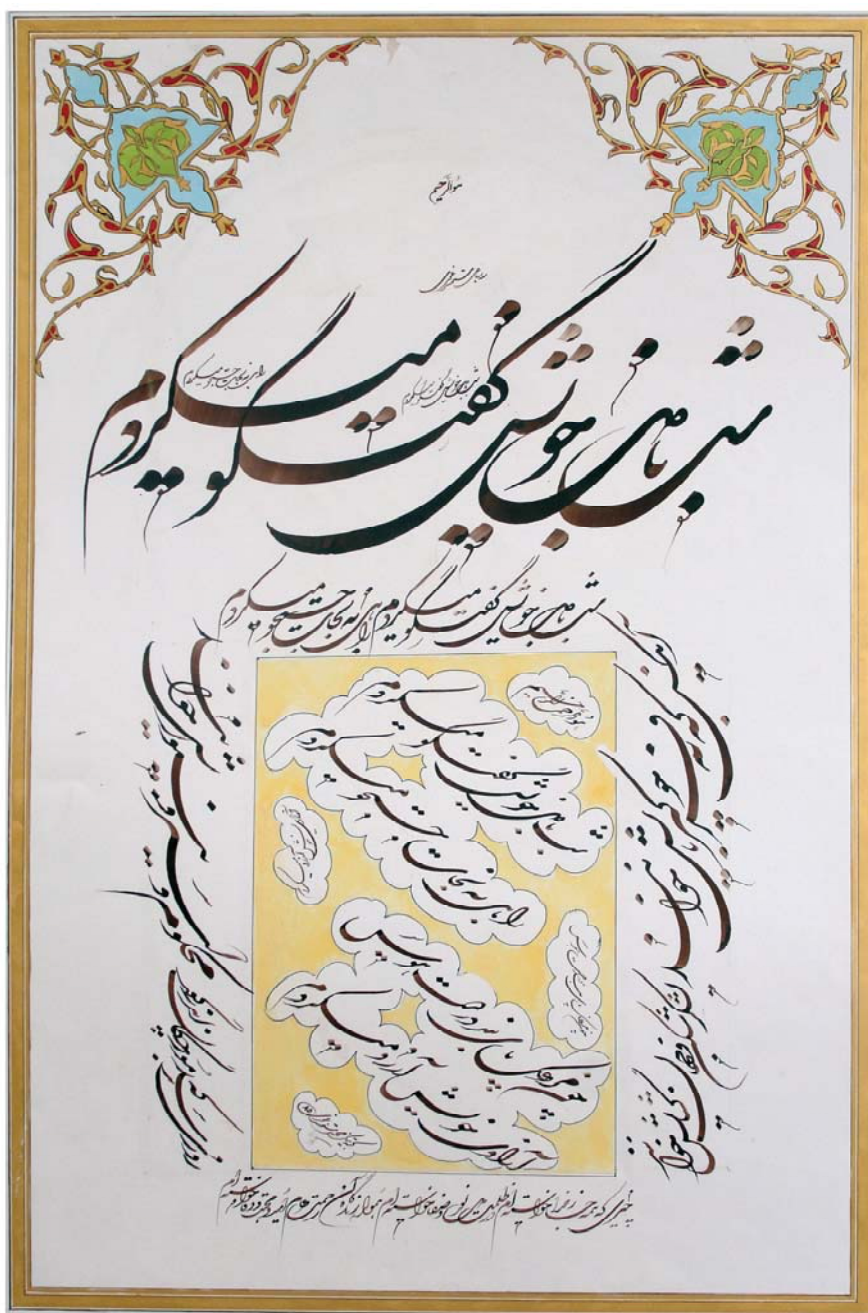
- ۱- تدین، عطاءالله. (۱۳۸۴). جلوه های تصوف ایران و جهان. تهران. انتشارات تهران. ص ۶۹۶.
- ۲- حبیبی، صالحه. (۱۳۸۸). زندگی نامه. آثار و اندیشه های شایق جمال. کابل. ریاست نشرات اکادمی علوم. ص ۲۷۵.
- ۳- حقیقی، احمد سعید. (۱۳۷۹). اتفاق اسلام. هرات. انتشارات مطبعة دولتی. شماره بیست وهشتم. ص ۴.
- ۴- حیران، سید شمس الدین. (۱۳۸۰) هـ ش. دیوان غزلیات. هرات. رحمانی. ص ۹۲.
- ۵- خالقی، محمد رضا بزرگر. (۱۳۸۲). شاخ نبات حافظ. تهران. زوآر. ص ۴۵۷.

- ۶- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷) لغت نامه دهخدا. تهران. انتشارات دانشگاه. ج ۷. ص ۹۹۷۲.
- ۷- شهرستان، علی اکبر. (۱۳۶۷). غرjestان. کابل. انتشارات. چاپ کابل. شماره پنجم. ص ۱۴.
- ۸- مستمند، غوث الدین. (ب, ت). یاد داشتهای (قلمی).
- ۹- مستمند، غوث الدین. (ب, ت) دیوان مروارید اشک نسخه خطی .
- ۱۰- مستمند، غوث الدین. (۱۳۶۴). ارمغان سنگر. پیشاور. انتشارات جدون پریس. ص ۶.
- ۱۱- مستمند، غوث الدین. (۱۳۷۲). لاله های نعمانی. هرات. انتشارات فیضی. ص ۲۰.
- ۱۲- مستمند، غوث الدین. (ب, ت). مثنوی گلگشت خاطرات. دست نویس. ص ۱۲۵، ۱۲۶.
- ۱۳- مستمند، غوث الدین. (ب, ت). داغ ابد. دست نویس. ص ۱۲ .
- ۱۴- مستمند، غوث الدین. (۱۳۸۷). تاریخ مختصر غور. هرات. انتشارات فیضی.
- ۱۵- مستمند، غوث الدین. (۱۳۶۷). دیوان سوگنامه. پیشاور. انتشارات جدون پریس.
- ۱۶- مولانا غنیمت، (۱۸۸۰) میلادی. نیرنگ عشق. هندوستان. ص ۵۱، ۵۶.

- ۱۷- موحد رحیمی، عبد القادر. (۱۳۹۰). تذكرة الشعراى غور. هرات. انتشارات مؤمنی. ص الف
- ۱۸- ندوی ، ابوالحسن علی. (۱۳۸۶). شگفتی های اندیشه اقبال. ترجمه عبدالقادر دهقان. کابل. انتشارات دقت. ص ۵۲.
- ۱۹ - <http://www.Jameghor.com>

تذکر

در پایان چند تابلوی خطاطی را از اشعار استاد مستمند که به قلم فرزندانش نیک محمد مستمند و شهاب الدین مستمند تحریر شده است، زیب دیده خوانندگان عزیز می نمائیم. این تابلوها در اصل به مقیاس های بزرگ نگارش یافته اما در اینجا به ضرورت چاپ کوچک ساخته شده اند.



راهی به نجات جستجو میکردم
آزادی خویش آرزو میکردم

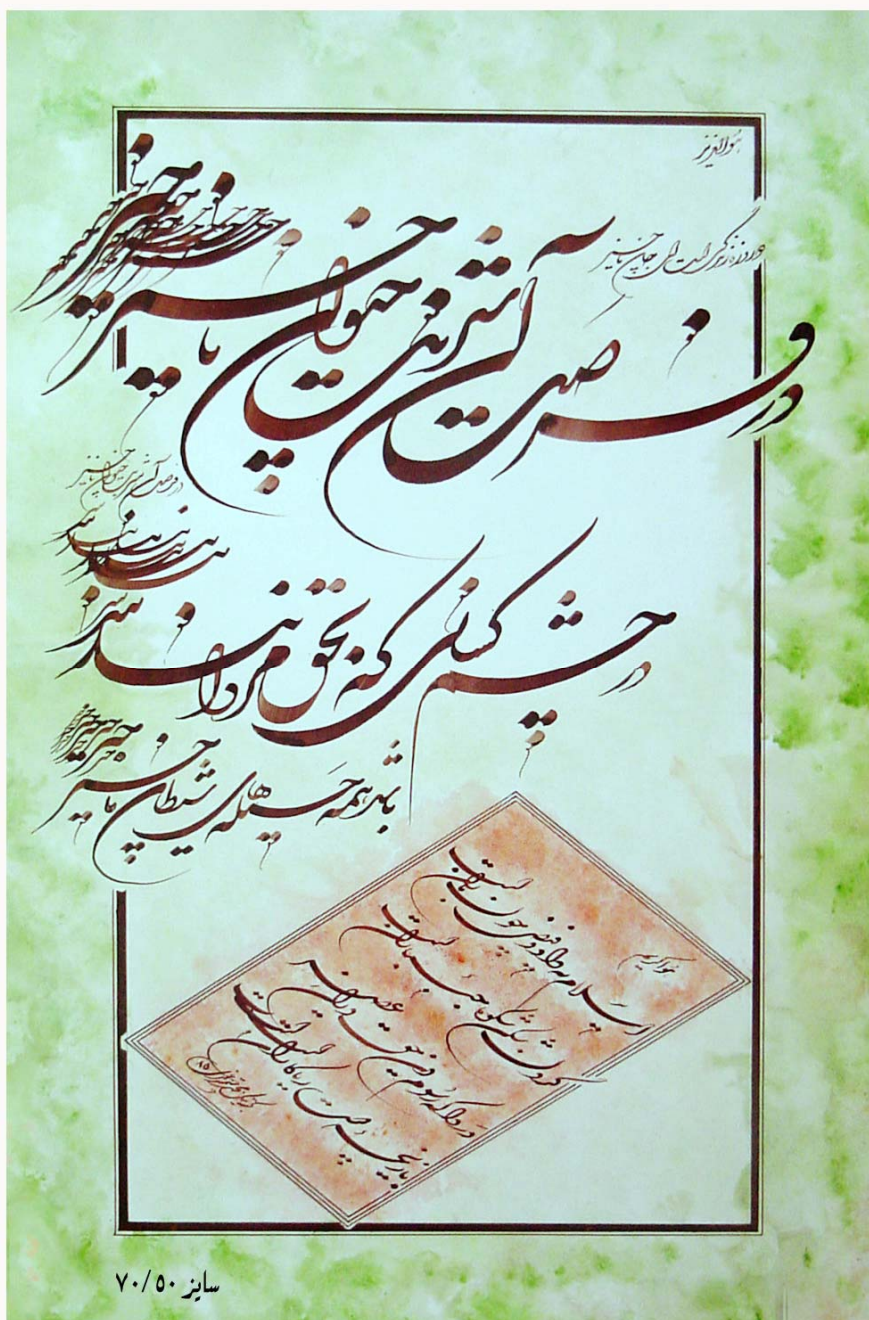
شب با دل خویشت گفتگو میکردم
چون مرغک پای بند در دام هوش



Size 50/70

قانون عدالت است بیشک قرآن
برگیر و تلاوت کن اینک قرآن

سیمای حقیقت است بیشک قرآن
گر تو نپذیری نعوذ بالله



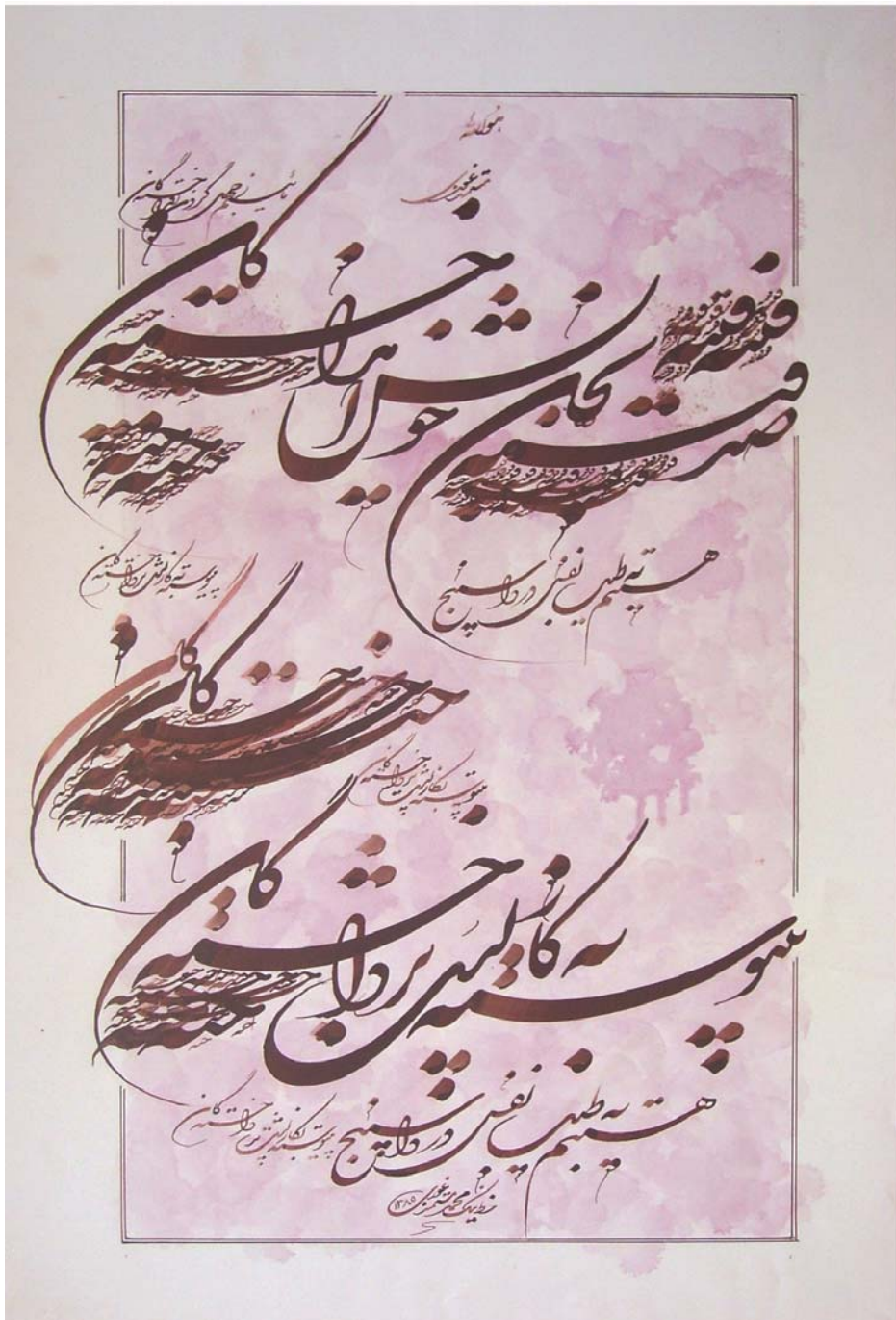
در فرصت آن شراب حیوان نا چیز
باشد همه حیلہ های شیطان نا چیز

دو روزۀ زندگی است ای جان نا چیز
در چشم کسانیکه بحق مردانند



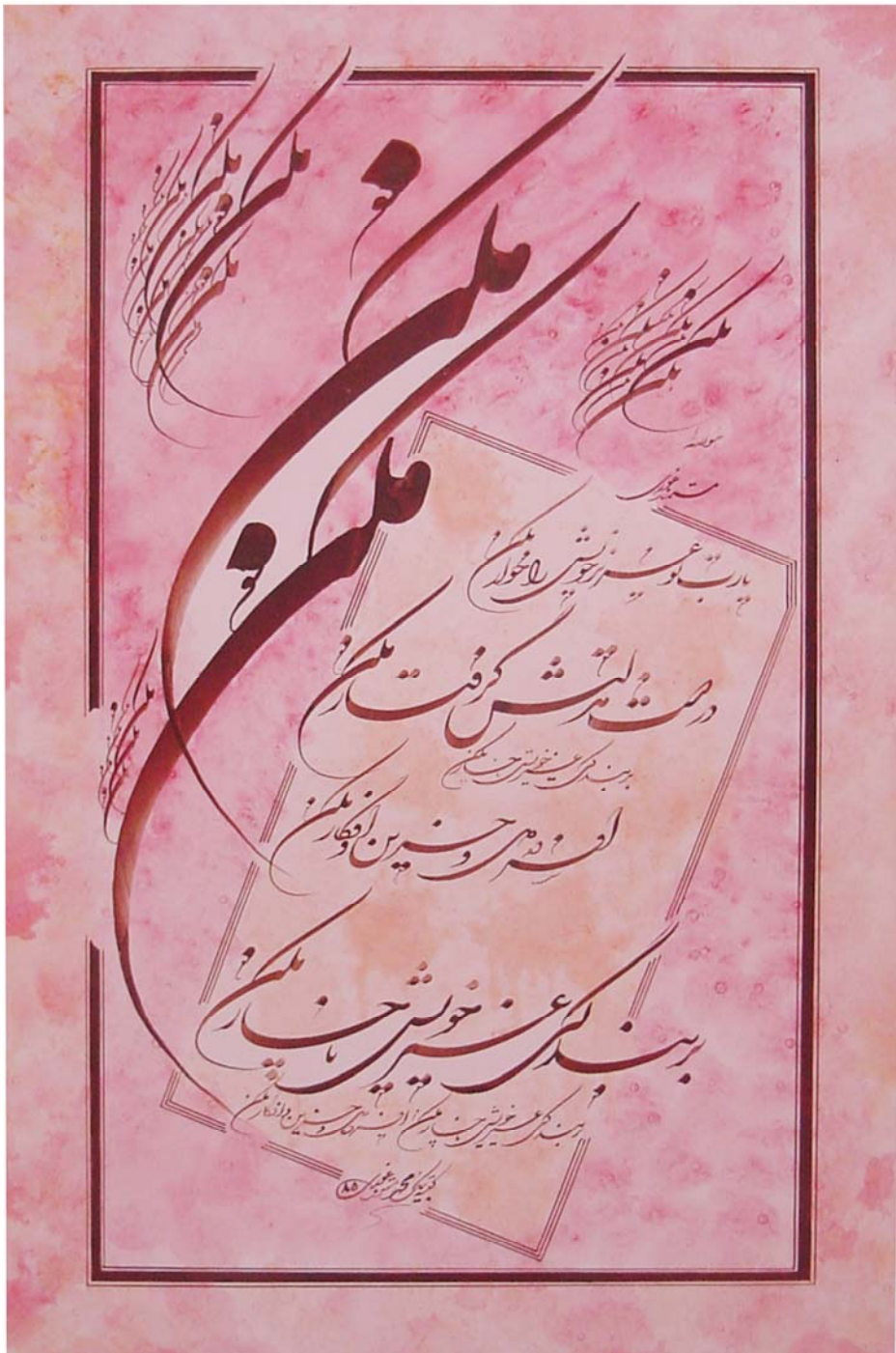
نا خوانده چه بهتر است گفتا بطلان
نا کرده چه بهتر است گفتا عدوان

از خوانده چه بهتر است گفتا قرآن
از کرده چه بهتر است گفتا احسان



صد فتنه بجان خویش انداختگان
پیوسته به کار زشت پرداختگان

مائیم ز جهل گردن افراختگان
هستیم به طیب نفس در دار سپنج



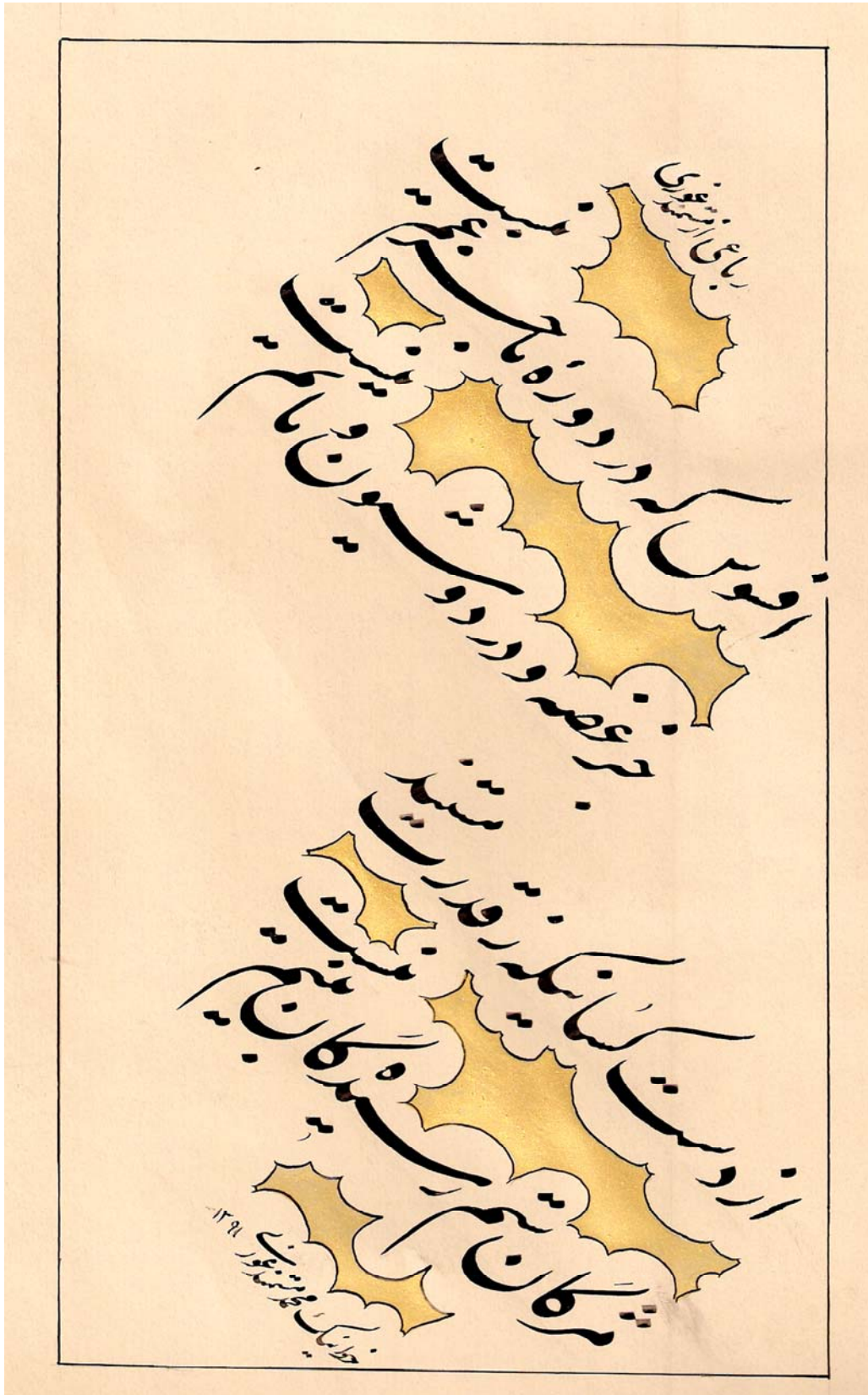
در دست مذلّتش گرفتار مکن
افسرده دل و حزین و افکار مکن

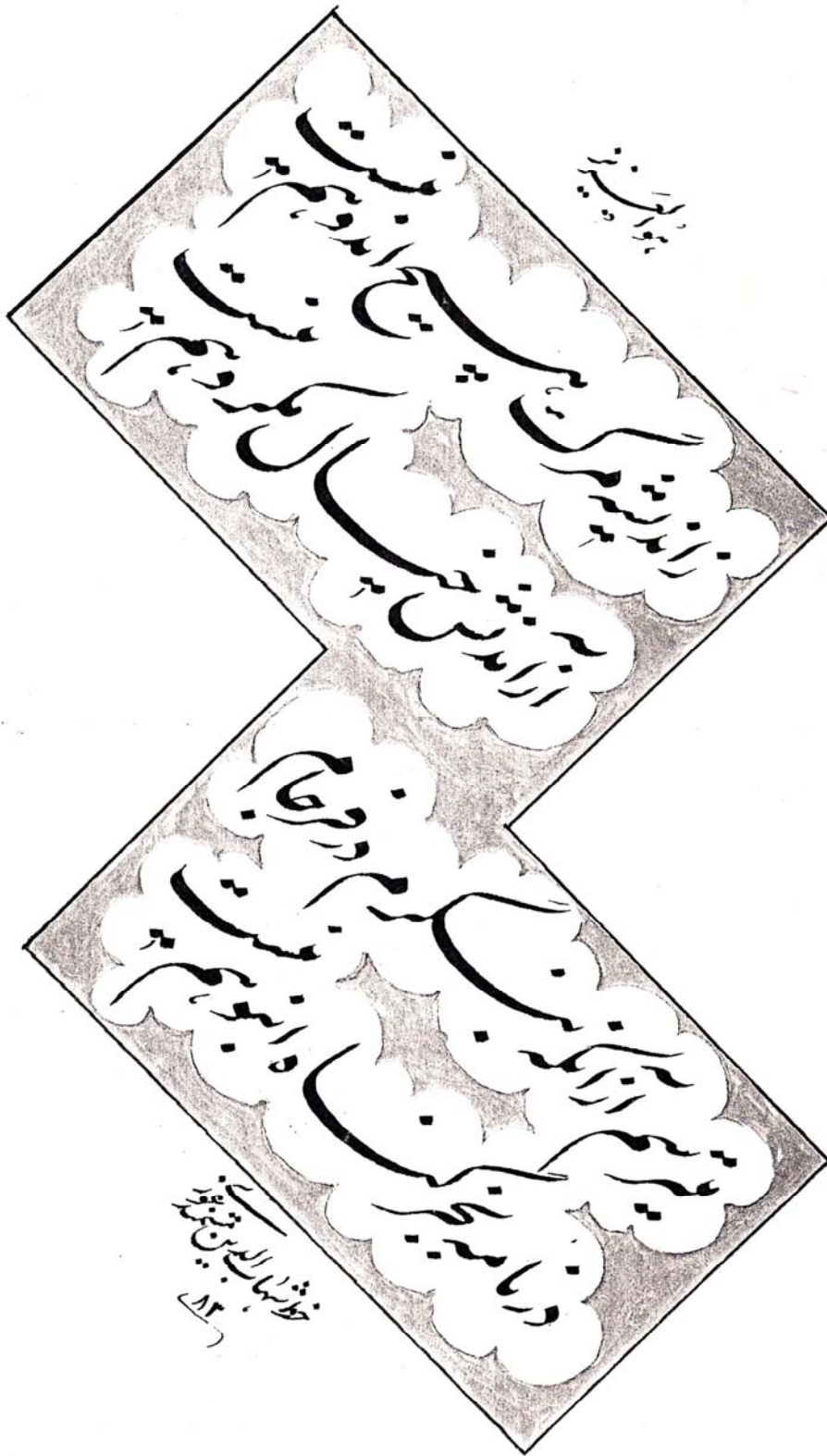
یارب تو عزیز خویش را خوار مکن
بر بندگی غیر خویش ناچار مکن



زندگی زهر است تا کی زهر را باید چشید مرگ هم از مهر یکدم دلنواز من نشد









هر جور کز ایام کشیدیم گذشت
هر ساز کزین پرده شنیدیم گذشت

هر زهر که از دهر چشیدیم گذشت
یک لحظه ز روزگار جاوید نبود